

جان دینی

مدرس واجتماع

ترجمہ مشفق ہمدانی

۱

۴۲



بها ۵۰ ریال

ترجمة مفتق همداني

مدرسة واجتماع

(۲۰)

۶۵۰۷۶

جان دیوئی



مدرسہ واجتماع

Rzalakhshpou. Aghdas.
ترجمہ مشفق ہمدانی

چاپ سوم



مهر ماہ ۱۳۴۳

چاپ سوم این کتاب بتاریخ مهرماه یکهزار و سیصد و چهل و سه
خورشیدی در بنگاه مطبوعاتی ایران بپایان رسید

مقدمه چاپ سوم

بسیار خوشوقتیم چاپ سوم کتاب «مدرسه و اجتماع» هنگامی بحلیله طبع آراسته میشود که افکار در بار «جان دیوئی» مؤلف عالیقدر این کتاب و بنیان گذار مکتب «پراگماتیسم» در ایران نیز مانند کلیه کشورهای جهان بشمر رسیده و توجه زمامداران فرهنگ ما به این اصول پربرکت و سحر آسا کاملاً جلب گردیده است .

با آنکه از دیر زمان به مقام شامخ مربی بزرگ امریکائی در جهان تعلیم و تربیت نوین و نقش شگرف وی در ایجاد يك انقلاب میمون در آموزش و پرورش کلیه کشورهای بزرگ منجمله امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ژاپن نیک آگاه بودم با اینهمه در حدود پانزده سال پیش هنگام اشتغال به تحصیل علوم تربیتی در دانش سرای عالی چون بشویق استاد گر نمایه خود جناب دکتر عیسی صدیق به ترجمه نخستین آثار جان دیوئی یعنی «مدرسه و شاگرد» و «مدرسه و اجتماع» پرداختم هرگز تصور نمی کردم محیط تعلیم و تربیت ایران به این زودی آماده برای همضم افکار انقلابی دانشمند بزرگ امریکائی در جهان تعلیم و تربیت باشد و فرهنگی که از دیر باز اساس آموزش کتاب و تخته بوده است به این سهل و سادگی به اندیشه های گوهر بار فیلسوف بزرگ امریکائی که کاملاً مخالف با اصول تعلیم و تربیت قشری

جاری بود چنانچه باید توجه نماید .

اما خوشبختانه در اندك مدتی استقبال حیرت انگیز از افکار دیوئی اثبات کرد که بدبینی من مورد ندارد و ضرورت ایجاد يك انقلاب عمیق در کلیه شئون تعالیم و تربیت ایران چنان اولیای امور فرهنگ ما را بجنبش در آورده است که پخش و ترویج اصول تعلیم و تربیت پراگماتیسم را بمنزله یکی از استوارترین مبانی نهضت آموزش و پرورش در ایران تلقی می کنند .

چند ماه پیش از انتشار کتاب مدرسه و اجتماع « نگذشت که باردیگر برای دومین بار در هزاران نسخه چاپ گردید و جزء کتب کلاسیک دانش سرای عالی در آمد و گذشته از این آقای آریان پور یکی از متخصصان دانشمند تعلیم و تربیت به ترجمه اثر دیگری از جان دیوئی بنام « آموزشگاههای فردا » همت گماشتند و خود نگارنده نیز يك کتاب چهارمی مربی بزرگ امریکائی را بنام « اخلاق و شخصیت » تقدیم دانش پژوهان ایران کرد که آن نیز مورد استقبال حیرت انگیزی قرار گرفت و در ظرف مدت قلیلی به دومین چاپ رسید .

بصراحت باید گفت توجه روز افزون زمامداران فرهنگ ایران به لزوم تأسیس و ترسعه آموزشگاههای حرفه ای ، احساس ضرورت استقرار مبانی آموزش و پرورش بر پایه عمل و تجربه ، دل انگیز ساختن محیط آموزش و پرورش ، تلاش برای پروراندن افرادی که نیازمند یهای جامعه را احساس کنند و بتوانند خویشتن را بیدرنگ با این احتیاجات تطبیق نمایند ، احتراز از تعلیم و تربیت قشری و کتابی تنها جزئی از اثرات اعجاز انگیز آثار جان دیوئی در ایران است .

شاید بجرئت بتوان گفت که ازمیان اینهمه ستارگان فروزانی که در آسمان آموزش و پرورش بین‌المللی ظهور کرده‌اند و ازمیان اینهمه دانشمندان تعلیم و تربیت که مکتب‌های تربیتی مختلف بوجود آورده‌اند کمتر فیلسوفی مانند «دیوئی» میتوان یافت که تا این اندازه علمای آموزش و پرورش بین‌المللی در باره افکارش همداستان باشند.

بهمین جهت برای نگارنده مایه بسی افتخار و سرور است که می‌بینم آثار دیوئی در ایران نیز مورد استقبال کامل قرار گرفته است و اینک برای سومین بار کتاب «مدرسه و اجتماع» در هزاران نسخه از طرف بنگاه مطبوعاتی صفی‌علیشاه بیچاپ میرسد. قبل از آغاز کتاب لازم است خلاصه‌ای از زندگی فیلسوف بزرگ آمریکائی را نیز از نظر خواننده‌گان عزیز بگذارم.

۱۳۴۳/۷/۲۰

مشفق همدانی

فهرست مندرجات

صفحه	مطلب
۹	شرح حال جان دیوئی
۲۱	آموزشگاه و پیشرفت اجتماعی
۴۷	مدرسه و زندگی کودک
۸۰	ضایعات تعلیم و تربیت
۱۰۴	روانشناسی تعلیمات ابتدائی
۱۲۳	اصول تربیتی فروبل
۱۲۹	روانشناسی کار
۱۴۷	پرورش دقت

شرح حال جان دیوئی

بتصدیق اکثر فیلسوفان و دانشمندان عصر حاضر هیچ يك از علمای تعلیم و تربیت سده اخیر مانند (جان دیوئی) John Dewey دردنیاهموماً و در آمریکا خصوصاً در جهان فلسفه و تعلیم و تربیت کسب اهمیت نکرده و افکارش منبع انقلاب و برکت نبوده است. از سال ۱۸۸۷ اندیشه‌های این مرد بزرگ چنان جوش و خروشی در جهان آموزش و پرورش ایجاد کرده است که روز بروز بر شدت و دامنه آن افزوده میشود.

جان دیوئی افکار گوهر بارخویش را دربارهٔ مسائل فلسفی و تربیتی و اجتماعی بوسیلهٔ صدها مقاله و کتاب و سخنرانی در آمریکا شرح داد و يك نهضت بزرگ تربیتی ایجاد نمود که امواج آن از مرزهای امریکا تجاوز نموده بتدریج دنیا را فرا گرفت. دیوئی میگوید فلسفه باید تبدیل بوسیله‌ای برای تشخیص دردهای اجتماعی و درمان آنها گردد. او بنیروی فکر بشر برای ایجاد اجتماع بهتری ایمان دارد. اما مخصوصاً در جهان تعلیم و تربیت است که فلسفه جان دیوئی معجز کرده و نتایج گرانبھائی ببار آورده است.

مورخان معاصر بر آنند سال ۱۸۵۹ که جان دیوئی پا بعرصه وجود گذاشت یکی از حساس‌ترین سالهای تاریخ قرون اخیر است زیرا در این سال حوادث متعددی روی داد که در تاریخ فرهنگی دنیای باختر اثر عمیقی بخشید از جمله این حوادث مهم باید انتشار کتاب کارل مارکس بنام «انتقاد اقتصاد سیاسی» و (کتاب جان استورات میل) John Stuart Mill بنام «آزادی» و کتاب چالز داروین درباره «منبع انواع» و تولد

(هاولوك اليس) Havelock Ellis و Henri Begson در اروپا و دنیا آمدن جان دیوئی در بیستم اکتبر این سال در (بورلینگتن) واقع در (ورمون) را نامبرد. با این حال جان دیوئی در دوران کودکی از لحاظ نبوغ و هوش سرشار چندان جلب توجه نکرد.

پدرش (آرچیبالد اسپریگ دیوئی) Archibald Sprague Dewey که صاحب مغازه بزرگی در نیواینگلند بود طبعی ظریف داشت و مادرش نوعی مردی سیاستمدار بود که از اعضای معروف کنگره بشمار میرفت. دیوئی در ایام کودکی مخارج آموزشگاه را از راه فروش کاغذ در ساعات فراغت بدست میآورد و چون قدم در چهاردهمین مرحله از ندگی نهادیک کارمنظم برای خود یافت بدین قرار که در مغازه عتیقه فروشی باشش دلار مزد در هفته بکار پرداخت و بدین طریق نه در آموزشگاه ونه در دبیرستان شوق و رغبت زیادی بفلسفه ابراز نداشت.

در سن پانزده سالگی نیز که دیوئی داخل در دانشگاه (ورمون) Vermont واقع در بورلینگتن گردید نبوغ خاصی نشان نداد ولی سال بعد ناگهان هوش و استعداد دیوئی همه استادان را مبهور ساخت و عالی ترین نمرات را در فلسفه بدست آورد. این تغییر ناگهانی ناشی از آن بود که دیوئی بر حسب تصادف بیک کتاب «جان شناسی» تألیف تماس هانری هکسلی Thomas Henry Huxley پر شورترین طرفدار فرضیه تحول داروین در انگلستان برخورد و عشق به آگاهی یافتن از رموز جهان ویرا و ادار به تعقل و تفکر نمود و ناگهان نسبت به همه عقاید و افکار پیشین خود شك کرد و برای حل مشکلات فلسفی خویش و نیل بحقیقت از راه استوار علم شیفته فلسفه شد.

در سال ۱۸۷۹ جان دیوئی برای آنکه مخارج تحصیلات عالی خویش را تأمین کند و باخذ درجه (B. A.) نائل گردد چندی در شهر اویل سیتی (پنسیلوانیا) در دبیرستانی که ریاست آنرا دختر عمویش عهده دار بود بتدریس پرداخت و در عین حال بمطالعات فلسفی خویش ادامه داد و برای مهمترین مجلات فلسفی امریکا شروع بنگارش مقالات فلسفی پرمغزی نمود.

در اواخر سال ۱۸۸۲ جان دیوئی مبلغ پانصد دلار از عمه اش وام گرفت و داخل در دانشگاه تحقیقاتی جانس هاپکینز *Johns Hopkins* که تازه تأسیس یافته بود گردید و در آنجا تحت نفوذ افکار جرج سیلوستر موریس قرار گرفت و این استاد او را با افکار هگل فیلسوف شهیر آلمانی و مکتب انگلیسی پیروان جدید هگل آشنا ساخت. سیدنی هو *Sidney Hoo* علت دلباختگی دیوئی را با افکار هگل ناشی از مخالفت فیلسوف بزرگ آلمانی با هر نوع دوئیت و علاقه شدید وی با افکار صریح و اصول استوار و ایمان او بهم بستگی ماده و زندگی و زندگی و روح و جامعه میداند بطوریکه حتی ده سال بعد که دیوئی تا اندازه ای از فلسفه هگل رو گردان گردید هنوز ارزش این افکار را تصدیق میکرد.

در سال ۱۸۸۴ جان دیوئی پس از تحصیل عنوان دکتری در فلسفه از دانشگاه میشیگان مشغول کار شد و تا سال ۱۸۸۸ نخست بعنوان دبیر و سپس بعنوان دانشیار بتدریس فلسفه پرداخت. در سال ۱۸۸۷ نخستین کتاب جان دیوئی بنام «روانشناسی» انتشار یافت. این کتاب دیوئی را در زمره کسانی در آورد که برای تجزیه روانشناسی از فلسفه و تحکیم پایه آن بعنوان یک علم مستقل کوشش فراوان نمودند.

در سال ۱۸۸۸ دیوئی بدانشگاه مینیسوتا Minnesota انتقال یافت لکن سال بعد به میشیگان بازگشت تا بجای دوستش پرفسور موریس کرسی فلسفه را اشغال کند. شش سال بعد ویلیام هارپر رئیس دانشگاه شیکاگو از دیوئی رسماً دعوت کرد که ریاست اداره مختلط فلسفه و روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه شیکاگو را بعهده گیرد. در آنجا بود که جان دیوئی زمینه مساعدی برای اشاعه افکار انقلابی و دربار تربیتی خویش فراهم ساخت.

در سال ۱۸۸۹ باتفاق ماکلن Mclellan دو کتاب ارزنده بنام «روانشناسی علمی» و «اصول علمی تعلیم و تربیت» برشته تحریر کشید و در سال ۱۸۹۶ بر اثر تشویق همسرش مدرسه نمونه یا «مدرسه آزمایشگاه» را که بقول «سیدنی هوک» مهمترین موسسه آزمایشی در سرتاسر تاریخ تعلیم و تربیت امریکاست بوجود آورد (کاترین ماهیو Katherine Mayhew و آنا ادواردز Anna Edwards شرح کامل کارهای دیوئی را در این آموزشگاه از سال ۱۹۳۶ منتشر ساخته اند). دیوئی با پشتیبانی عده همکارانی که بر اثر مخالفت با تعلیم و تربیت قشری بوی پیوسته بودند پیشرفت جالب توجهی حاصل نمود و مدرسه نمونه اش در ظرف هفت سال شهرت بزرگی بدست آورد.

لکن رئیس دانشگاه چنانکه باید فیلسوف روشن ضمیر را تشویق نکرد و بهمین جهت جان دیوئی در سال ۱۹۰۴ استعفا داد و مدتی بعد کرسی فلسفه دانشگاه کلمبیا را بعهده گرفت و تا سال ۱۹۳۰ در آنجا بتدریس پرداخت، اصولی که جان دیوئی در مدرسه آزمایشی در معرض تجربه گذاشت در سال (۱۸۹۹) در کتاب «مدرسه و اجتماع» چاپ شد و این کتاب

بیدرنگ بدوازده زبان زنده دنیا ترجمه گردید و بسرعت برق افکار انقلابی تعلیم و تربیتی جان دیوئی را در دنیا پخش کرد. اندکی بعد فیلسوف عالیقدر افکار و اصول تربیتی خود را بصورت صریح و جمع تری در دو کتاب « چگونه ما فکر میکنیم » *How we think* و « دموکراسی و تعلیم و تربیت » *Democracy and Education* منتشر ساخت.

بطور کلی اساس مکتب تربیتی جان دیوئی مبتنی بر این فکر است که باید بکودک منتهای آزادی و ابتکار داد تا شخصاً چگونگی روابط خود را با دنیای خارج تجربه کند و خودش معلومات فراگیرنده آنکه بوسیله کتاب و تلقین و یا هر وسیله خارجی مغزش با معلومات ساخته و پرداخته نباشته گردد. گذشته از این باید همیشه کودک را تشویق کرد که بحال اجتماع و در یک محیط فرح انگیز و مسرت بخشی با دیگران کار کند. این مرد بزرگ لایتنقطع در کتابهای خود این حقیقت را تکرار میکند که « مدرسه قبل از هر چیز یک مؤسسه اجتماعی است » و دوره تعلیم و تربیت خود قسمتی مهم از زندگی کودک است نه یک دوره آمادگی برای زندگی آینده. بعقیده جان دیوئی اساس تعلیم و تربیت نوین تطبیق آن با زندگی است و یگانه هدف تعلیم و تربیت نیز اصلاح جامعه و تأمین پیشرفت اجتماعی است و بزرگترین مشکل تعلیم و تربیت آنست که ذهن کودک را چگونه از لحاظ علمی پرورش دهیم که قادر بتطبیق با حقایق زندگی گردد.

عقیده عموم کارشناسان تعلیم و تربیت بر آنست که هیچکس مانند دیوئی در تطبیق تعلیم و تربیت با مقتضیات زندگی کنونی تأثیر نداشته است و اصول کمتر فیلسوف تربیتی مانند این مرد بزرگ جنبه عملی

یافته است. افکار دیوئی نه تنها انقلابی بزرگ در تعلیم و تربیت ابتدائی امریکا ایجاد نمود بلکه اصول تربیتی وی در کلیه دبیرستانها و حتی دانشگاهها نیز بمورد اجرا گذاشته شد. گذشته از این عموم کشورهای اصلاح طلب جهان باشور و شوق فراوانی از افکار گوهر باردیوئی استقبال کردند بطوریکه در سالهای بعد از نخستین جنگ بین الملل جان دیوئی در حقیقت مقام نماینده فرهنگی غیر رسمی آمریکا را در سرتاسر جهان احراز کرد. در سال ۱۹۱۹ از چین دیدن کرد و در سال ۱۹۳۱ رخت سفر بژاپن کشید و برای اصلاح مدارس آن کشور پیشنهادهای گرانبهایی داد لکن نظر با احساسات و اقدامات ضد موکراسی که در آنجا مشاهده نمود از دریافت نشان افتخار که دولت ژاپن بوی اعطا نمود خودداری کرد. در سال ۱۹۲۴ دولت انقلابی جدید تر کیه جان دیوئی را برای تجدید نظر در برنامه های مدارس تر کیه باین کشور دعوت نمود و دانشمند آمریکائی بر نامه مدارس را بکلی تغییر داد بطوریکه بعداً فرهنگ تر کیه پیشرفت بزرگی کرد. سپس در سال ۱۹۲۶ مکزیك و در سال ۱۹۲۸ روسیه را دیدن کرد. جان دیوئی از پیشرفتهای فرهنگی روسیه بر هبری لنین و تروتسکی ستایش نمود و بهمین جهت امریکائیهها ویرا جزء آزادیخواهان دست چپ بشمار آوردند.

بطور کلی از آنجا که دیوئی برای افکار نیروی خاصی قائل است و عقیده دارد که هر فکری متوجه هدفی است و میزان حقیقت هر عقیده بسته بتأثیر عملی آنست و اصلاً عقیده صرف وجود ندارد کتابها و نگارشاتش تأثیر بزرگی در تحول اوضاع سیاسی امریکا داشته است و اغلب علمای تربیتی امریکا بر آنند که هیچ دانشمند آمریکائی مانند

جان دیوئی در ایجاد نهضت فکری و پیشرفت خارق العاده مدنیّت امریکا در قرن اخیر سهم نداشته است و هیچ فیلسوفی مانند او در بیداری نسل جوان امریکا تا این اندازه دخیل نبوده است. جان دیوئی خود مؤسس یا عضو عدّه بیشماری از سازمانهای اصلاح طلب و آزادیخواه امریکا بوده و علیه زور و قلدری و اقدامات ضد دموکراسی سخت مبارزه کرده است. دیوئی یکی از معروفترین رهبران اتحادیه آموزگاران نیویورک بود و چون این سازمان جنبه سیاسی پیدا کرد دیوئی از آن خارج شد و با مؤسّسین اصلی این اتحادیه سازمان صنفی نوین آموزگاران *Teacher's Guild* را تشکیل داد. دیوئی که فوق العاده علاقمند به پیروزی جامعه ملل بود از فعالیت کمیته لوینسن *Levinson* برای ممنوع ساختن جنگ که منتهی با مضای عهدنامه کلوگ - بریان *Kellog - Briand* در سال ۱۹۲۹ گردید جداً پشتیبانی کرد.

پس از انتخاب هوور بر ریاست جمهوری امریکا جان دیوئی از لحاظ سیاسی جوش و خروش بزرگی نظیر جaro و جنجال شگرفی که چندی پیش هانری والاس ایجا نمود تولید کرد. بدینقرار که پیشنهاد نمود حزب سومی ایجاد گردد که تنها منظور آن توجه بحقایق اقتصادی باشد که هیچکدام از دو حزب بزرگ امریکا در آن موقع بدان عنایت نداشتند. دیوئی از مؤسّسین «اتحادیه اقدام سیاسی مستقل» بود که در سال ۱۹۲۹ ایجاد گردید و برای بسط احساسات آزادیخواهی در سرتاسر امریکا و تحکیم مبانی تعلیم و تربیت امریکا بمنظور ایجاد یک جامعه نو و متمدنی اهتمام فراوان نمود و از آنجا که سیاست سوسیالیستها به هدف این اتحادیه بسیار نزدیک بود دیوئی از (نرمان تماس) رهبر معروف سوسیالیست امریکا

پشتبانی مؤثر نمود.

در سال ۱۹۳۷ جان دیوئی که هفتاد و هشتمین مرحله زندگی را میپیمود بریاست کیمسینوئی از فرهنگیان و استادان و سران کارگران امریکا به مکزیکورفت تادر باره اتهاماتی که در دادرسی معروف مسکو علیه لئون تروتسکی وارد آمده بود تحقیقات و مطالعاتی نماید. اگرچه دیوئی بامرام کمونیسم مخالف بود با اینهمه طی گزارشی مشتمل بر هشتصد صفحه از بیگناهی تروتسکی جداً دفاع کرد و در این خصوص چنین نوشت: «درسی که همه رادیکالهای امریکا و هواخواهان شوروی از این دادرسی باید فرا گیرند آنست که درست بیندیشند آیا تشبث بهر اقدام نامشروعی برای مبادرت بتغییرات و اصلاحات اجتماعی موجه است یا نه؟». جان دیوئی عین این نظر را ضمن انتقاد شدید از فیلم «مأموریت بمسکو» که در سال ۱۹۴۳ در هالیوود برداشته شد تأیید کرد و خاطر نشان ساخت که نیل بیک هدف عالی دلیل قانعی برای توجیه تشبث بوسائل نامطلوب از قبیل اقدامات تروریستی نیست و نمایش این فیلم را بمنزله نخستین اقدام ائتلافی در امریکا بمنظور گمراه ساختن مردم تلقی کرد.

دیوئی در آغاز هشتاد و یکمین مرحله زندگی خویش رهبری کمیته آزادی فرهنگ را بعهده گرفت و در سال ۱۹۴۱ باتفاق هشت تن از نویسندگان و دانشمندان برجسته و روشنفکر امریکا کتابی تحت عنوان «قضیه برتران روسل» *The Bertrand Russel Case* برشته تحریر در آورد و طی آن شدیداً به «روحانی نماهای ریاکار و سیاستمداران تپی مغز و میهن پرستان قلابی» که ریاضی دان و فیلسوب بلند پایه انگلیسی را بمناسبت نوشتجاتش درباره اخلاق جنسی از هیئت مدیره دانشگاه

نیویورک اخراج کرده بودند حمله برد.

جان دیوئی علاوه بر افکار عالی تربیتی فلسفه اجتماعی و سیاسی خود را در باره آزادیخواهی نیز در رساله و کتابهای «بیشمار مانند» توده و مشکلاتش «The public And Its problems» و طبایع و حوادث Characters and Events (۱۹۲۹) و آزادیخواهی و اقدام اجتماعی Liberalism and Social Action (۱۹۳۵) و آزادی و فرهنگ Freedom and Culture (۱۹۳۹) شرح داده است. فیلسوف شهیر امریکائی عقیده دارد که چون در جهان سرمایه داری امروزی فرد بکلی مستهلك شده است نهاد پر تو نظم اجتماعی و اقدامات اجتماعی میتوان آزادی افراد را تأمین نمود و بنا بر این به آزادی باید امروز یک نوع جنبه اشتراکی بخشید.

مبنای اخلاقی فلسفه دیوئی ایمان راسخ بدمکراسی است. فیلسوف شهیر امریکائی از عقیده کسانی که دمکراسی را با آزادی اقتصادی انفرادی اشتباه می کنند و می گویند هر فردی در استثمار هم نوع خود باید منتهای آزادی را داشته باشد سخت انتقادی کند و می گوید دمکراسی هم جنبه انفرادی دارد و هم جنبه اجتماعی و هر فردی در عین حال که در انتخاب طرز و نوع زندگی خویش آزاد است باید با سایرین در پیشرفت و ترقی جامعه همکاری کند زیرا در غیر این صورت آزادی او بمخاطره خواهد افتاد، بنظر او ایمان بدمکراسی با ایمان بتجربه و تعلیم و تربیت یکسان است.

باید دانست که دیوئی با وجود پیروان بیشماری که در امریکا و دنیا دارد مانند هر فیلسوف بزرگی از انتقاد مخالفین متعصب و سرسخت

درامان نبوده است. بیشتر مخالفان بروی خرده میگیرند که فلسفه‌اش زیاد انتقاعی و مادی است و تنها عمل را جوهر زندگی میدانند و آدمی را از معنویات فرسنگ‌ها دور می‌کند. بعضی او را پرچم دار سرمادای می‌دانند و بالاخره دسته‌ای از مقدان بر آنند که نمیتوان بر پایه علم که همواره در تغییر و تبدیل است یک فلسفه زندگی بنا نمود. گذشته ازین برخی از دانشمندان سخت با نشاء دیوئی خرده می‌گیرند و می‌گویند که مبهم چیز می‌نویسد و کلمات و اصطلاحات علمی را در جای خود استعمال نمی‌کند بطوریکه دائماً برای خواننده تولید سوء تفاهم میشود. با اینهمه دیوئی ایرادها و اعتراضهای کلیه مخالفان خود را رد میکند. جان دیوئی در تمام مدت کار و فعالیت خویش از پشتیبانی و کمک همسری فعال و روشنفکر و پاک نهاد بهره‌مند بود. دیوئی در سال ۱۸۸۵ با این زن وفادار در یکی از کلاسهای درس در دانشگاه میشیگان آشنا گردید و در ژوئیه ۱۸۸۶ با او ازدواج کرد و هنگام ورود به نیویورک در آغاز سال ۱۹۰۰ در آشکوب چهارم عمارت مرتفعی که در منطقه پر جوش و خروش شهر واقع بود سکونت اختیار کردند.

در سال ۱۹۳۷ این فیلسوف بزرگ همسر با وفای خویش را از دست داد و در نتیجه غمی جان‌گداز روحش را فرا گرفت و گوشه عزلت اختیار کرد و در ساعاتی که از مطالعه و تفحص خسته میشد به پرورش طیور می‌پرداخت. ایروین ادمان (Irving Edman) که در سالهای آخر زندگی همدم دیوئی بود خاطر نشان میکند که دیوئی در پایان عمر شباهت فراوان به ابرت لوئی استونس داشت و دارای همان موهای صاف و سیل پررنگ و دیدگان برآق بود. با وجود سن زیاد تا آخرین لحظات عمر

سخت فعالیت داشت و نوشته‌هایش را خودش ماشین میکرد و بصدها نامه خودش پاسخ میداد.

این نابغه بزرگ تعلیم و تربیت امریکا در سال ۱۹۵۲ در سن ۹۲ سالگی رخت از این جهان بر بست.

اگرچه تا کنون کتابهای بیشمار راجع بشرح حال جان دیوئی و اهمیت شگرف خدمات فرهنگی و فلسفی وی منتشر گردیده و ژاکب اپستین Jacob Epstein مجسمه ساز معروف نیز مجسمه او را از برنج ساخته است با وجود این خودش هیچ علاقه‌ای بخودنمائی و تظاهر نداشت و حتی در ضیافتی که با افتخار هشتادمین سال تولدش تشکیل گردید با آنکه بسیاری از معروفترین رجال دنیا در آن شرکت داشتند خودش حضور نیافت. رفتار دیوئی با مردم فوق العاده متواضع و مودت آمیز بود لکن در مباحثه بآسانی رام نمی شد و انتقاد مخالفان را با سخنان نیش دار پاسخ میداد.

اجمال اینکه برغم اکثر دانشمندان جهان دیوئی بزرگترین فیلسوف تربیتی عصر حاضر است که افکارش در جهان تعلیم و تربیت اعجاز نموده است و بهمین جهت هر سال جراید امریکا بمناسبت جشن تولدش مقالات پرشوری در شرح خدمات و شخصیت بزرگ وی منتشر میکنند.

روزنامه تایم ما گازین بمناسبت جشن نود و یکمین سال تولد دیوئی چنین نگاشت: «بزرگترین و دانشمندترین مرد در دنیای فلسفه امریکا» و روزنامه نیویورک تایمز چنین خاطر نشان کرد: «فیلسوف و استاد محبوب دؤنسل ... یک چهره آرام در یک دنیای متلاطم ...»



امیدوارم دو کتاب «مدرسه و شاگرد» و «مدرسه و اجتماع» که بهترین گنجینه افکار گوهر بارفیلسوف بزرگ امریکائی است چنانکه باید دانش پژوهان ایران را از اهمیت اصول تربیتی و فلسفی دیوئی و انقلاب بزرگی که در تمدن جهان حاصل کرده است آگاه کند و آنان را در نجات ایران از این عقب ماندگی فرهنگی یاری نماید. انتظار دارم افکار و اصول تربیتی دیوئی این حقیقت تلخ را با اندازه کافی ثابت کرده باشد که فرهنگ ما تا چه اندازه عقب است، و تا چه اندازه ضرورت دارد که انقلابی نجات نسل آینده ایران و وزارت فرهنگ از وضع ملالت باری که در سایر وزارتخانه‌ها جاری است مصون ماند و امور حساس آن بچوانان فعال و با اراده و تحصیل کرده و اگذار شود.

آموزشگاه و

پیشرفت اجتماعی

ما از لحاظ انفرادی آموزشگاه را همواره بمنزله واسطه‌ای بین معلم و شاگرد، یا معلم و والدین کودک تلفی میکنیم آنچه بیش از هر چیز برای ما ارزش و اهمیت دارد پیشرفت فرزندان است : پیشرفت از لحاظ جسمانی ، پیشرفت در خواندن و نوشتن و رسم کردن ، پیشرفت در کسب اطلاعات جغرافیائی و تاریخی ، پیشرفت در اصلاح رفتار و رفع نواقص شخصیت ، پیشرفت در زرنگی و اعتیاد به نظم و نشان دادن ابتکار و غیره .. تنها از روی همین پیشرفتهاست که مادر باره مدرسه و ارزش حقیقی آن قضاوت میکنیم و اتفاقاً کاملاً هم حق داریم . هر گاه نظر خود را وسیعتر سازیم و توجه خود را از فرد منحرف ساخته بجامعه معطوف داریم چنین نتیجه میگیریم که آنچه عاقل‌ترین و روشن‌فکرترین پدر برای فرزند دلبند خویش میخواهد يك جامعه متمدنی و عالی باید برای همه فرزندان خویش بخواهد و هر مکتب تربیتی و طریق تعلیم و تربیت که باصل مسلم و حقیقت بارز بالاتوجه نکند بیمورد و نامطلوب است و پیروی از

آن موجب خواهد شد که اساس و پایه دموکراسی و سعادت متزلزل گردد. جامعه آنچه را که پس از قرن‌ها رنج و تعب و تجربه بدست آورده است بوسیله مدرسه باختیار اعضای آینده خود قرار می‌دهد و نیز کلیه آرزوها و افکار بدیع و آرمان‌هایی را که می‌خواهد بمرحله عمل گذارد بـمدرسه می‌سپرد و بدین‌طریقی در مدرسه هر چیزی هم‌جنبه انفرادی و هم جنبه اشتراکی پیدا می‌کند. هر اجتماعی تنها هنگامی پایدار و مرفعی و پیوسته در حال رشد و پیشرفت خواهد بود که همیشه بفکر پرورش کلیه اعضای خویش باشد و برای نیل باین منظور بزرگ نیز جز مدرسه هیچ وسیله مثبت و مؤثر دیگری در اختیار ندارد زیرا همان‌طور که هراس‌مان Horace Mann می‌گوید:

« در آنجائی که همه چیز در حال رشد است یک مصلح قبلی بیش از هزار مصلح بعدی ارزش دارد ».

در هر انقلاب و یا نهضت نوینی که ما برای اصلاح وضع فرهنگ خویش در نظر می‌گیریم باید همواره احتیاجات و مصالح اجتماع را مورد توجه قرار دهیم زیرا در غیر این صورت هر تغییر و اصلاحی که در مؤسسات تربیتی خویش حاصل نمائیم درست حکم همان ابتکارها و اختراعات انفرادی برخی آموزگاران را خواهد داشت که منظور آن تنها اصلاح فرد است و فایده قطعی بوجود آن مترتب نخواهد بود. تغییراتی که در طرز و اصول تعلیم و تربیت باید حاصل گردد و ناشی از تغییرات و پیشرفتهای اجتماعی و لزوم مواجهه با احتیاجات نوین جامعه است باید از نوع همان تغییرات و اصلاحاتی باشد که در صنایع و بازرگانی حاصل می‌گردد و اثر آن در زندگانی کلیه افراد جامعه محسوس می‌شود.

بنا بر این من همیشه توجه شما را باین نکته حیاتی جلب میکنم که در تدوین اصول «تربیت نوین» همواره باید تغییرات و احتیاجات بزرگ اجتماعی را در نظر گیرید.

باید دید آیا ما میتوانیم تعلیم و تربیت نوین را با پیشرفت عمومی تمدن و جزر و مد اقیانوس بیکران حیات هم آهنگ سازیم؟ هر گاه ما در این راه توفیق یا بیم ملاحظه می کنیم که آموزش و پرورش جنبه شخصی و انفرادی خویش را بکلی از دست میدهد و اصلاح طرق تعلیم و تربیت دیگر کار انحصاری و اختصاصی مشتی «فیلسوف و نابغه» آموزش و پرورش نخواهد بود که تصور میکنند اجتماع محدود بهمان چند شاگرد خصوصی آنهاست بلکه برعکس جزئی از تحولات و اصلاحات ضروری اجتماعی بنظر خواهد آمد. بطور کلی تفکیک اصول تحولات و اصلاحات جامعه از اصول تعلیم و تربیت غیر میسر خواهد بود. بنابر این نخست باید چگونگی و جنبه های جنبش اجتماعی را تشخیص داد و سپس مشاهده نمود که آموزشگاه تاچه اندازه می تواند خویشتن را با این نهضت و پیشرفت اجتماعی هم آهنگ سازد؟ هر اصلاحی که در وضع آموزشگاه های ماروی دهد باید منطبق با تغییرات و انقلابهای مهمی گردد که در وضع اجتماع حاصل گردیده است. برای روشن شدن مطلب در اینجا مثلاً ارتباط یکی از اصلاحاتی که در آموزشگاههای نوین حاصل گردیده است بایکی از تغییرات مهمی که در وضع اجتماعی روی داده است اشاره می کنیم.

مهمترین اصلاحی که طی سالهای اخیر در آموزشگاههای ماصورت گرفته است عبارت از استقرار کارهای دستی و یکی از تغییرات قابل

توجهی که در وضع جامعه ماروی داده است عبارت از انقلاب صنعتی شگرفی است که اثر آن در کلیه شئون زندگی مآهویداست. اکنون ببینیم که چگونه باید هم آهنگی این دو اصلاح را حفظ نمود تا بتوان جوانانی در خور تمدن کنونی وقادر بحل مشکلات امروزی تربیت کرد؟ بنظر من بزرگترین تغییری که در قرن اخیر کلیه تغییرات اجتماعی دیگر را تحت الشعاع قرار داده و پیکر جامعه ما را بکلی دگرگون ساخته است و عدم توجه بدان در ایجاد يك نهضت تربیتی نوین ما را فرسنگها از هدف اصلی تعلیم و تربیت دور میسازد بدون شبهه همانا تغییر عظیمی است که انقلاب صنعتی در وضع جامعه ما حاصل کرده است. استفاده از پیشرفت حیرت انگیز علم برای بوجود آوردن اختراعات بزرگی که قوای طبیعت را بطور نامحدود در اختیار بشر گذاشته است، توسعه يك بازار بزرگ جهانی و ولع روز افزون ملتها برای بدست آوردن محصولات نوین، ایجاد مراکز بزرگ صنعتی و نساجی بمنظور تأمین احتیاجات بازارهای دنیا، ارزانی و پیشرفت خارق العاده وسائل ارتباط بین نقاط مختلف جهان، سهولت تقسیم کالابین کشور های مختلف بکلی وضع زندگی بشر را دگرگون ساخته است. وقتی نیک بتاریخ پیدایش این انقلاب بزرگ صنعتی دقیق شویم ملاحظه می کنیم که آغاز آن از يك قرن پیش تجاوز نمی کند و حتی بسیاری از معاصرین چگونگی تحول این جنبش صنعتی را بچشم دیده اند. باشکال می توان باور کرد که در تاریخ بشر انقلابی باین سرعت و وسعت و کمال روی داده باشد. سطح زمین بکلی تغییر یافته و حتی خطوط طبیعی آن نیز محو شده است. مرزهای سیاسی از میان رفته و تنها بر روی نقشه های جغرافیائی وجود خارجی

دارد . ازاکناف کشورها مردم همچون سیل بطرف شهرها سرازیر میشوند ، طرززندگی بسرعت برق درحال تغییر و تحول است ، کشف اسرار طبیعت بسیار آسان گردیده واستفاده ازقوای طبیعت برای بهبود وضع زندگی نه تنها میسر گردیده بلکه صورت قطعی یافته است . حتی افکار اخلاقی ومذهبی وعلائق دیرین ما که درقلب ما کاملاً ریشه گرفته بوداینک دستخوش تغییرات و تبدیلات عظیمی گردیده است و بنابراین هیچکس نمیتواند ادعا کند که آثاراین انقلاب بزرگ تنها بطور سطحی و تصنعی درتعلیم وتربیت منظور گردد .

طرزکار وزندگی امروز مردم درکارخانه ها بهیچوجه بازندگی مردم دريك قرن پیش قابل مقایسه نیست . کافی است يك یادو ویاحد اکثرسه نسل بقهقرا بر گردیم تابعیان مشاهده کنیم که در آنزمان خانه درحقیقت محوری بود که کلیه فعالیت های صنعتی دور آن چرخ می خورد . لباس معمولاً درخانه ساخته میشدویکایک اعضای خانواده باطرزچیدن پشم گوسفندان وریسیدن آن وانواع بافندگی آشنائی کامل داشتند وبعوض آنکه تکه ای را فشاردهند ودريك چشم برهم زدن خانه راغرق درروشنائی نمایندهمه ناگزیر بودند راه دشوارو کلاسیك بدست آوردن نوررا ازآغاز تاانجام بپیمایند . بدینقرار که نخست طرزکشتن دام را فراگیرند وسپس راه جمع آوری پیه وساختن شمع را نیک بیاموزند تا سرانجام نورخفیفی بدست آورند . کلیه مایحتاج زندگی ازقبیل آرد دخواربار وتیرومصلح ساختمانی وانواع وسائل تزئین خانه و حتی اسبابهای فلزی از قبیل نعل وداس وچکش وغیره ازحوالی نزدیک و دکانهای مجاور که در آنها بروی همه بازبود و یا استثنائاً از مراکز

قصبات، جاور تحصیل میشد و بدین طریق از موقعی که ماده خام از مزرعه بدست می آمد تاهنگامی که کالای ساخته و پرداخته بدست اشخاص میرسد مردم همه تحولات مواد را بچشم خویش میدیدند و از مبدأ و منبع کلیه مایحتاج زندگی خویش با اطلاع بودند. بطور کلی نه تنها عموم مردم طرز بدست آوردن محصول را از آغاز تا پایان بدیدگان خود مشاهده می کردند بلکه اصولا هر يك از اعضای خانواده در تهیه این محصول نقش خاصی بازی می کرد و کودکان بتدریج که پرورش می یافتند با سرار برخی از صنایع دشوار آشنا می شدند.

بنابر این مطالعه در چگونگی صنایع برای عموم جنبه فوری و شخصی و حیاتی داشت.

بدیهی است که نباید تاثیر گرانها و قطعی این قبیل کار را در تقویت روح انضباط و پرورش شخصیت بدیده ناچیزی نگرست. مسلم است که عادات نظم و حس مسئولیت و روح وظیفه شناسی و تعهد وجدانی برای انجام کاری و بدست آوردن محصولی در این قبیل کارها بحد اعلا پرورش می یافت. در آن زمان همیشه کاری برای انجام دادن و يك احتیاج مبرم برای هر يك از افراد خانواده برای ایفای نقش خود در يك محیط همکاری و وفاداری و امانت و تشریک مساعی با سایرین وجود داشت. این قبیل کارها شخصیت های مثبت و شایسته و آرموده بوجود می آورد. گذشته از این ارزش آشنائی و تماس مستقیم با مواد دست اول طبیعت و مصالح طبیعی و اساسی و مشاهده تغییر و تحول مواد و علم بفوائد اجتماعی و موارد استفاده آنها را در این قبیل کارها نباید نادیده بگیریم و تاثیر مطلوب آنها را در تعلیم و تربیت کودکان کتمان کنیم.

در این طرز کار پیوسته نیروی مشاهده، ابتکار، تخیل، منطق و مخصوصاً حس حقیقت جوئی که از تماس مستقیم با طبیعت در افراد تولید می شود بنیکوترین وجهی پرورش می یافت و کارهای دستی از قبیل بافندگی و ریسندگی و نجاری و آسیابانی و آهنگری و چلیک سازی بهترین فرصت برای تربیت قوای فطری و استعداد های ذاتی کودک بود.

جای شبهه نیست که هیچ درس نظری در باره موضوع معینی مثلاً نباتات و حیوانات و مزرعه هر قدر هم مبسوط و واضح باشد ممکن نیست جای تماس با خود نباتات و حیوانات و مشاهدات عینی را بگیرد. محال است که بتوان از آموزش و پرورش باندازه طبیعت برای تربیت و تقویت حواس استفاده کرد. نیروی حکم و استدلال را می توان با دوسر علمی و ریاضیات تقویت نمود لکن نتیجه ای که از این درس گرفته می شود در مقابل نتیجه ای که با انجام دادن کار و تلاش در راه رسیدن به هدف معینی گرفته می شود بسی ناچیز است.

در دوره کنونی تمرکز صنایع و طرز تقسیم کار تقریباً امور خانه داری و آمد و شد بین همسایگان را (اقلاً از لحاظ مقاصد فرهنگی) از میان برده است. البته منظور من آن نیست که از سپری شدن روزهای خوش ایام گذشته اظهار تأسف نمایم و از حواس تعلیم و تربیت قرون پیشین از قبیل تقویت حس تواضع و احترام مطلق و اطاعت کور کورانه در کودکان که امروز اثری از آن نیست انگشت حسرت بدندان گزم و اصرار و رزم که آن روزهای طلایی را باید باز گردانند بلکه میخواهم بگویم که تغییرات بزرگی در تمدن و طرز زندگی بشر حاصل شده است و در مقابل

این تغییرات اساسی آموزش و پرورش نیز باید کاملاً اصلاح گردد و درخور احتیاجات زمان شود.

البته باید تصدیق کرد که بشر از لحاظ تعلیم و تربیت در عوض امتیازات ازدست رفته امتیازات نوینی بدست آورده است چنانکه امروز در پرتو تعلیم و تربیت نوین جوانان آزادتر بار می آیند و افکار و آزادی دیگران را بهتر رعایت میکنند و دامنۀ قضاوت اجتماعی آنان وسیع تر میگردد و با طبیعت بیشتر تماس حاصل میکنند و در روحیۀ اشخاص ماهرانه تر نفوذ مینمایند و احتیاجات اجتماعی را آسانتر درک میکنند و خویشان را با شخصیت های مختلف سریعتر تطبیق میدهند و با فعالیت بازرگانی و صنعتی جهان زودتر هم آهنگ میگردند. در ارزش این امتیازات هیچ شك و تردیدی نیست لکن مسئله اساسی آنست که چگونه از این امتیازات منتهای استفاده را بنمائیم و در عین حال حس مسؤولیت شخصی کودکان خویش را بیش از پیش تقویت نموده و فرزندان خود را با توجه بحقایق طبیعی تربیت کنیم.

امروز تقریباً همه علمای تربیتی در این قول همدستانند که بهترین طریق اصلاح آموزش و پرورش استقرار کارهای دستی از قبیل نجاری و خانداری و خیاطی و آشپزی و غیره در مدارس است. اما هنوز هواخواهان کارهای دستی از مقصود و ارزش حقیقی آن آگاه نیستند و نمیدانند که آموزشگاه بوسیله کارهای دستی در این روزها باید فقدان تجربیاتی را که در گذشته شاگردان در خانه بدست میآوردند جبران کند بلکه عقیده دارند که بوسیله کارهای دستی باید حرفه هایی که جز بوسیله تمرین حقیقی و ممارست بوسیله دیگری نمیتوان آموخت و بشاگردان

تعلیم داد مقصود اصلی کارهای دستی هنوز بر اولیای امور آموزشگاههای ما نامعلوم است و بهمین جهت است که طرز تعلیم این کارها ناقص است و علی هم که برای توجیه توسل بکارهای دستی ذکر میشود بسی سست و بی پایه میباشد.

مثلاً مهمترین علی که هواخواهان پرشور کارهای دستی درباره لزوم معمول داشتن این قبیل کارها در مدارس ذکر میکنند آنست که کارهای دستی رغبت ذاتی و دقت شاگرد را کاملاً بخود جلب میکند و او را همواره فعال و پرشور نگاهداشته و موجب آن میگردد که مفیدتر و لایق تر و مخصوصاً در خانه سودمند تر باشد و تا اندازه ای ویرا برای مواجه با وظایفی که بعداً باید در زندگی اجتماعی بعهده گیرد آماده میسازد. کارهای دستی دختران را آشپزهای حسابی و کدبانوی هنرمند تبدیل میکند و پسران را برای پرداختن بحرفه های مفید و پرارزش آماده میسازد.

البته این دلایل تا اندازه ای متین و قابل قبول است و من خود در فصل آینده ضمن بحث در اطراف روابط مدرسه با شاگرد درباره تأثیر کارهای دستی در جلب توجه کودکان و مخصوصاً در پرورش استعداد های ذاتی وی صحبت خواهم کرد با اینهمه عقیده دارم این دلایلی که برای توجیه لزوم تعلیم کارهای دستی در مدارس اقامه میشود نارسانا و اندکی مبهم است. من عقیده دارم که مهمترین فایده کار دستی مانند کار کردن با فلز و چوب و یا بافندگی و خیاطی و آشپزی و غیر آن نیست که مامتخصص تربیت کنیم و حرفه سودمندی بکودکان خویش بیاموزیم بلکه بر آنم که کار دستی تنها وسیله ای برای بهتر آموختن دروس و پرورش شخصیت

كودك است .

ما مخصوصاً بارزش بزرگ اجتماعی کارهای دستی باید توجه کنیم. ما بوسیله کارهای دستی میتوانیم بکودك بفهمانیم که جامعه چگونه خود را اداره میکند و جنبه های زندگی اجتماعی چیست ؟ مادر پر تو کارهای دستی بنیکوترین وجهی میتوانیم نیروی ابتکار و استعداد های ذاتی و فطری كودكان خویش را بیش از پیش تقویت نمائیم و بطور کلی آموزشگاه را که بدون این کارها محلی مستقل از اجتماع و هدف آن تنها فرا گرفتن مقداری درس است تبدیل بیک هسته فعال و پر شور زندگی اجتماعی نمائیم. البته شك نیست که جامعه متشکل از عده ای افراد است که با روح مشترك و مقاصد مشترك و اصول مشترك باهم در تأمین وسائل زندگی خود و فرزندان خویش همکاری میکنند .

پی بردن با احتیاجات مشترك و نیل به هدف مشترك اجتماعی مستلزم آنستکه تبادل افکار بین افراد جامعه بیش از پیش توسعه یابد و وحدت و هم بستگی و همکاری آنان روز بروز مستحکمتر گردد . علت اینکه هنوز آموزشگاه های ما نتوانسته اند بمقصد اصلی خویش نائل گردند و فعالیت اجتماعی را چنانکه باید منعکس سازند بیشتر آنستکه به لزوم فعالیت اشتراکی و مثبت اهمیت نداده اند .

در زمین ورزش هنگام بازی و مسابقه فعالیت اشتراکی و همکاری مثبت بوجود میآید زیرا هنگام ورزش و بازی و مسابقه بازیکنان ناگزیرند کار مثبتی انجام دهند و تلاش برای نیل بمقصد را بین خود تقسیم نمایند و چندتن راهنمای آزموده برای خویشان انتخاب کنند و موقع بازی روح همکاری تیم خود را بنیکوترین وجهی ابراز نمایند.

در کلاس درس نیز همین روح همکاری که پایه سازمان اجتماعی است باید حکمفرما گردد.

ازلحاظ اخلاق بزرگترین نقص آموزشگاههای ما که مایه بسی تأسف است آنستکه میکوشند در محیطی که فاقد هر گونه روح اجتماعی است برای اجتماع اعضای شایسته و مفید تربیت کنند.

تأثیر عمیقی که کارهای دستی در آموزش و پرورش کودکان ما دارد در چند کلمه قابل وصف نیست. کارهای دستی یگانه وسیله نیل به هدف حقیقی تعلیم و تربیت و ایجاد یک محیط طبیعی در آموزشگاه است. وقتی شخصی داخل آشپزخانه پر جوش و خروشی میگردد که در آن شاگردان با فعالیت و شور هر چه تمامتر مشغول طبخ غذا میباشند اختلاف این محیط پر فعالیت و مولد نیرو را از لحاظ روانشناسی با کلاسی که در آن طباحی نظری تدریس میشود بیدرنگ بطور واضح مشاهده میکند.

اما اختلاف این محیط کلاس درس از لحاظ اجتماعی نیز کاملاً محسوس است. در کلاس درس علاقه بکسب معلومات و فرا گرفتن علوم با اندازه ای جنبه انفرادی دارد که بیش از پیش بطرف خودپرستی متمایل میگردد. در کلاس نظری کسب و تحصیل معلومات خشک هیچگونه منظور اجتماعی ندارد بنا بر این بر وجود چنین درسی کمترین سود اجتماعی مترتب نتواند بود.

در حقیقت در بیشتر آموزشگاههای امروزی ما مقیاس پیروزی و موفقیت شاگردان جنبه یک مسابقه (بمعنی نامطلوب این کلمه) را دارد. بدینقرار که معلم در پرتو امتحان تعیین میکند که کدام یک از شاگردان

بیش از دیگران در انباشتن و ذخیره کردن حداکثر معلومات پیشرفت کرده است. این محیط تحصیل انفرادی طوری در آموزشگاههای ما حکمفرماست که کمک شاگردان بیکدیگر در انجام وظیفه بمنزله جنایتی بزرگ تلقی می‌گردد و معمولاً موجب محروم شدن شاگرد خطاکار از تحصیل، میشود.

بدیهی است در آموزشگاهی که کار و فعالیت شاگردان منحصر بآموختن دروس باشد تعاون مشترك بعوض آنکه بطبیعی ترین صورت همکاری و تشریک مساعی ابراز گردد تبدیل بکوشش مخفیانه‌ای برای کم کردن بار همسایه در انجام وظیفه سنگین خود می‌گردد بدینمعنی، که شاگردان نیک سرشت و رحیم‌دینپهانی سعی میکنند بر فقای ناتوان خویش کمک کنند و حال آنکه در هر جا که کار و فعالیت حقیقی حکمفرما باشد این وضع بکلی دگرگون می‌گردد بدینقرار که کمک بدیگران بعوض آنکه جنبه سخاوتی داشته باشد و بیش از پیش شاگرد محتاج را زبون و افسرده نماید صورت يك مساعدت بسیار طبیعی را پیدا میکند که منظور آن تنها تحریک و تشویق شاگرد نیازمند میباشد و نتیجه این کمک آن خواهد بود که يك روح ارتباط آزاد و مبادله افکار و عقاید بین آنان حکمفرما خواهد گردید و آنانرا در رسیدن به هدف کمک فراوان خواهد کرد. ایجاد رقابت بین شاگردان نباید تنها از لحاظ انباشتن معلومات شخصی و انفرادی صورت گیرد بلکه باید از حیث چگونگی کار انجام شده (یعنی نفع اجتماعی کار) در نظر گرفته شود و در همه موارد سازمان مدرسه باید از هر حیث منطبق بر سازمان اجتماع گردد.

نظم و آرامش مدرسه نیز باید بر نظم و انضباط سازمان اجتماعی

استوار گردد. بدیهی است که نظم و انضباط همیشه فرع يك هدف و آرمان معینی است. مثلاً اگر منظور تنها آن باشد که در حدود چهل یا پنجاه دانش آموز که درسی را با اجتماع فرا گرفته اند آن درس را درست بآموزگار پس دهند باید نظم و انضباطی برقرار ساخت که رسیدن باین منظور را تأمین نماید. اما اگر منظور توسعه روح همکاری اجتماعی و زندگی اشتراکی باشد انضباط باید تابع این هدف و منظور گردد. بدیهی است در هر جا که اشیائی در حال ساختمان و بوجود آمدن باشد کمتر يك نظم و آرامش مطلق حکمفرماست بلکه برعکس در يك کار گاه همیشه يك نوع بی نظمی و اغتشاش وجود دارد و هرگز سکوت مطلق در آن حکمفرما نیست، کارگران موظف نیستند که حال طبیعی ثابتی بخود بگیرند، بازوان آنان بسته نیست، کتابهای خود را بطرزی کنواخت و بنا بدستور معینی نگاه نمیدارند بلکه برعکس بانجام کارهای مختلف اشتغال دارند، در آنجا يك هرج و مرج و جوش و خروشی که نتیجه طبیعی فعالیت است حکمفرماست.

اما در حین کار و فعالیت و در همان اثنا انجام کارهای مفید و پرنتیجه و پرورش روح همکاری و تعاون مشترك ضمناً يك نوع انضباط خاصی بوجود می آید. هر گاه ما این حقایق مسلم را در نظر گیریم عقیده مادر باره انضباط مدرسی بکلی تغییر میکند و ما فوراً یقین حاصل میکنیم که یگانه انضباط پایدار و تنها طریق آموزش و پرورش سودمند همانست که کاملاً منطبق بر حقیقت زندگی باشد.

البته نباید تصور کرد آنچه که ما از تجربه میآموزیم و یا در کتابهای دیگران که متکی بر تجربه است فرا میگیریم صرف سخن بیهوده و

بی‌ثمر است لکن باید تصدیق کرد که آموزشگاه‌های ما طوری از اجتماع دور شده و چنان از زندگی اجتماعی و هدف‌های طبیعی و حقیقی زندگی منفک گردیده است که بجای آنکه بفرزندان ما انضباط و تجربه بیاموزد خود فرسنگها از تجربه و انضباط دور است. محلی که باید در حقیقت خود مادر تجربه و انضباط باشد اینک اسم بی‌مسمائی شده است. کسانی که بنظم و انضباط خشک مدارس امر رزی خوی گرفته‌اند هرگز نمیتوانند چنانکه باید انضباط را بنظر وسیع‌تری نگریسته و آن انضباط حقیقی و پایدار را که ناشی از فعالیت اجتماعی و تعاون مشترك است بنظر آورند و تصدیق کنند که چگونه بوسیله کار طبیعی و فعالیت حقیقی انضباطی میتوان بوجود آورد که در پرتو آن حس مسئولیت افراد به نیکوترین وجهی تقویت یافته و نیروی قضاوت آنان پرورش یابد.

بنابراین بزرگترین نتیجه‌ای که از استقرار کارهای دستی و فعالیت حقیقی و طبیعی در مدارس عاید میگردد آنست که محیط آموزشگاه را بکلی دگرگون نموده و روح نوینی بکالبد شاگردان می‌دمد. در پرتو توجه به فعالیت طبیعی، آموزشگاه بیش از پیش بزندگی حقیقی نزدیک میشود و تبدیل بخانه‌ای طبیعی برای کودک میگردد که در آن شاگرد بر اثر تمایل مستقیم بازندگی حقایق پایدار و تجارب استوار فرامی‌گیرد. در این صورت دیگر مدرسه تنها جای فرا گرفتن برخی دروس نخواهد بود که بطور مبهم ارتباطی با بعضی از مظاهر زندگی انسان در آینده داشته باشد بلکه تبدیل بیک مینیاتور اجتماع حقیقی خواهد شد.

هنگامیکه این حقیقت بارز در نظر گرفته شود سیل معلومات

سودمند و منظم بطرف آموزشگاههای ماروی خواهد آورد. در زندگی صنعتی که شرح آنرا بطور اجمال در صفحات پیش دادم البته هر کسی در کار اجتماعی و صنایع سهمی دارد لکن این اشتراك بآن نتیجه که منظور ماست نمیرسد بلکه تنها مقصود آن توسعه محصول است و حال آنکه منظور ما از کارهای دستی در آموزشگاه مستقل از هر گونه نفع تجارتي است. هدف ما از استقرار کارهای دستی در مدارس بدست آوردن محصولات اقتصادی نیست بلکه پرورش روح و تمایلات اجتماعی شاگردان است و همین استقلال از منافع مادی است که موجب آن میشود کارهای دستی زمینه را از هر حیث برای شگفتن غنچه های استعداد کودکان فراهم سازد و مدرسه را تبدیل بمرکز علم و هنر جانبخش و سودمند نماید. مثلاً جئرافیا را میتوان بمنزله پایه وحدت کلیه علوم دانست. ارزش این علم در آنست که اهمیت کره زمین را از لحاظ فعالیت بشر شرح میدهد.

بدیهی است که هر گاه ارتباط دنیا با فعالیت بشر چنانکه باید روشن نشود اهمیت و ارزش این علم بسی ناچیز خواهد بود. صنایع و تمدن انسانی هر گاه از ریشه خود که زمین است جدا شود وجود خارجی نخواهد داشت. زمین پستانی است که نوع بشر از آغاز تا پایان عمر خود شیره حیات را از آن میمکد. زمین پناهگاه و نگهبان دائمی و مولد منحصر بفرد کلیه مواد خام لازم برای ابراز فعالیت بشر است. زمین محلی است که کلیه افکار بزرگ و اصلاحات شگرف بشر پس از تکمیل مجدداً بدان باز میگردد.

زمین پهنه بیکران و کان عظیم و چشمه لایزال کلیه نیروهای

حرارت و نور و برق است. زمین صحنه عظیم اقیانوسها، رودها و کوهها و دشتهای بزرگی است که کشاورزی و صنایع و استخراج معادن و استفاده از جنگل و میاه و کلیه کارخانهها و دستگاههای عظیم توزیع و بطور کلی تمام صور فعالیت ما بسته بدانست. در پرتو کار و فعالیت در این محیط است که بشر باینهمه پیشرفتهای تاریخی و سیاسی شگرف نائل آمده است. در پرتو این کار و فعالیت است که تعبیر و تفسیر رموز طبیعت و کشف اسرار نوین آن روز بروز سهلتر شده است. در پرتو کار در این محیط و آشنائی با رموز آن است که معنی حقیقی آنرا درمی یابیم و از ارزش آن آگاه میشویم.

بطور کلی از لحاظ تعلیم و تربیت منظور از استقرار کارهای دستی در مدارس تنها تعلیم حرفه های خاص و مثلاً تربیت آشپز یا خیاط و یا نجار قابل نیست بلکه مقصود اصلی آنست که از طریق عملی راه نفوذ باسرار طبیعت را باز کنیم و راهنماهایی مفید در اختیار کودک که باید جاده دشوار تفهم و ادراک پرورش تاریخی انسان را طی کند بگذاریم. اهمیت این نکته را باز کرمثالی از کار آموزشگاه بهتر از یک بحث کلی میتوان روشن ساخت.

برای شخصی که بآموزشگاههای معمولی عادت کرده باشد و وارد کلاس کاردستی يك آموزشگاه گردد هیچ چیز زننده تر از آن نیست که ببیند شاگردان ده ساله و یا دوازده ساله و سیزده ساله اعم از پسر یا دختر مشغول دوختن و یا بافندگی هستند.

البته هر گاه ما منظور این نوع کار را تنها آموختن طرز دوختن يك تکه و یا وصله کردن يك لباس پاره بشاگرد بدانیم مسلم است که

عقیده انتفاعی نارسائی از این قبیل کارها در ذهن ما ایجاد میگرد و دوبه پیچوجه
بفلسفه حقیقی تعلیم این قبیل کارها در مدرسه پی نخواهیم برد.

اما هر گاه بر عکس ما بایک نظر عمیق تر باین کارها بنگریم
مشاهده میکنیم که سر رشته ای را بدست کودک میدهد که با تعقیب آن
میتواند نیک بچریان پیشرفت بشر در طی تاریخ پی برد و در عین حال
با وسائلی که انسان برای حصول این پیشرفت بکار برده و اصول مکانیکی
که از آن استفاده نموده است آشنا گردد. بر اثر اشتغال باین کارها در
حقیقت کودک مراجعه ای بتاریخ پیشرفت بشر میکند مثلاً مواد خام از
قبیل کتف و پنبه و پشم را بهمان صورتیکه از پشت گوسفندان چیده
شده است (هر گاه ما کودکان را بمحلی که پشم گوسفندان چیده
میشود هدایت کنیم بمراتب بهتر خواهد بود) در اختیار شاگردان قرار
میدهیم، آنگاه موارد استعمال این مواد را باهم تطبیق می کنیم. مثلاً
نخ پنبه را بانخ پشم مقایسه مینمائیم. آموزگار طوری خود را باندانستگی
میزند که خود شاگردان بگویند علت عقب ماندن توسعه صنایع پنبه
نسبت به پشم آنست که جدا کردن نخ پنبه از دانه بمراتب دشوارتر از
ریسیدن پشم است.

یکدسته از شاگردان در حدود ۳۰ دقیقه بجدا کردن نخ پنبه
از دانه و جوزقه اشتغال میورزند و بیش از چند سیر نخ پنبه بدست
نمی آورند و آنگاه پی میبرند باینکه شخص اگر بخواهد با دست
نخ پنبه تهیه کند در روز بیش از چند ریال نمیتواند پول بدست آورد و
نیز درك میکند که چرا انسان در آغاز بعوض لباس پنبه ای لباس پشمین
بتن میکرد. از جمله حقایق دیگری که توجه کودک را بخود جلب میکند

کوتاهی نخ پنبه نسبت به نخ پشم است مثلاً کودک فوراً درمیابد که طول نخ پنبه از یک سوم بند انگشت تجاوز نمیکند و حال آنکه طول رشته‌های پشم گاهی به سه بند انگشت هم میرسد. از طرف دیگر مشاهده میکند که رشته‌های پنبه نرم است و بهم نمی‌چسبد و حال آنکه رشته پشم استحکام خاصی دارد که آنرا راست ترورسیدنش را آسانتر میکند. شاگردان این حقایق را بر اثر تماس مستقیم با مواد طبیعی شخصاً درک میکنند و آموزگار تنها گاهی با پرسش و تلقین بموردبآنها کمک میکند. آنگاه شاگردان به تهیه وسائل لازم برای تبدیل نخ پارچه میپردازند و برای نیل بدین منظور ناگزیر هستند مجدداً همان وسیله‌ای را که بشر در آغاز کار برای رسیدن پشم بکار میبرد اختراع نمایند این وسیله عبارت از یک جفت تخته بادندانه‌های تیزی بود که با آن پشم را شانه می‌کردند و سپس ساده‌ترین ابزار را برای پیچیدن پشم اختراع میکنند و آن عبارت از یک سنگ سوراخ شده و یا یک چیز سنگین دیگری است که پشم از آن عبور میکند و بتدریج که پیچیده میشود نخ‌ها را سرعت میکشد. آنگاه نوبت باختراع دوک میرسد. در تمام این مدت شاگردان پشم را آنقدر در دست میگیرند تا کاملاً پیچیده شود. سپس شاگردان بترتیب نظم تاریخی باختراع دیگری می‌پردازند و نه تنها بتجربه لزوم هراختراع را برای بهبود زندگی بشر درمی‌یابند بلکه اثر هر کدام را در پیشرفت صنعت و حیات اجتماعی نیز درک میکنند و تاریخیچه عملی تحولات صنعت را از نظر می‌گذرانند و بعیان می‌بینند که بشر برای بدست آوردن قوای بزرگی که اکنون در اختیار دارد متحمل چه زحمات دشواری شده است در این طرز تدریس لزومی ندارد که بطور تفصیل از کلیه علوم که

در تحولات این صنایع دخالت داشته است بحث کنیم مثلاً به مطالعه چگونگی ساختمان پشم و مقتضیات جغرافیائی و شرائطی که در پرورش مواد خام تأثیر داشته است پردازیم و یا از مراکز مهم نساجی و عوامل فیزیکی مؤثر در محصول صحبت کنیم و یا از لحاظ تاریخی از تأثیر این اختراعات در سر نوشت بشر بحث نمائیم بلکه میتوانیم تمام تاریخ انسان را در استان تبدیل کف و پنبه و پشم لباس خلاصه کنیم. البته ادعا نمی‌کنم که این طرز تدریس یگانه و یا بهترین طرز تدریس است لکن شك نیست در اینکه این طرز تدریس راه را از هر حیث برای پی بردن به تاریخ نژاد بشر هموار میکند و ذهن را با اساسی‌ترین عواملی که از لحاظ سیاسی و مقتضیات زمان در تاریخ بشر تأثیر داشته است آشنا میسازد.

آنچه را که درباره نخ پشم یا پنبه و تبدیل آن به پارچه گفتیم (تازه من بطور اجمال از یک یا دو مرحله این تحول بحث کردم) در مورد کلیه مواد دیگر که برای مقاصد صنعتی بکار میرود صدق میکند. بطور کلی میتوان گفت که کارهای دستی کودک را با حقایق مطلق و مسلم آشنا میکند بدینقرار که از طرفی بوی تجربه میآموزد و از طرف دیگر حقایق را برای او محسوس میسازد. اما گذشته از اینها مفهوم حقیقی فوائد تاریخی و اجتماعی صنایع را به کودک میفهماند زیرا بتدریج که ذهن کودک از لحاظ معلومات پرورش مییابد کارهای دستی جنبه تفریحی صرف خود را از دست میدهد و تبدیل به یک وسیله ادراک و تفهم میگردد و بدین طریق اهمیت آن چند برابر میشود و مخصوصاً تعلیم علوم مختلف و گرانها را سهلتر میکند. در دوره کنونی هر فعالیتی برای آنکه قرین موفقیت گردد باید از طریق علمی هدایت شود. این نکته حیاتی نباید

هرگز در تعلیم و تربیت مورد غفلت واقع شود. کارهای دستی زمینہ را از هر حیث برای تدریس علوم در مدارس فراهم میکند و علوم نیز بمحض اینکه در مدارس تدریس شد امواج روشنائی جدیدی بر کارهای دستی افکنده و معنی آنرا بنظر شاگرد روشن تر ساخته و اهمیت کارهای دستی را ازدایره تنگ اشتغالات دست و چشم خارج نموده داخل در دایره وسیع تر نوینی میکند. گذشته از این تدریس علوم بیش از پیش بر تأثیر کارهای دستی برای تقویت میل شاگرد بشرکت در زندگی اجتماعی میافزاید. افلاطون میگوید برده حقیقی آن کسی است که عقاید شخصی خویش را بمورد عمل نمیگذارد و همیشه تابع عقیده دیگران است این حقیقت در دوره ما هزار بار بیش از زمان افلاطون صدق میکند زیرا در این روزها هیچ چیز در نیک بختی هر فردی بیش از آن تأثیر ندارد که از معنی فعالیت خویش کاملاً آگاه باشد و منظور و مقصود کارش را در مقابل دیدگان مجسم ببیند.

هنگامیکه کارهای دستی با این نظر وسیع و پربرکت در نظر گرفته شود اعتراض کسانی که پیوسته میگویند افراط در پرداختن بکارهای دستی در مدارس مورد ندارد بکلی مرتفع میگردد زیرا تنها ایراد آنها آنست که این کارها کاملاً جنبه مادی و انتفاعی دارد و حتی روح استقلال رأی و عقیده کودکان را خفه میکند. گاه از اوقات بنظر من چنین میآید که این آقایان اعتراض کنند گان گوئی در جهان دیگری بسر میبرند زیرا بطوریکه من میبینم دنیائی که ما در آن زندگی میکنیم جهانی است که در آن هر کسی وظیفه و شغل و مسئولیت خاصی دارد. برخی رئیس و بعضی مرئوسند. اما نکته اساسی و حیاتی برای هر فرد

اعم از رئیس و مرئوس آنست که در پرتو تربیت و درستی به مفهوم اجتماعی و تأثیر جهانی کارروزان خود پی برد. نگاهی به پیرامون خویش افکنید و مشاهده نمائید چگونه امروز ملیونها تن کارگر همچون آپاندیس، انگل ماشینهای صنعتی شده و تبدیل بایزارهای مکانیکی بیروح شده اند؟ شاید ماشین ورژیم کنونی که متکی بر تولید حداکثر محصول است و در نتیجه هر گونه فراغت را از کارگر سلب میکند علت اساسی پیدایش این وضع ملالت بار باشد لکن بنظر من این وضع غم انگیز بیشتر ناشی از آنست که کارگر فرصت ندارد ذهن خویش را چنانکه باید درباره ارزش اجتماعی و علمی کار خودش روشن سازد. امروز در مدارس ما به نکاتی که سازمان صنعتی ما بر آن استوار است یا توجه نمیشود و یا آنکه معنی این نکات تحریف میگردد. تا موقعی که غریزه ساختن چیزی و یا تهیه محصولی را در کودکان خویش چه در دوران کودکی و چه در زمان جوانی متوجه مقاصد اجتماعی آنها نکنیم و در پرتو تفسیر تاریخی و روش علمی این غرایز را چنانکه باید پرورش ندهیم اصلاً قادر به تشخیص خطرات بزرگ سازمان اقتصادی کنونی خویش نخواهیم بود چه رسد باینکه بتوانیم با موفقیت این خطرات را رفع کنیم.

اگر ما چند قرن بقیه را بر گردیم مشاهده میکنیم که تحصیل تقریباً دارای جنبه انحصاری بود و تنها عده معدودی از نیک بختان میتوانستند بتعلیم و تربیت فرزندان خویش همت گمارند و گذشته از این موضوع تحصیل کاملاً جنبه کلاسیک داشت و مقتضیات اجتماعی هرگز مانند امروز در آموزش و پرورش مؤثر نبود و هیچ وسیله ای که در پرتو آن توده های مردم بتوانند بمنابع حقیقی تحصیل دسترسی یابند وجود

نداشت. منابع تحصیل محدود بکتابهای خطی معدودی بود و از آن معدود نیز نسخ نادری قابل استفاده بود و مراجعه بآنها فرصت و توانائی واستعداد فراوان میخواست و بهمین جهت عده قلیلی انحصار تحصیل را درست داشتند و با شرائط خیلی سخت و تحمل ناپذیر جزئی از معلومات خویش را در دسترس توده میگذاشتند. لکن بنا بر نتیجه مستقیم همان انقلاب صنعتی که در بالا بدان اشاره نمودیم اوضاع امروز بکلی دگرگون شده است.

ماشین چاپ اختراع شد و انتشار کتاب جنبه تجارتي بخود گرفت کتاب و مجله و روزنامه فراوان و ارزان گردید. بر اثر اختراع لوکوه و تیو و تلگراف ارتباط سریع و آسان شد و پست و برق نقاط دنیا را بهم نزدیک کرد. مسافرت فوق العاده آسان شد و آزادی حرکت و مبادله افکار بینهایت آسان گردید و در نتیجه همه اینها انقلاب فکری بزرگی روی داد و تعلیم و تربیت رواج کامل یافت. اگرچه هنوز عده معدوی انحصار تحصیلات عالی را در دست دارند و شاید تا جهان باقی است این وضع بدینسان ادامه یابد با اینهمه شك نیست که آموزش و پرورش از حال انحصار خارج شده و جنبه عمومی یافته است. یعنی تعلیم و تربیت تغییر ماهیت داده و از صورت جماد خارج شده و بحال مایع در آمده است و اینك با سرعت فراوان در کلیه مجراهای سازمان اجتماعی ماروان می باشد.

توجه باین نکته آسان است که این انقلاب از لحاظ وسایل تعلیم و تربیت و روش افراد نسبت بزندگی تغییرات عمیقی در جهان حاصل کرده است. از هر سو که بنگری يك جزو مد فکری بطرف ماروان است و فکر خصوصی و معلومات صرف دیگر بهیچ روی مانند پیش ارزش

ندارد و تحصیلات اسکولاستیکی بعوض آنکه مانند سابق موجب افتخار باشد مایه انتقاد و اعتراض است .

نتیجه این تغییرات و انقلابات طبعا يك انقلاب اساسی در طرز تعلیم و تربیت است که ما هنوز چنانکه باید به اهمیت آن پی نبرده ایم با وجود این انقلاب شگرف طرق تدریس و برنامه های تحصیلی ما تا اندازه زیاد شبیه بطرق و برنامه های زمانی است که معلومات صرف و تعلیم چند دستور خشك اساس آموزش و پرورش را تشکیل میداد . ایده آل آن دوره های پوسیده حتی در کشورهاییکه طرز تدریس بکلی تغییر کرده است هنوز رواج کامل دارد . ما از اینکه امروز کارهای دستی و تعلیم حرفه های سودمند و علوم در آموزشگاهها و حتی دبیرستانهای ما بر قرار شده است اظهار خوشوقتی میکنیم غافل از اینکه هدف این تعلیمات فقط پرورش کارشناس است و ما را از منظور عالی خویش که عبارت از تعلیم و تربیت آزاد است فرسنگها دور میسازد و موجب آن میشود که تعلیم و تربیت امروزی نیز کاملاً جنبه تخصصی و یک طرفی پیدا کند و از دایره وسیعتر توجه بمقتضیات اجتماعی خارج گردد . یعنی در حقیقت بر این طرز تعلیم و تربیت نیز مانند طرز آموزش و پرورش قرون وسطی فقط فکر تحصیل و آموزش صرف مسلط است .

آری امروز هم تعلیم و تربیت با وجود همه پیشرفتهای خود تنها متوجه پرورش فکر و انباشتن معلومات در مغز کودک است و گرنه بتمایلات و استعداد های ما بمنظور ایجاد و اختراع چیزهای بدیع و انجام کارهای مفید چندان عنایتی ندارد . این اعتراض که کارهای دستی و تعلیم حرفه و تدریس علوم در آموزشگاههای امروز ما تنها مبنی بر تربیت

کارشناس است اعتراض بموردی است که باید کاملاً مورد توجه واقع شود. اما هر گاه کارهای دستی توأم با فعالیت ذهنی آزاد باشد بطوریکه نیروی ابتکار را تقویت و زمینه را برای پرورش استعداد های خداداد فراهم کند برای کسی جای اعتراض باقی نخواهد ماند.

تا موقعیکه در تعلیم کارهای دستی و آموختن حرفه های مخصوص هدف و معنی اجتماعی این کارها معلوم و محسوس نگردد. تربیت يك مكانيسين يا يك موسيقي دان و يا يك حقوق دان و يا پزشك و يا زارع و يا بازرگان و يا يك كارگر راه آهن بنظر عموم تنها از لحاظ ارزش فنی و تخصصی مورد توجه قرار خواهد گرفت و در نتیجه همیشه مردم بدو طبقه متمایز «تحصیل کرده» و «کارگر و متخصص» تقسیم خواهند گردید و دسته ای طرفداری اصول نظری و دسته ای هواخواه عمل خواهند شد. از عده کل شاگردان مدارس، بزحمت يك درصد موفق بتحصیلات عالی میگردند و تنها ۵ درصد قادر بدخول در دانشگاه میشوند و بیش از نیمی از شاگردان پس از اتمام دوره تحصیلات ابتدائی و یا قبل از آن مدرسه را ترك میگویند. علت این امر بیشتر آنستکه پرورش فکری شاگردان چنانکه باید توجه نمیشود و در پرداختن بکارهای دستی و تحصیلات تجربی افراط میشود.

آن عده معدود نیز که دارای هوش ذاتی و نیروی فکری خداداد میباشند بر اثر موانعی که مقتضیات اجتماعی پیش پای آنها میگذارد نمیتوانند چنانکه باید قوای خویش را پرورش دهند و بمیل خود در ادامه تحصیل همت گمارند بهمین جهت اکثر شاگردان بمحض اینکه اصول تعلیم و تربیت را فرا گرفتند و خواندن و نوشتن و حساب کردن را تا

اندازه ای^۱ آموختند که آنها را در تامین معاش بکار آید آموزشگاه را ترك ميگویند. در اثنائیکه رهبران و علمای تعلیم و تربیت پیوسته تأیید میکنند که هدف و منظور تعلیم و تربیت باید پرورش شخصیت و توسعه فرهنگ باشد اغلب کسانی که از هدف عالی تعلیم و تربیت آگاه نیستند آموزشگاه را بمنزله يك کارگاه برای فرا گرفتن طرز بدست آوردن مختصری نان و کره بمنظور تأمین زندگی تلقی میکنند و حال آنکه هرگاه هدف و منظور تعلیم و تربیت را بنظر وسیعتری بنگریم و در آموزشگاه فعالیتی برقرار کنیم که در پرتو آن علاقه و میل شاگردان بانجام کار مفیدی تحریک گردد محیط آموزشگاه حیاتی تر و هدف اصلی تعلیم و تربیت بهتر تعقیب میشود.

منظور از اشاره باین انقلابهای اجتماعی و صنعتی چیست؟ حقیقت آنست که زندگانی اجتماعی ما دستخوش تغییرات و تحولات اساسی گردیده است و هرگاه بخواهیم تعلیم و تربیت نیز در زندگی مادارای معنی و مفهومی باشد باید بکوشیم که بموازات اصلاحات و تغییرات اجتماعی، اصلاح گردد.

البته این تغییر نباید غفلتاً و ناگهان صورت گیرد بلکه هم اکنون بتدریج در شرف وقوع است و بطور رضایت بخش پیشرفت میکند. همان تغییراتی که در اصول تعلیم و تربیت ما حاصل گردیده و حتی بنظر کسانی که از نزدیک شاهد آن نیستند تنها بمنزله تغییرات جزئی و یا اصلاحات کم اهمیت از سازمان مدرسی تلقی میگردد بهترین گواه بر آنست که تعلیم و تربیت از هم اکنون در حال تحول است استقرار اشتغالات عملی و مطالعه طبیعت و تعلیم علوم و هنر و تاریخ و احترام از تعلیم دستورهای

اخلاقی خشک، تغییر محیط اخلاقی مدرسه، اصلاح انضباط و روابط بین معلم و شاگرد و استقرار عوامل مثبت تر و فعال تر و آزادی بیشتری در آموزشگاه همه پیش آمدهای تصادفی نیست بلکه معلول تغییرات و تحولات اجتماعی است. تنها اشکال بزرگ ما آنستکه عوامل اجتماعی را بطور درست ادراک کنیم، بمعنی حقیقی آن درست پی بریم و در تنظیم برنامه های تحصیلی و تدوین اصول تعلیم و تربیت همواره آنرا در نظر گیریم و برای نیل بدین منظور نیز بهترین راه آنست که مدارس خود را تبدیل بیک جامعه حقیقی کوچک نمائیم و نوع فعالیت و کارهایی را که مظهر جامعه بزرگتر است فعالیت، و کارهایی که آغشته به روح حقیقی هنر و تاریخ و علم باشد در آن برقرار سازیم. هنگامیکه آموزشگاه عضو آینده جامعه را در همان جامعه منتها بصورت کوچکتر تربیت کند و روح خدمتگزاری را در نهاد وی پرورش دهد و وسیله تربیت استقلال رأی و آزادی را در اختیار وی گذارد ما میتوانیم یقین داشته باشیم که در آینده جامعه ای پر ارزش مطلوب و منظم خواهیم داشت.

مدرسه و زندگی کودک

در فصل گذشته من سعی کردم روابط بین مدرسه و زندگی اجتماعی را مشخص سازم و لزوم اصلاح طرز تدريس و دقت در انتخاب مواد کار مدرسي را بطوريکه بهتر با احتياجات کنونی اجتماعی تطبيق نمايد تأييد کنم .

در اين فصل ميخواهم موضوع را از جنبه ديگر بررسی کنم بدين معنی که روابط مدرسه را با زندگی و چگونگی پرورش کودک در مدرسه شرح دهم و چون روشن کردن ارتباط اصول کلی تعليم و تربيت با زندگی پر شور کودک در بدون مثالهای زنده بسيار دشوار است چند عکس از کارهای آموزشگاه نمونه و ايسته به دانشگاه را با اين فصل چاپ ميکنم تا هم اين ارتباط صريح تر شود و هم اثبات گردد که افکار من تا چه اندازه عملی و مثبت است .

چند سال پيش روزی من در شهر برای خريد لوازم مدرسه گردش ميکردم و اهتمام داشتم ميز و صندليهای پيدا کنم که از هر حيث چه از جنبه هنر و چه از لحاظ بهداشت و تعليم و تربيت کاملاً در خور احتياجات کودک باشد ولی تمام شهر را زير و رو کردم و آخر هم بمقصود نرسيدم بالاخره مبل فروشی که از ديگران هوشيار تر بود بدرد درونی من پي

بر دو گفت: « بیم آن دارم چیزی را که شما میخواهید مانداشته باشیم. شما چیزی میخواهید که کودک روی آن بتواند کار کند و حال آنکه اینها فقط برای گوش دادن ساخته شده است؟ » اظهارات این مبل فروش اجمالی از داستان تعلیم و تربیت کهنه ماست. همانطور که يك استاد علم الحیات با چند قطعه استخوان بندی يك حيوان را مجسم می کند ما نیز بخوبی میتوانیم اطاقهای درس معمولی را در مقابل دیدگان خود مجسم سازیم و خود قیاس کنیم که آیا در این اطاقها از لحاظ تعلیم و تربیت حقیقتاً میتوان کار مثبت و مفیدی انجام داد؟ بدیهی است که در اکثر کلاسهای آموزشگاههای امروزی ردیفهای میز و صندلی طوری بطرز هندسی قرار گرفته و فاصله آنها از یکدیگر با اندازه ای کم است که آمد و رفت بین آنها با شکل صورت میگرد و بعلاوه اندازه همه آنها مساوی است و هر يك از آنها گنجایش بیش از چند کتاب و مداد و مقداری کاغذ ندارد. يك میز بزرگ برای آموزگار و چند دیوار لخت و گاهی چند عکس این منظره را تکمیل میکند.

بخوبی معلوم است که در چنین اطاقی تا چه اندازه میتوان کار مثبت انجام داد! این اطاقها تنها برای گوش دادن ساخته شده است و شاگردان ناگزیرند یا بسجنان معلم گوش دهند و یا اینکه غرق مطالعه در کتابهای کلاسیک گردند. تحصیل بدون مطالعه کتاب مستلزم ایجا يك نوع ارتباط فکری بین کودکان است و چنین ارتباط که موجب بهم خوردن نظم و آرامش کلاس میشود بنظر اولیای امور مدارس ما بسی نامطلوب میباشد. آموزگار ما بهترین و مستعدترین شاگرد را کودک می دانند که خوب گوش دهد و از صفات خوب گوش دادن هم

یکی کم حرف زدن و دیگری توانائی جذب حدا کثر مطلب است. مدرسه مواد حاضر و آماده را بوسیله معلم و تخته با اختیار شاگردان میگذارد و بهترین شاگرد آنست که از این خوان گسترده منتهای استفاده را بنمایند و در کمترین مدت حدا کثر سوادی را که در دسترس گذاشته شده است در ذهن خود انباشته کند.

لازم بتدکرن نیست که در اطاقهای درس امروزی بهیچوجه فرصتی بکودک برای کار کردن داده نمیشود و کارگاه و آزمایشگاه و ابزاری که شاگرد بوسیله آن بتواند بسازد یا ایجاد کند و عملاً معلوماتی کسب نماید وجود ندارد و حتی کودکان را از فضای کافی و لازم محروم میسازند. بطور کلی مسائلی که مربوط بفعالیتهای ذاتی و حقیقی است در تعلیم و تربیت امروزی محلی ندارد و بقول زمامداران تعلیم و تربیت که در روزنامهها راجع بآموزش و پرورش داد سخن میدهند پرداختن باین مسائل اتلاف وقت و عمر ضایع کردن است. چندی پیش خانمی میگفت که چندین آموزشگاه را سرکشی کرد بامید اینکه مدرسه‌ای بیابد که در آن قبل از شروع درس از طرف معلم فعالیتی از جانب شاگردان ابراز گردد و یا آنکه شاگردان مقصود معینی از پرسشهای خود داشته باشند ولی سی مدرسه را اقلاً از زیر پا گذرانید بدون آنکه بآرزوی خویش نائل گردد و بالاخره درسی و یکمین موردی مطابق دلخواه خود یافت.

نکته دیگر که در این اطاقها باصندلیهای بیشمار خود فوق العاده رعایت میگردد آنست که حتی المقدور عده بیشتری در درس شرکت کنند زیرا اکثریت شاگردان موجب آن میشود که بر شدت حس اطاعت کور

کورانۀ و جذب معلومات قالبی آنان اضافه شود بدیهی است بمحض اینکه شاگردان از هم جدا شدند جنبه تحصیل اشتراکی آنها از بین میرود و هر کدام شخصیتی جدا گانه از قبیل شخصیتی که در خارج از مدرسه و خانه و زمین ورزش و غیره دارند پیدا می کنند و در این صورت نمیتوان گفت که در مدرسه مشغول تحصیل میباشند و این نکته کاملاً مخالف نظر اولیای امور مدارس امروزی است.

برنامه تحصیلی و طرق تدریس نیز متحدالشکل و یکسان است. وقتی اساس تعلیم و تربیت بدینسان تنها گوش دادن باشد طبعاً وسائل تحصیل و طرق تدریس نیز یکسان میشود و دیگر هیچگونه محلی برای تطبیق برنامه و طرز تدریس با استعداد های مختلف و تقاضاهای متفاوت شاگردان باقی نمی ماند یعنی در حقیقت مقدار معینی معلومات آماده بشاگردان عرضه میشود و همه آنها موظف هستند که در مدت معینی آنها را فرا گیرند. کلیه برنامه های تحصیلی آموزشگاهها و دبیرستانها متکی بر همین فکر اشتباه و خطرناک است. تهیه کنندگان این برنامه ها چنین میندازند که مقدار معینی معلومات و یک میزان کارهای فنی مشخصی در جهان وجود دارد و یگانه و یگانه و یگانه آموزشگاه آنستکه فرا گرفتن این معلومات را بین شش و یا دوازده و یا شانزده سال زندگی مدرسی تقسیم کند و هرگاه تحصیل این معلومات درست بین سالهای تحصیلی کودک تقسیم شود شاگرد در موقع معین تمام برنامه را با موفقیت انجام خواهد داد و برای زندگی آماده خواهد شد و هنگامیکه کار هر کودک در ساعت و روز و هفته معین معلوم شد فرا گرفتن معلوماتی که در برنامه معین شده است تا آخر بروفق مرام پیش خواهد رفت بشرط آنکه کودک آنچه را که در

سالهای پیش فرا گرفته است فراموش نکند . نتیجه این نوع تحصیل در گزارش معروف ماتیوار نولد **Matthew Arnold** راجع به بیانات یکی از کارشناسان مشهور تعلیم و تربیت فرانسه کاملاً تشریح شده است کارشناس نامبرده با نهایت افتخار و مباهات گفته بود که در فرانسه چندین هزار تن شاگرد در ساعت معین مثلاً ساعت یازده مشغول تحصیل جغرافیا میباشند و عموم آنها طوری درس را بطوریکه نواخت فرامیگیرند که گوئی تنها يك استاد بهمه آنها درس میدهد .

بسی مضحك است که دریکی از شهرهای امریکا مدیر یکی از دبیرستانها برای هر کسیکه دبیرستان را دیدن میکرد اظهارات استاد تعلیم و تربیت فرانسوی را با آب و تاب خاصی تکرار مینمود .

شاید من در شرح نواقص اساسی اصول تعلیم و تربیت قدیم یعنی عدم رعایت تمایلات و استعداد های کودک و تدریس مکانیکی و یکنواخت بودن برنامه و طریقه های تحصیل اندکی راه افراط پیموده باشم ولی در عوض بدینوسیله توانسته ام نواقص بزرگ تعلیم و تربیت قدیم را که هنوز هم رواج کامل دارد مشخص سازم .

بطور کلی نقص تعلیم و تربیت کهنه مبتنی بر این اشتباه بزرگ است که هرگز ثقل آموزش و پرورش را در خارج از وجود کودک نمیپندارد و بهمه چیز خارجی اعم از کتاب و معلم و غیره در هر موردی ابراز توجه کامل میکند لکن بغیر از فوری و فعالیت آنی و ذاتی خود کودک هیچ وقتی نمینهد بعبارت دیگر متوجه این حقیقت بزرگ نیست که کودک در مدرسه زندگی میکند .

بنابر این مهمترین اصلاحی که در جهان تعلیم و تربیت باید روی

دهد آنستکه مرکز ثقل آن کاملاً تغییر یابد و انقلابی نظیر انقلابیکه کپرنیک در نجوم حاصل نمود در آن صورت گیرد. یعنی چنانکه کپرنیک مرکز ثقل نجومی را از زمین بخورشید انتقال داد تعلیم و تربیت نوین نیز مرکز ثقل آموزش و پرورش را باید از خارج بنهاد خود کودک انتقال دهد در اینصورت کودک تبدیل بآفتابی میگردد که انوار آن آموزگار را در راه سنگلاخ و دشوار تعلیم و تربیت بنیکوترین وجهی هدایت نموده و در عین حال روز بروز بر تابندگی و فروغ خود میافزاید.

در یک خانه نمونه که پدر و مادر سعادت و نیکبختی فرزندان خویش را درست تشخیص میدهند و وسائل تعلیم و تربیت آنانرا چه از لحاظ مادی و چه از جهات معنوی فراهم میسازند نیک میتوان دید که کودک از راه شرکت در مذاکرات و کارهای اشتراکی پیوسته معلومات گرانبھائی فرامیگیرد.

در هر بحث و گفت و شنودی که در خانه روی میدهد نکات جالب توجهی است که میل حقیقت جوئی کودکان را ارضاء میکند و اثرات پایدارى در ذهن کودک می بخشد. بسیار اتفاق میافتد که کودک ناگهان در بحث بزرگان مداخله نموده و با پرسشهای پی در پی افکار نارسای خویش را تکمیل و اشتباهات خود را تصحیح میکند.

گذشته از این در چنین خانه ای کودک همواره در اشتغالات و کارهای اجتماعی شرکت میجوید و معتاد بکار کردن و منظم بودن و رعایت حقوق و افکار دیگران میگردد و مخصوصاً این اصل حیاتی را فرامیگیرد که چگونه فعالیت خویش را تابع نفع عمومی خانواده سازد. این قبیل

خانه‌ها معمولا دارای کارگاه‌هایی میباشند که در آن کودک میتواند افکار اساسی واستعدادهای فطری خویش را بموقع عمل گذارد وروز بروز بر میزان تحقیقات خود بیفزاید. دائره فعالیت کودک بتدریج از خانه وباغ تجاوز نموده وشامل مزارع اطراف وجنگل‌ها خواهد گردید واز گردش وپیاده روی وشركت در گفتگوی بزرگان بهره مند خواهد شد وبدين طریق ابواب دنیای وسیع تر خارجی بروی وی مفتوح خواهد گردید.

ما هر گاه آنچه را که در این خانه نمونه میگذرد تعمیم دهیم و آنرا تحت نظم وترتیب در آوریم دارای آموزشگاه نمونه و ایده آل خواهیم شد. من با این اظهار ادعا نمی کنم که راز بزرگی را شکافته ام و یا بیک کشف بزرگ تربیتی نائل آمده ام ویا طریق خاصی را برای اصلاح تعلیم وتربیت ارائه داده ام بلکه میخوام بگویم مهمترین وظیفه ما در تعلیم وتربیت ابتدائی آنست که آنچه را که در اکثر خانه ها بعلل مختلف بطور ناقص وبدون هدف انجام میگیرد در آموزشگاه بطور مدبرانه تر وماهرانه تر ومنظم تر انجام دهیم و برای نیل بدین مقصود نیز باید نخست همان خانه ایده آل را وسیع تر سازیم وتماس کودک را با اشخاص بزرگتر و کودکان زیادتر کنیم وبدين طریق محیط يك زندگی اجتماعی آزادتر و پر برکت تری را برای وی ایجاد نمائیم بدیهی است که کارهای خانه وارتباط آن با محیط اطراف کاملابرای پرورش کودک مقتضی نیست و آنچه کودک از محیط خانه میتواند فرا گیرد تنها جنبه تصادفی دارد وبنا بر این در خانه نمیتوان چنانکه باید تعلیم و تربیت حقیقی را اجراء کرد. از اینجاست که ایجاد آموزشگاه ضرورت

پیدا میکند. آموزشگاه موضوع زندگی خود کودک را باید در درجه اول اهمیت قرار دهد. آنگاه وسائل لازم برای تسهیل پرورش کودک را فراهم سازد. آموزش و پرورش البته لازم و سودمند است لکن زندگی کردن بمراتب از آن ضروری تر و سودمند تر میباشد و بنابراین آموزش و پرورش باید قبل از هر چیز تابع اصل تأمین زندگی کودک باشد.

وقتی ما زندگی کودک را در آموزشگاه در درجه اول اهمیت قرار دادیم بیدارنگ باین حقیقت پی میبریم که نخستین وظیفه ما در آموزشگاه آن نیست که کودک را بگوش دادن وادار کنیم بلکه برعکس باید برای وی محیطی در خور زندگی کردن بوجود آوریم.

این اصطلاح معمول که تعلیم و تربیت تنها «استخراج قوای خداداد از نهاد کودک میباشد» در صورتی درست است که کلمه «استخراج» را بمعنی حقیقی خود یعنی متضاد با «انباشته کردن» معلومات در ذهن کودک بگیریم ولی بنظر هر صاحب نظری تطبیق اصل «استخراج قوا» با کارهای معمول کودک سه و چهار و هفت و یا هشت ساله بسی دشوار مینماید زیرا او در این سالها کاملاً مشغول دویدن و جست و خیز کردن و بهم ریختن اشیاء و پرداختن بفعالیت های مختلف است. او یک موجود ساکت و غیر متحرک نیست که مربی بتواند با احتیاط و زبردستی فراوان با او نزدیک شده و متدرجاً هسته فعالیت درونی وی را کشف و قوای آنرا استخراج کند بلکه کودک در ایام طفولیت غرق در فعالیت است و مسئله تعلیم و تربیت در این سالها تنها عبارت از مراقبت فعالیت های وی و راهنمایی این فعالیتهاست.

این فعالیت ها در پرتو راهنمایی خوب و استفاده بمورد و منطقی بعوض آنکه بهدر رود یا تنها جنبه تجلیات قوای مکنون را داشته باشد مایه همه نوع بهره مندی، و استفاده میشود .

هر گاه ما این نکته را همواره در نظر داشته باشیم اشکالی که بیش از هر اشکال دیگر در باره تعلیم و تربیت نوین پدید می آید بکلی مرتفع میگردد .

اما ایرادی که اکثر اوقات اولیای امور تعلیم و تربیت در این خصوص می گیرند آنستکه اگر بنا باشد افکار و تمایلات و خواهش های نارس و گذران و مشتت کودک را که بهیچ روی با سنگ عقل و تدبیر و تجربه صیقل نیافته است مبنای تعلیم و تربیت قرار دهیم چگونه ویرا بنظم و انضباط معتاد سازیم و یا آنکه بر معلومات و اطلاعات او بیفزائیم؟ البته اگر مقصود تنها تحریک و تشویق تمایلات کودک بدون در نظر داشتن نتیجه ای باشد ایراد بالا موجه بنظر میرسد . در این صورت البته باید یا بکلی فعالیت های ذاتی کودک را ندیده گرفت و از پرورش آن جداً جلوگیری کرد و یا آنکه برعکس این فعالیت ها را پایه تعلیم و تربیت قرارداد لکن هر گاه ما برای رهبری این فعالیتها و تمایلات وسائل کافی در اختیار داشته باشیم راه دیگری در مقابل ما باز میشود بدینقرار که در پرتو آن وسائل میتوانیم فعالیت کودکان را هدایت کنیم و از آن هم برای پرورش شخصیت فرد وهم برای تأمین نیک بختی جامعه منتهای استفاده را بنمائیم . مثلی است معروف که میگویند : « هر گاه میل و آرزو اسب بود گدا غم نداشت زیرا آسان سوار آن میشد » اما چون اینطور نیست و ارضای میل یا رغبتی بطوریکه سعادت آدمی را تأمین نماید

کمی دشوار است بنابراین برای نیل بمقصود باید مشکلات بیشماری را رفع کرد و با وسائل رسیدن بمقصود آشنا شد و از نیروی عقل و بردباری و پشتکار و مراقبت که خدا بآدمی ارزانی فرموده است منتهای استفاده را نمود. تنها بر اثر طی این راه دشوار و پرپیچ و خم است که میتوان روح نظم و انضباط را تقویت نمود و رمز تطبیق قوای خدادادی و چگونگی استفاده از آنها را فرا گرفت و بیش از پیش بر معلومات خود افزود. مثلاً کودک کی را فرض کنید که میل دارد جعبه‌ای بسازد اگر آرزوی وی تنها در مرحله خیال و یا میل شدید باقی بماند طبیعی است که نیروی نظم و ترتیب وی با این میل چندان پرورش نخواهد یافت لکن هنگامیکه سعی میکند بر میل خویش جامه عمل پوشد ناگزیر است بیک رشته اقدامات از قبیل تصریح میل خود در ذهن و تهیه يك نقشه و انتخاب چوب خوب و اندازه گرفتن قطعات چوب و رعایت تناسب بین آنها و غیره مبادرت ورزد. گذشته از این تهیه این جعبه مستلزم آماده ساختن وسائل لازم و آشنائی با اهره کردن و نقشه کشیدن و صاف کردن چوب با کاغذ سمباده و ساختن گوشه و زاویه مناسب و غیره است.

البته کودک از طرز استعمال ابزار نیز باید کاملاً آگاه باشد. هرگاه کودک غریزه خویش را ارضاء و بساختن جعبه اقدام نماید مسلم است که در اثنای ساختن این جعبه برای پرورش و تقویت حس نظم و نیروی پشتکار کودک و اراده وی در مرتفع ساختن مشکلات و بدست آوردن اطلاعات گرانبها فرصت‌های بسیار نیکوئی بدست می‌آید. اما از طرف دیگر کودک کی که خیال میکند از غذا پختن لذت خواهد

برد درست از میل خویش اطلاع ندارد و نمیداند که برای نیل بمقصود چه موادی لازم است. این میل هوسی گذران است شاید هم منظور دیگری جز تقلید از کارهای بزرگتران نداشته باشد و بهمین جهت ما نباید فوراً فریفته این هوس ضعیف گردیم بلکه باید مشاهده کنیم که آیا میل کودک حقیقی و فطری است یا نه؟ تنها هنگام تلاش در راه ارضاء يك میل طبیعی است که کودک بامشکلاتی که باید مرتفع سازد آشنا میشود و اطلاعاتش بیشتر و حس نظم و انضباطش نیرومندتر میگردد.

یکی از کودکان چندی پیش هنگام درس عملی آشپزی شکیبائی خویش را از طی کلیه مراحل تجربی برای نیل بمقصود از دست داد و با عصبانیت پرسید:

چرا بیهوده وقت خود را صرف این جزئیات نمائیم؟ آیا بهتر نیست يك کتاب آشپزی باز کنیم و دستور مربوط باین خوراك را فوراً اجرا نمائیم؟ آموزگار فوراً از شاگردان پرسید که اندکی فکر کنند دستور از کجا آمده است؟ بحث در این خصوص نشان داد که هر گاه شاگردان دستور خشك را تنها اجرا کنند بعال کار خود پی نخواهند برد و از روی میل و رغبت در راه نیل بمقصود تلاش نخواهند کرد و بهمین جهت همه کودکان متقاعد شدند که بهتر است آشپزی را عملاً فرا گیرند و کلیه مراحل تجربی آنرا از آغاز تا پایان طی کنند زیرا یقین حاصل کردند که تنها از این راه میتوانند هم آشپزی را درست فرا گیرند و هم بر معلومات خویش درباره تحول این فن بیفزایند. اتفاقاً در آن روز درس آنها پختن تخم مرغ بود و آموزگار میخواست دوره استحاله بین پختن نباتات و گوشت را نشان دهد.

شاگردان برای اینکه مقایسه‌ای بین پختن این دو مواد نمایند نخست مواد متشکله نباتات را مورد مطالعه قرار داده و سپس آنرا با مواد متشکله گوشت مقایسه کردند و بدین طریق درک نمودند که رشته‌های چوبین و یاسلولز در نباتات با نسوج گوشت مطابقت نموده و عناصر اصلی و اساس شکل و ساختمان این دو ماده را تشکیل میدهند و همچنین دریافتند که نشاسته و مواد نشاسته‌ای اختصاص به نباتات دارد لکن در هر دو ماده با اندازه کافی نمک یافت میشود و نیز در هر دو ماده چربی وجود دارد منتهی میزان آن در نباتات کمتر و در گوشت بیشتر است. بدین طریق ذهن آنها برای مطالعه آلبومین آماده گردیده و دانستند که آلبومین جوهر مواد گوشتی است که با نشاسته در نباتات تطبیق میکند و با استفاده از تخم مرغ شرائط پختن غذاهای آلبومین دار و فعل و انفعال آلبومین را در مقابل محرکهای خارجی تحت مطالعه قرار دادند.

آنها نخست تأثیر درجه‌های مختلف حرارت را بر سفیده تخم مرغ آزمایش کردند و بیچشم خود دیدند آب نیمه گرم و آب گرم و آب جوش چه تأثیری بر سفیده تخم مرغ دارد و بدین طریق نه تنها طرز تخم مرغ پختن را فرا گرفتند بلکه بطور قطع با عواملی که در پختن تخم مرغ مؤثر است آگاه شدند. من بار دیگر میخواهم اهمیت این آزمایش را از لحاظ تعلیم و تربیت گوشزد کنم زیرا ارضاء میل کودک و پختن يك تخم مرغ و طی مراحل لازم برای نیل باین منظور از قبیل انداختن تخم مرغ در آب گرم و بیرون آوردن آن پس از سه دقیقه از لحاظ آموزش و پرورش چندان مهم نیست لکن هرگاه کودک در آشنای ارضاء میل خویش با وسائل و شرائطی که در رسیدن بمقصود اهمیت و تأثیر قطعی دارد



۱- تصویرذهنی يك كودك هفت ساله راجع بغار ودرخت پس از درس
معلم درباره زندگی انسان اولیه

آشنا گردد و در نتیجه نظم و ترتیبی بمیل خود بدهد کاروی اهمیت تربیتی فراوان پیدا میکند و بهمین جهت است که مربیان مدبر و لایق باید همواره فرق بین تحریک یا ایجاد رغبت را با ارضاء آن از راه وجهت عاقلانه خود چنانکه باید تشخیص دهند .

یکی دیگر از غرایز کودک استعمال کاغذ و مداد است . کلیه کودکان میل دارند افکار درونی و استعداد های ذاتی خویش را بوسیله شکل و رنگ ابراز دارند . اگر شما کودک را تا هر موقع که بخواهد در کار کردن با کاغذ و مداد آزاد بگذارید و چنین تصور نمائید که از این راه پرورش استعداد های ذاتی وی کمک کرده اید راه خطا پیموده اید زیرا استعداد او از اینکه تنها لایق قطع با کاغذ و مداد سروکار داشته باشد پرورش نخواهد یافت لکن هر گاه شما کودک را در برابر غریزه خویش آزاد بگذارید و در عین حال از راه انتقاد و پرسش و تلقین ذهن او را راجع بکاری که کرده است و باید نکند چنانکه باید روشن کنید نتیجه کاملاً فرق میکند . عکسی که در صفحه ۵۹ از نظر شما گذشت کاریک کودک هفت ساله است . این نتیجه متوسط کار کودک هفت ساله نیست بلکه بهترین نمونه کار آنهاست .

اهمیت این عکس از این لحاظ است که به نیکوترین وجهی حقیقت اظهارات مرا نشان میدهد . این عکس پس از درس معلم درباره طرز زندگی انسان اولیه هنگامیکه در غارها بسر میبرد رسم شده است . عقیده کودک راجع بآنچه که از درس معلم فرا گرفته است در این عکس اظهار شده است . غار با نهایت سلیقه در سینه تپه بطوریکه هر گز با حقیقت وفق نمیدهد قرار گرفته است . درخت معمول کودکان نیز که

عبارت از يك خط عمودی با چند خط افقی راست است در آن مشاهده میشود . هر گاه كودك را آزاد میگذاشتیم كه روز بروز باین طرز نقاشی خود ادامه دهد او میل خود را ارضاء میكرد لکن هرگز غرایز و استعداد های وی پرورش نمی یافت و بهمین جهت بوی گوشزد كردیم كه درست بدرخت دقیق شود درختی را كه رسم كرده است با درخت حقیقی مقایسه نماید و اندكی بیشتر بكار خویش دقت كند . بر اثر این تذكره اولاً نقاشی درخت را تصحیح كرد و بعد به نیروی تخیل و هوش خویش فشار وارد آورد و بار دیگر افكار خود را در تصویر جدیدی ابراز داشت .

عكس دومی كه در صفحه ۶۲ چاپ شده است منظره جنگلی را دازد كه درختان آن سر بآسمان كشیده و در عین حال با اندازه كاریك شاگرد بزرگی احساسات شاعرانه منعكس میسازد گذشته از این درختان آن از لحاظ تناسب بدرختان حقیقی شباهت فراوان دارد و برخلاف عكس پیش درختان آن تنها دارای جنبه نمونه درخت نیست . هر گاه ما بخواهیم غرایز كودكان را بصورتیكه در آموزشگاه ابراز میگردد طبقه بندی نمایم میتوانیم آنها را بچهار دسته تقسیم كنیم: نخست غریزه اجتماعی كه بوسیله صحبت كردن و مراوده و تماس با سایرین ابراز میگردد .

همه ما میدانیم كه كودك از سن چهار یا پنج سالگی چگونگی همه چیز را بخود نسبت میدهد و خویشتن را محور زندگی میشمرد . هر موضوعی كه مطرح گردد فوراً برای وی جنبه شخصی پیدا میکند و هر گاه



۲- تصویر يك جنگل در ذهن كودك

بنخواهد در باره آن اظهار نظر کند میگوید: « من آنرا دیده ام و یا اینکه پدر و یا مادرم درباره آن برای من صحبت کرده اند». افق معلومات وی چندان وسیع نیست و هر گاه بنخواهیم علاقه او را طوری بآزمایشی جلب کنیم که درصدد ربط دادن این آزمایش به آزمایش های پیشین خویش و یا بالعکس نزدیک کردن آن آزمایشها به آزمایش جدید بر آید باید این آزمایش کاملاً محسوس وی گردد. تازه علاقه کودک باین آزمایش که محدود است و کاملاً جنبه شخصی و خود پرستانه دارد زیاد قابل پرورش نیست. غریزه تکلم ساده ترین شکل ابراز تمایلات اجتماعی کودک است و بهمین جهت است که این غریزه را باید بمنزله بزرگترین و پربرکت ترین منابع تعلیم و تربیت دانست.

دوم غریزه ساختن و کاری انجام دادن است. این غریزه در وهله اول بصورت بازی و حرکت کردن ابراز میگردد و بتدریج بصورت صریحتری درآمده و تبدیل بمیل ریختن مواد و اشیاء در قالب صورتهای صریحی میشود.

بدیهی است که کودک در سالهای اول زندگی نیروی تجرید و تعمیم ندارد. بلکه تحقیق و مطالعه وی بیشتر از راه اختلاط غریزه ساختن با غریزه تکلم صورت میگیرد. بنظر کودک آن خرد سال هیچ فرقی بین آزمایش علمی و کاری که در یک کارگاه نجاری صورت میگیرد وجود ندارد. آزمایشهای علمی مانند تجربیات شیمیائی یا فیزیکی که منظور آن استخراج حقایق فنی و یا کشف اصول کلی باشد بهیچوجه بدرد کودک نمیک خورد. کودک آن فقط میل دارند کاری انجام دهند و ببینند نتیجه اینکار چه خواهد شد. اما از همین غریزه کودک میتوان استفاده نمود

و با هدایت آن بطرف راههای درست نتایج گرانبها گرفت .

غریزهٔ کودکان برای ابراز افکار و تمایلات خود یعنی در حقیقت غریزه ابراز هنر نیز از غریزه ساختن و میل حصول ارتباط با دیگران پدید میآید .

این غریزه بهترین وسیله ابراز تمایلات حقیقی کودک است . هر گاه کار کودک را کامل کنیم و بآن يك جنبه اجتماعی بخشیم میتوانیم از آن از لحاظ تعلیم و تربیت نتایج گرانبهائی بدست آوریم . برای درك این حقیقت امثالی از کار نساجی که شامل دوزندگی و بافندگی است میآورم :

کودکان در کارگاه خود يك دستگاه نساجی اولیه ساختند . در اینجا از غریزه آنها برای ساختن استفاده شد . شاگردان پس از ساختن این دستگاه مایل شدند با آن چیزی ببافند . دستگاهی که ساخته بودند از نوع دستگاههای نساجی سیاهان امریکا بود و بنا بر این پتوهائی که معمولاً بدست سیاهان بافته میشود بآنها نشان داده شد . هر يك از کودکان نوعی را پیشنهاد کرد و یکی از آنان که مستعدتر برای کارهای دستی بنظر میرسید برای بافتن پتو انتخاب گردید . منابع فنی البته محدود بود لکن شکل پتو را خود کودک که دوازده ساله بود انتخاب کرد و رنگ آمیزی آنرا نیز خودش انجام داد . آزمایش نشان داد که کودک برای نیل بمقصود از نیروی شکیبائی و دقت و پشتکار خویش منتهای استفاده را نمود و در انجام اینکار نه تنها حس نظم و انضباط و تقویت یافت و اطلاعات او چه از لحاظ تاریخی و چه از جهات فنی افزون گردید بلکه علاقه وی به هنر نیز بیشتر شد .



۳- نقاشی بافندگی با دست که کار يك دختر ۱۱ ساله است

برای نشان دادن ارتباط روح هنر دوستی با روح فعالیت در کودکان مثال دیگری ذکر میکنم.

کودکان مشغول مطالعه و آزمایش طرز بافندگی وریسندگی انسان اولیه بودند که ناگهان یکی از آنها که دوازدهمین مرحله زندگی را میپیمود شروع بتقاشی عکس شاگرد بزرگتری نمود که در همان موقع مشغول بافتن بود. این تقاشی که کاریک کودک یازده ساله است البته نمونه خدمتوسط ذوق کودکان نیست بلکه بهتر از میزان متوسط است بطور کلی در میان کودکان خردسال مخصوصاً علاقه بهنر ارتباط کامل باغریزه اجتماعی و میل هنرنمائی و حصول ارتباط با دیگران دارد. این رغبتهای چهارگانه یعنی میل بآمیزش یا تماس حاصل کردن با دیگران، میل بتحقیق ویا کشف اشیاء، میل بچیزی درست کردن یا ساختن، میل بهنرنمائی عبارت از منابع طبیعی و سرمایه را کدی است که استفاده از آنها در تعلیم و تربیت نتایج قطعی و گرانبها دارد. بيمورد نیست در اینجا يك يا دو مثال از نمونه کار يك کودک هفت ساله ذکر کنم:

این مثلها میل شدید کودکان را بصحبت کردن مخصوصاً درباره اشخاص ویا چیزهای مربوط باشخاص نشان میدهد. هرگاه شماروحیه کودکان را تحلیل نمائید ملاحظه میکنید که آنها وقتی باشیاء جهان علاقه دارند که با اشخاص و یا متعلقات اشخاص ارتباط داشته باشد. بسیاری از انسان شناسان میگویند که بین رغبتهای کارهای کودک امروزی با امیال و فعالیت های انسان اولیه مشابهت فراوان وجود دارد و بطور کلی در ذهن کودک همواره يك بازگشت طبیعی بکارهای اساسی انسان



۴- نقاشی یکدختر در حال بافندگی

اولیه مشاهده میشود. گواه بر این حقیقت آنست که کودکان پیوسته در گوشه حیاط خانه‌ها و کلبه‌های کوچک کاملاً شبیه به خانه‌های انسان اولیه می‌سازند یا اینکه دائماً با تیر و کمان و نیزه سروکار دارند و معمولاً بازی شکار و بطور کلی تفریحات و کارهای انسان اولیه می‌پردازند. اینک دوباره این سؤال پیش می‌آید: در مقابل این رغبت‌ها چه روشی باید پیش گیریم؟ آیا ما باید آنرا نادیده بی‌انگاریم و یا آنکه آنرا تحریک و ابراز آنرا تسهیل کنیم یا آنکه باید این امیال را بطرف کارهای عالی‌تر و بهتری هدایت کنیم؟ ما در تهیه برنامه برخی از کارهای کودکان هفت ساله نظر اخیر را مرعی داشته‌ایم یعنی طوری از این رغبت‌ها استفاده نموده‌ایم که در پرتو آن کودکان بتوانند پیشرفت انسانیت بی‌برد. کودکان را بخیال‌آزمودنیت کنونی دور می‌کنیم و آنهارا با طبیعت لخت اولیه روبرو می‌سازیم بطوریکه فوراً در برابر دیدگان آنان یک طایفه شکارچی که در بیغوله غارها و یا بالای درختان بلند زندگی میکنند و با شکار یا صید ماهی قوت لایموتی بدست می‌آورند مجسم میشود و تا جائیکه نیروی خیال آنها عرصه جولان دارد شرایط و مقتضیات طبیعی را که در خور این نوع زندگی باشد از قبیل یک منطقه بیشه‌زار در نزدیکی کوهستانی که رودی مملو از ماهی در کنار آن جاری باشد در ذهن خود فرض میکنند و سپس بنیروی تخیل از مرحله شکار بمرحله زندگی نیمه کشاورزی و از مرحله اخیر بمرحله زندگی ایلیاتی و از این مرحله بمرحله زندگی کشاورزی انتقال می‌یابند. نکته‌ای را که باید همواره در نظر داشت آنستکه بر اثر طی این مراحل کودک موارد و فرصتهای بیشماری برای مطالعه طرز زندگی کنونی و تحقیقات و

اکتشافاتی که معلوماتش را بیش از پیش زیاد میکند بدست میآورد. بدین طریق غریزه اجتماعی کودک بنیکوترین وجهی ابراز گردیده علاقه وی باشخاص و کارهای انسان دم بدم شدیدتر میشود. مثلاً در آموزشگاه نمونه ما هنگامیکه کودک اطلاعاتی از اسلحههای اولیه از قبیل سنگهای نوک تیز و غیره بدست میآورد برای آزمایش مواد از لحاظ استحکام یا سستی و شکل و صورت و ماهیت آنها کاملاً آماده میشود ضمن مطالعه و آزمایش سنگها بمنظور کشف سنگی که بهتر برای نیل بمقصود معین بدرد بخورد ذهنش بتدریج برای شناسائی فلزات هم آماده میشود. بحث در اطراف دوره آهن ایجاب نمود که یک کوره بزرگ از گل رس ساخته شود و از آنجا که کودکان در آغاز کار نتوانستند کوره درستی بسازند و تناسب بین دهانه و دودکش آنرا تعیین کنند و نیز اندازه و موقعیت آنرا معلوم نمایند ناگزیر شدند که درباره اصول احتراق و میزان سوخت و غیره اطلاعاتی بدست آورند و چون چنین اطلاعاتی نداشتند مجبور شدند که نخست از طریق آزمایش این اطلاعات را بدست آورند و بهمین جهت کودکان برخی مواد مانند مس را گرفته و با آن بیکرشته آزمایش پرداخته، آنرا ذوب نموده و اشیائی از آن ساختند. همان آزمایشها را با سرب و فلزات دیگر نیز تجدید کردند. بدیهی است این آزمایشها خود مطالعه یک دوره جغرافیا بود زیرا کودکان ناگزیر بودند که درباره مقتضیات و شرائط طبیعی که در خور صورتهای مختلف زندگی اجتماعی بوده است پیوسته فکر کنند. مثلاً در ذهن مجسم کنند که چه شرائط طبیعی مقتضی زندگی ایلیاتی و یا مرحله اول زندگی کشاورزی و یا دوره صید ماهی و غیره بوده است؟

طرز مبادله طبیعی بین این اقوام چگونه صورت می‌گرفته است؟ کودکان پس از آنکه درباره این مسائل بحث و گفتگوی کافی مینمودند نتیجه مطالعات خویش را بوسیله نقشه ویا با توده‌های شن نشان میدادند و بدین‌طریق هم از اشکال مختلف پستی و بلندی زمین آگاه میشدند و هم روابط آنها را با فعالیت بشر و چشم خویش میدیدند بطوریکه موضوع درس تنها جنبه يك عامل خارجی را نداشت بلکه افکار اجتماعی و حقایق زندگی و چگونگی پیشرفت بشر را تا اندازه زیاد منعکس می‌ساخت .

بنظر من نتیجه‌ای که از این طرز تدریس گرفته میشود بیش از پیش این حقیقت را ثابت میکند که کودک در ظرف یکسال با این نوع تعلیم (مجموعاً پنج ساعت در هفته) راجع بحقایق علمی و جغرافیائی و انسان‌شناسی بهتر میتواند معلومات صریح و روشن کسب کند تا بوسیله درسهای خشک آموزگاری که نباشته کردن اطلاعات و معلومات زیادتر را در مغز کودک هدف اساسی تعلیم و تربیت میندازند . اما از لحاظ نظم و انضباط نیز شك نیست که با دروس علمی نیروی دقت و تعبیر و تفسیر و استنتاج و حس مشاهده و توانائی تفکر و تعقل کودک را بمراتب بهتر میتوان تقویت نمود تا با پرداختن بکارهای اجباری .

در اینجا لازم میدانم راجع بموضوع از بر خواندن درس چند کلمه بمیان آورم . همه ما میدانیم که کودک با از بر خواندن درس بآموزگار و سایر کودکان نشان میدهد که تا چه اندازه از متن کتاب را توانسته است در ذهن خویش جای دهد . اما از يك لحاظ دیگر هنگامیکه کودکان درس خود را از بر میخوانند اطاق درس تبدیل بیک مرکز اجتماعی میگردد و از حفظ خواندن در آموزشگاه حکم گفت و شنود آزاد را

در خانه پیدا میکند با این تفاوت که این گفتگو در مدرسه صورت منظم تری را بخود میگیرد و بر طبق اصول معینی صورت میگیرد. از بر خواندن تبدیل به وسیله‌ای برای تبادل افکار و تجربیات و رفع سوء تفاهمات و کشف افکار نوین و تحقیقات جدیدی میگردد.

هر گاه این طرز از بر خواندن که فعلا عبارت از آزمایش میزان معلوماتی است که کودک در ذهن خویش انباشته است تبدیل به وسیله‌ای برای ابراز غریزه ارتباط و مبادله افکار کودکان گردد در فلسفه تدریس زبان در مدارس تغییرات بزرگی حاصل خواهد شد. بر طبق اصول تعلیم و تربیت کهن بسیار دشوار بود بتوان بشاگردان آموخت که چگونه بحدا کمال و بطور آزاد از زبان مادری خویش استفاده نمایند علت این امر واضح است زیرا کمتر اتفاق میافتاد که زبان را از روی اصول طبیعی تدریس نمایند. در کتابهای تربیتی زبان بمنزله وسیله‌ای برای اظهار و بیان افکار تعریف شده است.

بنابر این تعریف فقط بزرگ سالان که دارای مغزی ورزیده و افکاری صریح هستند میتوانند چنانکه باید از این وسیله استفاده نمایند و حال آنکه زبان بیش از هر چیز جنبه اجتماعی دارد و وسیله‌ای است که در پرتو آن ما تجربیات خویش را در اختیار دیگران میگذاریم و در عوض آزمایشهای آنها را میگیریم و شك نیست وقتی که زبان از مقصود طبیعی خویش منحرف گردید تدریس آن بسی پیچیده و دشوار میگردد قیاس کنید که تدریس زبان بعنوان علمی که خود وجود خارجی خاصی دارد تا چه اندازه صورت بفرنجی بخود گرفته است؟ یکی از کارهایی که کودک قبل از رفتن بآموزشگاه بیشتر در خانه بدان اشتغال دارد صحبت

از چیزهای مورد علاقه اوست در صورتیکه در آموزشگاه موضوعی که مورد علاقه وی باشد وجود ندارد و زبان تنها وسیله‌ای برای تکرار درس است و بهمین جهت جای شگفتی نیست که یکی از دشوارترین کارهای آموزشگاه امروز عبارت از تدریس زبان مادری است. از آنجا که طرز تدریس زبان غیر طبیعی است و از میل حقیقی کودک برای مبادله احساسات و افکار سرچشمه نمیگیرد آزادی کودک در بکار بردن آن بتدریج از میان میرود تا بحدی که بالاخره در مدارس عالی معلم ناگزیر است برای وادار کردن دانشجویان با استفاده آزاد و کامل از زبان مادری خود باختراع هزاران وسیله مبادرت جوید. گذشته از این وقتی غریزه تکلم از لحاظ اجتماعی بکار افتاد کودک دائماً با حقایق در تماس است و در نتیجه آن کودک همیشه در ذهن خود چیزی قابل گفتن و فکری قابل بیان کردن دارد و در اینصورت اندیشه و فکر کودک وقتی حقیقتاً وجود خارجی دارد که در ذهن وی کاملاً نقش بسته باشد.

بر طبق اصول قدیمی تدریس زبان کودک باید چیزی بگوید که تنها آنرا آموخته باشد و حال آنکه همه ما میدانیم بین کسیکه چیز گفتنی داشته باشد و شخصی که بخواهد تنها برای حرف زدن چیزی بگوید و آنرا طوطی وار از بر کرده باشد از زمین تا آسمان فرق است. کودک کی که حقایق مسجلی را در ذهن ثبت کرده باشد همواره میل دارد درباره آنها سخن گوید و در این صورت زبانش آزادتر و نیروی تکلمش کاملتر میگردد زیرا فرمان آن در دست حقایق مسلم و صریح است.

خواندن و نوشتن و همچنین طرز استفاده شفاهی از زبان را میتوان بدین طریق تدریس نمود که از میل شدید کودک بحکایت کردن تجربیات

خود و کسب اطلاع از تجربیات دیگران استفاده کرد و با توسل بحکایت کردن و آشنا ساختن کودک با حقایق مسلمی که از مبادله تجربیات بدست می‌آید کودک را در اندک مدتی از رموز زبان آگاه ساخت.

من لازم نمی‌دانم در اینجا از کار شاگردان بزرگتر در دوره‌ای که غرایز خام «ساختن» و ارتباط و مبادله تبدیل بمیل بتحقیقات عملی گردیده است بتفصیل سخن بمیان آورم لکن برای اینکه نشان دهم پس از تحقیقات عملی و تجربیات عینی زبان چگونه روشن و زلال و در عین حال آزاد و بی‌پیرایه میشود مثالی ذکر میکنیم: یکی از شاگردان پس از یکرشته تجربیات معمولی که منظور آن آشنا ساختن شاگردان بحقایق زمین شناسی و جغرافیائی بود نتیجه تجربیات و مشهودات خود را بدینقرار برشته تحریر در آورد.

«مدت مدیدی پیش، در آن زمان که زمین نو و بصورت مواد مذاب بود، آب در زمین وجود نداشت و بخار تمام دوره زمین را فرا گرفته و هوا مملو از گازهای متعدد بود. یکی از این گازها کاربن دیوکسید نام داشت چون زمین شروع بسرشدن کرد بتدریج بخار تبدیل بابر گردید و اندکی بعد ابر شروع بباریدن نمود و در زمین آب جاری ساخت و کاربن دیوکسید هوا را نیز حل کرد»

این جملات بنظر من در عین حال که علمی است از جنبه شاعرانه نیز بی بهره نمیباشد. در این قطعه خیلی بیش از آنچه که در نخستین وهله بنظر می‌آید حقایق علمی نهفته است. این قطعه حاصل سه ماه کار و آزمایش شاگرد است. در این مدت البته شاگرد هر روز و هر هفته

نتیجه تجربیات خود را یادداشت میکرد لکن تمام این قطعه اجمال کار يك ربع اول سال تحصیلی است. گفتم این جملات از لطف ادبی نیز بی بهره نیست زیرا شاگرد تصویرهای روشنی از حقایق در ذهن ثبت نموده و این حقایق را شخصاً احساس کرده است.

از دو یادداشت دیگر جملائی استخراج میکنیم تا مدلل گردد زبان هنگامی که بر اساس تجربه و مشاهدات و محسوسات مسلم استوار باشد تاچه اندازه جاندار و زنده و دلنشین است: «هنگامیکه زمین با اندازه کافی سرد شد و شروع بانقباض نمود آب بكمك کاربن دیو کسید کالسیوم را از صخره ها جدا کرده و در خود حل نمود بطوریکه حیوانات كوچك توانستند وسیله ارتزاقی بدست آورند».

یکی دیگر از شاگردان چنین نوشته بود: «هنگامیکه زمین سرد شد کالسیوم در صخره ها وجود داشت. آنگاه کاربن دیو کسید با آب آمیخته و محلولی بوجود آمد که در اثنای جریان یافتن کالسیوم را از صخره ها کنده و آنرا با خود بدریا آورد و در نتیجه حیوانات كوچك توانستند آنرا از محلول استخراج نموده و با آن ارتزاق کنند».

استعمال کلماتی مانند «جدا کردن» و «کندن» برای فعل و انفعالات شیمیائی از طرف این شاگردان گواه بر ادراك شخصی موضوع و تلاش فردی برای پیدا کردن کلمه ای بمنظور نشان دادن تجربه خصوصی است.

بطور کلی هنگام عمل کودکان از ساده ترین کارها ممکن است به مراحل وسیع و پهن اور تحقیقات و نظم و انضباط فکری که همیشه همراه

این تحقیقات است هدایت کردند. من در اینجا با مثال ساده‌ای را از آموزشگاه عملی ذکر میکنم: روزی شاگردان میخواستند برای براق کردن فلزات فوراً گچ تهیه کنند و برای نیل بمقصود با وسایل ساده‌ای که شامل يك گیلان و مقداری آب آهك و يك لوله شیشه‌ای بود شروع باستخراج کالسیوم کاربونات از آب نمودند و از همین مقدمه بتدریج داخل در عرصه تحقیقات بیشتری شده و بمطالعه طرز ایجاد اقسام صخره‌ها و سنگها در روی زمین و جای آنها پرداختند و بعد وارد بحث در اطراف صخره‌های معروف امریکا و هاوایی و پورتوریکو و تأثیر این صخره‌های عظیم در فعالیت انسان شدند بطوریکه این درس زمین شناسی بالاخره منجر بپرداختن بزندگی انسان امروزی شد و شاگردان ارتباط بین این عوامل جغرافیائی را که قرن‌ها پیش بوجود آمده است از طرفی و تأثیر آنها را در فعالیت انسان امروزی از طرف دیگر کاملاً احساس کردند.

اگرچه ممکن است ایراداتی درمبحث «آموزشگاه و زندگی کودک» بافکار من وارد آید با اینهمه يك ایراد بیش از همه توجه علاقه‌مندان بتعلیم و تربیت کودک را بخود جلب میکند و آن اینست که اگر بنا باشد آموزشگاه تبدیل بمرکزی گردد که کودک در آن حقیقتاً زندگی کند و تجربیات زندگی را بیاموزد و وسایل تأمین نیک بختی و سعادت خویش را فراهم سازد چگونه با اینحال میتوان بکودک مطالب جدی آموخت و او را وادار بتحمل نظم و انضباط لازم نمود؛ البته این ایراد تقریباً بمورد است زیرا بطور کلی در عموم و یا اقلادرا کثراشخاص طرز معمول زندگی بهیچ روی با تحصیل اطلاعات و معلومات و اعتیاد

بنظم و انضباط خاصی سازگار و قابل تطبیق نیست و بهمین جهت بود که من سعی کردم بطور کلی و مختصر اشکال این مسئله را نشان دهم و روشن کنم که چگونه ممکن است با اتکاء بغرایز خام کودکان و ایجاد يك محیط مقتضی نه تنها استعداد های ذاتی و قوای خالقه کودک را بطرز طبیعی و رضایت بخشی رشد و ترقی داد بلکه در عین حال ویرا از اطلاعات فنی و نظم و انضباطی که همواره در گذشته اید آل تعلیم و تربیت بشمار رفته است بهره مند ساخت . البته من در ارائه این طریق بکلیات پرداختیم و عقاید خود را بطور ناقص بمیان آوردم زیرا تنها مدرسه است که روز بروز با برخورد بحقایق و عمل میتواند این مشکل را چنانکه باید حل کند و برای معما های تربیت جواب های مقتضی بیابد .

اگر چه من از لحاظ رعایت نظر عمومی اولیای امور تعلیم و تربیت باین ایراد مهم توجه کردم با اینهمه میل ندارم این فصل را با تردید خاتمه دهم بلکه بانهایت اطمینان میگویم آنچه که در تعلیم و بر همه چیز مقدم است زندگی است و زندگی کودک نیز چه از لحاظ زمان و چه از حیث ارزش کمتر از زندگی سالمند نیست و این ادعا که توجه و دقت مدبرانه نسبت باحتیاجات کنونی کودک و توانائی و شایستگی وی برای ایجاد يك زندگی پر برکت و سعادت آمیز در آینده مخالف بااحتیاجات و تجلیات روحی بعدی کودک در دوران شباب است بسی سست و بی مایه است . اصلی که اخیراً در میان پیروان تعلیم و تربیت نوین رواج یافته اینست که « بگذار کودکان ما زندگی کنند » . معنی این اصل قبل

از هر چیز آنستکه کودکان ما باید زندگی طبیعی داشته باشند نه اینکه پیوسته آنها را در چهار دیواری قیود محبوس نمائیم و از زندگی حقیقی فرسنگها دور سازیم. اگر ما هواخواه سعادت و نیک بختی حقیقی فرزندان خویش هستیم، اگر میل داریم که اصول تعلیم و تربیت صحیح و پربار کتی برای اطفال خویش اختیار کنیم باید همواره از غرایز حقیقی کودکان خود پیروی نمائیم و احتیاجات روحی و ذاتی آنان را پیوسته مورد توجه قرار دهیم و در صدد تأمین آن بر آئیم. تنها در این صورت است که تعلیم و تربیت و فرهنگ ما بر پایه استواری قرار خواهد گرفت.

صحبت از فرهنگ مرا بیاد آن آورد که من تا کنون بیشتر از جنبه خارجی فعالیت کودک سخن را ندهام و مخصوصاً بموضوع ابراز تمایلات وی بصورت صحبت کردن و چیز ساختن و کشف کردن و اختراع پرداخته‌ام تصور نمیکنم لازم بتذکار باشد که کودک در یک جهان تخیلات و اندیشه‌ها و قوای معنوی و روحی بسر میبرد که آثار خارجی آن بطور ناقص و نارسا ابراز میگردد در این روزها از پرورش نیروی تخیل کودک سخن زیاد بمیان می‌آید و اغلب مریبان چنین می‌پندارند که تخیل نیروی بی ثمری است که جنبه رؤیا دارد و ارضاء آنها بوسائل غیر حقیقی از قبیل نقل قصه و ترسیم مناظری که بهیچ روی با حقیقت وفق نمیدهد صورت میگیرد و چرا ما باید تا این اندازه ظاهربین و درعین حال نابینا باشیم؟ ما باید بیقین بدانیم تخیل طبیعی ترین حقیقی ترین محطی است که کودک در آن زندگی میکند هر فکر عالی و هر اندیشه جالب توجه که در

ذهن کودک بوجود آید از سر چشمه فیاض و جانبخش تخیل سیراب میشود. شاید اساس مناسبات بین مدرسه و زندگی کودک تنها روشن کردن این نکته حیاتی باشد که آیا ما باید نیروی تخیل را در کودک و بکلی نادیده گرفته و تأثیر آنرا در زندگی اطفال خویش ناچیز دانسته بکلی از آن صرف نظر نمائیم و یا آنکه برعکس در صدد تهیه زمینه پرورش و تأمین آزادی کامل آن بر آئیم؟ هر گاه ما معتقد بزندگی و مخصوصاً زندگی کودک باشیم بدون شبهه جداً خواستار خویشم شد که تمام کوشش تعلیم و تربیت و همه سعی تاریخ و علوم مصروف بدان گردد که وسائل لازم برای تحریک نیروی تخیل و پرورش آنرا فراهم ساخته و از این راه روز بروز بر قدرت ذهن و نظم و ترتیب زندگی کودک بیفزاید. در این صورت مربیان حقیقی و کارشناس بر خلاف آن آموزگاران ظاهربین که فقط بجنبه خارجی روح کودک و به محصول آنی فعالیت وی نظر و توجه دارند با دیده تیز بین خویش تحولات پربرکت پیشرفت عقلانی کودک، افزایش روزافزون قدرت فکری، تصریح اشیاء جهان را در مقابل دیدگان وی و از همه مهمتر قدرت روزافزون او را در تطبیق قوا و فعالیت های درونی با مصالح جامعه و دنیا بعیان تشخیص داده و از نتیجه کار خویش غرق در مسرت و انبساط میشوند. بجز کسانی که تعلیم و تربیت را بمنزله روغن جلائی برای براق کردن شخصیت ظاهری کودک میدانند همه مربیان حقیقی و فهمیده یقین دارند که پرورش نیروی تخیل و تقویت جنبه انطباق آن با حقایق زندگی اساس تعلیم و تربیت را تشکیل میدهد زیرا زندگی کودک باید

برزندگی طبیعت و جامعه استوار باشد . هنگامیکه آثار طبیعت و جامعه در کلیه شئون فعالیت زندگی مدرسی نمایان باشد ، موقعی که طرز و وسیله تعلیم و تربیت تابع تجربه گردد زمینه ازهر حیث برای انطباق زندگی کودک برزندگی طبیعت و جامعه فراهم خواهد شد و تعلیم و تربیت بمجرای حقیقی خود خواهد افتاد .

صفت از صفات نیز از جمله آنست که ازین صفت بی سار دانه
در قله دریا و قمتی در حبل غفلت در کمر هم بارینا
بی نه لجه و چاه است

بی نردنگان و کمر شکسته تافت و نردی است در جگر شکسته
همانکه داشته داشته

بدر روی مردم که خوانده میزد در خانه و به لعل بخورد
صفت دیگر از صفات با هم صفت دیگر از بخار و لعل بخور
زاجه و نماند و همچنین از لعل و صفت دیگر بخور
که در روی و چهره و صفت دیگر از هم صفت دیگر از روی
و علقه و صفت دیگر از صفت دیگر

ضایعات تعلیم و تربیت

موضوع این فصل «ضایعات تعلیم و تربیت» است. نخست لازم میدانم که رابطه بین این فصل را با دو فصل پیشین یادآور شوم. فصل اول از جنبه اجتماعی مدرسه و لزوم اصلاح نواقص آن بمنظور ایفای نقش بزرگ خود در اجتماع بحث میکرد. فصل دوم مربوط بمناسبات بین مدرسه و شاگرد بود. اینک این فصل از خود مدرسه با توجه بر روابط آن هم با اجتماع و هم با اعضای خودش یعنی شاگردان بحث میکند. در این فصل مخصوصاً از مسئله سازمان آموزشگاه زیاد سخن بمیان می‌آید. زیرا تمام ضایعات تعلیم و تربیت ناشی از نقش سازمان است و تنها در پرتو سازمان خوب میتوان حتی المقدور از اتلاف وقت کودک جلوگیری کرد و در عوض بر تأثیر تعلیم و تربیت افزود. هیچ چیز مانند ضایعات تعلیم و تربیت در سر نوشت ما و کودکان ما مؤثر نیست زیرا نه تنها تعلیم و تربیت ناقص پول ما را بهدر میدهد بلکه از همه مهمتر نخست قسمتی از عمر کودک را هنگام تحصیل در مدرسه کاملاً تلف میکند و دوم اینکه چون کودک را برای ورود در جامعه چنانکه باید آماده نمیسازد قسمت اعظمی از عمر ویرا در دوره بلوغ نیز آمیخته بمحرومیت

و ناکامی و بدبختی میکند.

بنابراین هنگامیکه ما سخن از سازمان بمیان میآوریم منظور ما تنها تشکیلات خارجی و آنچه که سیستم مدرسی نام دارد از قبیل تخته و ناظم و ساختمان مدرسه و چگونگی استخدام معلم و شاگرد و غیره نیست بلکه بیشتر مقصود اجتماع عدۀ کثیری از کودکان و ارتباط این اجتماع با سایر مظاهر زندگی اجتماعی است. قسمتی از ضایعات تعلیم و تربیت ناشی از عدم تأمین ارتباط حقیقی بین شاگردان در خود مدرسه و قسمتی دیگر مغلول غفلت در توجه بارتباط بین مدرسه و جامعه است. منظور از تشکیلات چیزی دیگر جز آن نیست که ارتباط بین عوامل مؤثر در امور مدرسه را طوری بهم ربط دهیم که در نهایت سهولت و تأثیر انجام وظیفه نمایند. بنابر این کسانی که بخواهند از ضایعات تعلیم و تربیت جداً جلوگیری نمایند باید بموضوع ممانعت از تجزیه و تفکیک عوامل مختلف در امور مدرسه و نقصان وحدت در میان مقاصد آموزش و پرورش و فقدان همبستگی بین دروس و طرق تدریس کاملاً توجه کنند.

باید دانست که مدرسه بطور کلی کلیه مراحل ترقی و تکامل را پیموده و از آغاز تمدن تا کنون دستخوش تحولات عظیمی گردیده است. در قرون وسطی مدرسه کاملاً جنبه حرفه‌ای داشت و منظور اصلی آن تربیت عدۀ ای کارشناس بود و مخصوصاً بتدریس حقوق و علم ادیان اهمیت فراوان میداد دانشگاه‌های امروزی نیز تقریباً همان میراث قرون وسطی است. البته من نمیگویم که دانشگاه امروزی يك مؤسسه قرون وسطائی است لکن باید تصدیق کرد که پایه آن در قرون وسطی

گذاشته شده و هنوز کلیه طرق تدریس قرون وسطی را از دست نداده است. کودکستان که در قرن کنونی رواج کامل یافته است در آغاز شرکتی بین باغ کودکان و فلسفه (شلینگ) Schelling و در حقیقت آمیزه‌ای از بازیهای مادر با کودکان و افکار شاعرانه و فلسفی شلینگ بود. توجه بافکار شلینگ مانع آن میگردید که کودکان در يك محیط طبیعی بسر برند و استعداد های ذاتی خویش را چنانکه باید ابراز دارند.

اگر امروز درست بمر احل اولیه تعلیم و تربیت دقیق شویم ملاحظه میکنیم که بین کودکستان و آموزشگاه فاصله‌ای وجود دارد که بهیچ روی در خور پیشرفت و تحول تربیتی کودک نیست. بدینقرار که محیط آموزشگاه بکلی با محیط کودکستان متفاوت است و کودک از آن آزادی که در کودکستان داشته است در آموزشگاه بهره‌مند نمیشود بطوریکه امروز مسئله اساسی در تعلیمات ابتدائی استقرار اصول کودکستان در آموزشگاه و یا در حقیقت ایجاد کلاسهای رابطی بین کودکستان و آموزشگاه است. اشکال اساسی آنست که محیط آموزشگاه با محیط دبستان بسیار متفاوت است. بطوریکه معلم برای اتصال این دو محیط بیکدیگر بعوض آنکه از در داخل شود باید از دیوار بالا رود.

از لحاظ هدف ایده آل کودکستان بیشتر پرورش اخلاقی کودک بود نه تعلیم و تربیت و پرورش حس انضباط. یعنی ایده آلی که بیشتر متکی بر توجه با احساسات است. آموزشگاه اصولاً از نهضت های عظیم قرن شانزدهم بوجود آمد. بدین معنی که بر اثر اختراع چاپ و توسعه و پیشرفت خارق العاده بازرگانی، خواندن و نوشتن و ترسیم برای افراد يك مسئله حیاتی و ضروری شد. هدف آموزشگاه در حقیقت يك هدف

عملی و انتفاعی بود زیرا منظور از آموختن در آموزشگاه تحصیل دانش صرف نبود بلکه فرا گرفتن اصول لازم برای پیشرفت در زندگی و اشتغال بکار بود.

مدرسه‌ای که بالاتر از آموزشگاه بشمار میرفت مدرسه دستور زبان بود. این اصطلاح در کشورهای باختر زیاد استعمال نمیشود لکن در خاور زیاد معمول است. مدرسه دستور زبان در دوره احیای تعلیم و تربیت یعنی در دوران رنسانس و شاید زودتر از دبستانهای معمولی دایر گردید و ایده آل آن بکلی با هدف آموزشگاه متفاوت بود بدینقرار که منظور آن تحصیل زبان بمعنی عالی آن بود. چون در دوره رنسانس زبانهای لاتین و یونانی دانش پژوهان را با فرهنگ دوره‌های باستانی و جهان رومیان و یونانیان مربوط میساخت تحصیل زبانهای کلاسیک تنها وسیله فرار از قیود قرون وسطی بود و بنا بر این مدرسه دستور زبان که آزادتر از دانشگاه بود (بایک جنبه تمام فنی) بمنظور بدست آوردن کلید علوم قدیمی و باز کردن افق وسیعتری بروی دانشجویان بوجود آمد. هدف آن در درجه اول فرهنگ و در مرتبه دوم انضباط بود و دایره وسعت آن بمراتب بزرگتر از دایره وسعت آموزشگاههای دستور زبان بود. در حقیقت این آموزشگاه یک مدرسه آزادی بود که بتدریج توسعه یافت و تبدیل بآموزشگاه عالی گردید. پایه دبیرستان امروز در حقیقت همان آموزشگاه دستور زبان است که برنامه آن حتی از برنامه‌های چند قرن پیش سنگین تر است.

بنابراین مشاهده میشود که دو نوع از مدارس کنونی یعنی مدرسه فنی و دارالمعلمین در قرن نوزدهم بوجود آمد و شك نیست که مدارس

فنی از قبیل مدارس مهندسی و کشاورزی و غیره ناشی از توسعه بازرگانی و پیشرفت تمدن در قرن نوزدهم است. چنانکه دبستان ناشی از توسعه بازرگانی و اختراع چاپ در قرن شانزدهم بود.

دارالمعلمین نیز بر اثر لزوم تربیت معلم برای مدارس فنی و فرهنگ بوجود آمد. بطور اجمال امروز تقریباً هشت نوع مدرسه داریم که کلیه آنها از لحاظ تاریخی در ازمنه مختلف بوجود آمده است و هر کدام هدف خاصی دارد و بنا بر این طرز تدریس و تعلیم در هر کدام بطور خاصی انجام میگیرد. من نمیخواهم تأیید کنم جدائی و تفکیکی که در گذشته بین قسمتهای مختلف سیستم مدرسی وجود داشته است اکنون هم ادامه دارد. با اینهمه باید تصدیق کرد که هنوز چنانکه باید بین این قسمت های مختلف هم آهنگی مطلوبی وجود ندارد و بنا بر این از لحاظ اداری مهمترین مسئله تعلیم و تربیت آنست که چگونه وحدت بین این قسمتهای مختلف را تأمین نمائیم؟

مثلاً دانشسراهای امروزی را بنظر آورید. این مدارس امروز دارای يك وضع غیر طبیعی میباشد. بدینقرار که در حقیقت واسطه ای بین دانشکده و دبیرستان بشمار میروند و تعلیمات آنها شامل مقداری از دروس دبیرستان و مقداری از دروس دانشکده است. بطور کلی در این مدارس مسائل اصلی تعلیم و تربیت بمیان نمیآید زیرا مراد از ایجاد این مدارس بیشتر یاد دادن طرز تدریس بآموزگاران آینده است و کمتر موادی تدریس میگردد که برای توسعه معلومات و پرورش شخصیت کودک فایده ای داشته باشد. در دبیرستان برعکس نقص دیگری موجود است بدین معنی که اگر چه تا اندازه ای شاگرد یاد میگیرد که چه مطالبی

را باید تدریس کند با اینهمه بتعلیم طرز و چگونگی تدریس چندان توجهی نمیشود. در دبیرستانها و دانشسراها شاگردان بهیچ روی با کودکان سروکار ندارند و اکثر دانشجویان که بکلی از خانواده دور شده و دوران کودکی خویش را نیز در طاق نسیان نهاده اند بامقدار زیادی معلومات فارغ التحصیل میشوند و بیدرنگ بدون اینکه اطلاع لازم در باره ارتباط این معلومات با ذهن کودکان داشته باشد شروع بتدریس میکنند و شاگردان از بی اطلاعی آموزگاران در باره اینکه چه باید تدریس کرد و چگونه تدریس نمود زیان فراوان می بینند.

عیب مهم مدارس امروز تنها آن نیست که از لحاظ طرز تدریس و مواد برنامه با هم اختلاف فاحش دارند بلکه از حیث ایده آل نیز بین آنها فرق فراوان موجود است چنانکه هدف بعضی از آنها پرورش معنوی و برخی دیگر کسب اطلاعات عمومی و دسته ای دیگر آموختن حرفه و کارهای مفید و انتفاعی و عده ای دیگر آموختن نظم و ترتیب و یا مشاغل مخصوص است. البته تهیه کنندگان برنامه های تحصیلی میکوشند با اختصاص دادن ساعتهای معین بدرسهای متفاوت همه چیز اعم از معلومات عمومی و نظم و انضباط و دروس عملی و غیره را بشاگردان بیاموزند لکن نقصان ارتباط بین این دروس را از اینجامیتوان قیاس کرد که هر درس برای رسیدن بمنظور معینی تدریس میشود مثلاً منظور تدریس یکی از مواد پرورش حس انضباط و یکی دیگر افزایش معلومات عمومی است و حتی گاهی یک درس برای دو منظور تدریس میشود. مثلاً قسمتی از ریاضیات برای پرورش روح انضباط و قسمتی دیگر از آن برای استفاده های عملی تدریس میگردد. منظور تدریس ادبیات بالا بردن

سطح فرهنگ كودك و مقصود دستور زبان تعليم نظم و انضباط و هدف تدريس جغرافيا هم استفاده عملی و هم تكثير معلومات عمومي كودك است بدینقرار وحدت تعليم و تربيت از میان میروود و بر شدت نیروی گریز از مرکز دروس افزوده میشود تا بحدی که هر قسمتی از تعلیمات صرف رسیدن به هدف معینی میگردد و هم آهنگی و سازش بین دروس مختلف طوری از میان میروود که شاگرد فرسنگها از هدف اصلی تعليم و تربيت که عبارت از تأمین سعادت و نیکبختی حقیقی كودكان در حال و آینده است دور میشود .

مهمترین مسئله تعليم و تربيت بنا بر این از لحاظ اداری آنست که وحدت بین دروس مختلف طوری تأمین گردد که حتی المقدور از ضایعات ناشی از اصطكاك و تکرار و عدم ارتباط بین دروس مختلف جلوگیری شود .

بهترین راه تأمین وحدت دروس مختلف آنست که هر يك از آنها را بزندگی متصل کنیم لکن این نکته را نیز باید همواره در نظر داشته باشیم که هر گاه ما تنها مدرسه وزندگی در آنرا مورد توجه قرار دهیم وحدتی که بدست خواهیم آورد بسی ناقص و مصنوعی خواهد بود و اگر ما بخواهیم براستی نتیجه مثبت بگیریم بساید مدرسه را بمنزلۀ جزئی از حیات اجتماعی بپنداریم . بطور کلی ساختمان هر مدرسه خوب چه از لحاظ جغرافیائی و چه از جهات اجتماعی خود مظهر وحدت بین زندگی مدرسی و حیات معمولی است بدینقرار که در پیرامون ساختمان مدرسه باغی واقع است و آن باغ بمزارع اطراف و مزارع هم بخود کشور با تمام عوامل و قوای آن پیوسته است .

از لحاظ شاگردمهمترین عامل اتلاف وقت در مدرسه آنست که کودک تجربیاتی را که در خارج از محیط مدرسه فرا گرفته است نمیتواند آزادانه در خود مدرسه مورد استفاده قرار دهد و در عین حال نمیتواند آنچه را که در مدرسه فرا گرفته است در زندگی روزانه چنانکه باید بکار برد. منظور از جدائی و تفکیک مدرسه از زندگی حقیقی همین است. هنگامیکه شاگرد داخل در مدرسه میشود باید قسمت اعظم آثار و افکار و امیال و فعالیت‌هایی را که در خانه و محیط خارجی حکمفرماست موقتاً از ذهن محو کند و چون مدرسه قادر نیست از این تجربه روزانه کودک استفاده کند برای جلب رغبت وی بموضوع تحصیل ناگزیر است راه دشوار جدیدی پیش گیرد و بانواع و اقسام مختلف علاقه کودک را بدرس تحریک نماید. چند سال پیش که من یکی از مدارس شهر (مولاین) واقع در کرانه میسی‌سی‌پی سرکشی میکردم ناظم مدرسه بمن گفت هر سال عده کثیری از شاگردان را مشاهده میکند که اصلاً باور نمیکند رود میسی‌سی‌پی که وصفش را در کتاب خوانده‌اند همان رود بزرگی است که از نزدیکی خانه آنان عبور میکند. جغرافیائی که امروز در بسیاری از مدارس تدریس میکنند مانند بسیاری از دروس دیگر تنها عبارت از شرح مبهم و نارسای چیزهایی است که شاگرد هر روز می‌بیند و احساس میکند و یا لمس مینماید. وقتی بیاد آوریم که همه ما در روی یک زمین و در میان یک فضا زندگی میکنیم و هر لحظه با متعلقات زمین از قبیل خاک و آب و روشنائی و حرارت سروکار داریم و آنگاه فکر کنیم که تحصیل جغرافیا در مدرسه چگونه صورت می‌گیرد کاملاً بوسعت شکاف موجود بین تجربیات روزانه کودک

از يك طرف و مواد تحصیلی مجزائی كه در مدرسه تدریس میشود از طرف دیگر پی میبریم . این يك نمونه از مواردی بود كه مصنوعی بودن محیط مدرسه و طرز تعلیم و تربیت ما را نشان میدهد . از این قبیل موارد فراوان است .

اگرچه باید بین محیط مدرسه و محیط زندگی حقیقی و فعالیت های مثبت آن همواره ارتباط موجود باشد با اینهمه نباید چنین پنداشت كه مدرسه باید بكوذك حرفه و كار معینی بیاموزد بلکه باید بین زندگی روزمره كودك و محیط خارج يك ارتباط دائمی برقرار باشد و بر مدرسه است كه این ارتباط را روشن و آزادتر كند و بوسیله دروس مخصوص مانند جغرافیای تجارتی و ریاضیات و دفترداری این ارتباط را در ذهن كودك تصریح كند و مداومت آنرا تضمین نماید .

بسیاری از دروس است كه امروز بهیچ روی بسدرد شاگردان نمیخورد و با اینهمه با هزاران زحمت شاگردان را بفرا گرفتن آنها مجبور میکنند . مثلاً در حدود قرن شانزدهم هنگامیكه بازرگانی بین امریکا و سیاه پوستان توسعه كامل یافت يك نوع شركت اختراع گردید كه امروز بكلی منسوخ گردیده است . بدینقرار كه یك نفر میگفت من مبلغ معینی را برای مدت شش ماه بشركت میگذارم و دومی همان مبلغ را برای مدت دو سال و سومی مبلغ دیگری را برای مدت نا محدود دیگری برای انجام معاملات بزرگ بازرگانی بشركت می گذاشتند . این نوع شركت قریب دو یست سال است كه بكلی متروك گردیده و بجای آن شركت سهامی اختراع شده است با اینهمه هنوز محاسبات مربوط باین شركتهای منسوخ چند فصل از كتابهای ریاضیات را اشغال کرده است و

استدلال ناشرین این کتابها آنست که هر گاه امطالب کتابهای آنها کامل نباشد خریدار پیدا نمیکند.

از این قبیل مواد که هیچ نتیجه‌ای بر تدریس آنها مترتب نیست فراوان است. شاگردان دوازده و سیزده ساله ناگزیر بنرا گرفتن اصول محاسبه سود و زیان کهنه‌ای هستند که چند قرن پیش بانکداران از آنها صرف نظر کرده‌اند و هنگامیکه کسی ایراد بگیرد که این طرز محاسبه بچه درد کودک میخورد فوراً جواب میدهند که در تقویت نیروی انضباط فکری اثر فراوان دارد و حال آنکه بموارد حقیقی ارتباط بیشماری که باید بین کودک و محیط بازرگانی موجود باشد هیچ توجهی نمیشود. امروز تنها عده معدودی از مریبان روشنفکر میدانند که کودک باید حسابداری و جغرافیا را تنها از لحاظ ارتباط آنها با محیط تحصیل کند و نه اینکه این دروس بعنوان دروس و علوم جدا گانه‌ای بشاگرد تدریس گردد. کمتر از آموزگاران میدانند که جوانان باید امور بانک را تنها از لحاظ يك عامل اساسی در زندگی نوین مطالعه کنند و مشاهده نمایند که کار بانک چیست و وظیفه خود را چگونه انجام میدهد و تنها در این موقع است که ریاضیات و محاسبات ارزش پیدا میکند و نه آنکه کتاب‌های حساب را مملو از مثالهای بیشمار در باره تسهیم به نسبت و مرابحه و غیره نمود که هیچ نتیجه‌ای جز اتلاف وقت کودک و خرد کردن مغز او ندارد.

راجع بلزوم ارتباط بین درجات مختلف تحصیل لزوم به تطویل کلام نیست فقط یادآور میشوم که هر گاه ارتباط آزادانه و دائمی بین مدارس ابتدائی و متوسطه و عالی موجود نباشد محال است بتوان از

تعلیم و تربیت نتیجه مطلوب بدست آورد. متأسفانه امروز این ارتباط بین مدارس مختلف ما وجود ندارد و چه بسا موادی در مدارس پائین تر تدریس میگردد که در مدارس بالاتر کمترین اشاره و توجهی به آنها نمیشود و پس از مدت خیلی آثار آن از ذهن شاگرد محو میشود و هیچ نتیجه ای جز اتلاف وقت ندارد. بنابراین باید همیشه مراقب بود که بین درجات مختلف تحصیلی ارتباط کامل و مطلوبی برقرار باشد. دانشگاه اصولاً تنها محل تحقیق و مطالعه و اکتشاف است که شامل کتابخانه و موزه میباشد و بهترین منابع و محصول تجارب گذشته بشر در آن جمع آوری شده و نگاهداری میشود. این روح اکتشاف و مطالعه که در دانشگاه موجود است در دبستان و دبیرستان نیز باید کاملاً حکمفرما باشد. شاگرد باید معنی و اهمیت موضوعهای درس را دریابد و آنچه که افق معلومات وی را وسیعتر میکند کاملاً تشخیص دهد و نه آنکه وقت خویش را صرف فرا گرفتن موضوعهای بی اساس نماید. شاگرد باید با حقایق مطلق که بدرد زندگي میخورد آشنا شود و نه آنکه مغر خود را با مطالعه موضوعهایی که تنها يك قرن پیش مفید بوده و یا آنکه مطابق میل و ذوق يك آموزگار کج سلیقه تدریس میشود بیش از پیش خسته کند. بدیهی است نیل باین منظور تنها موقعی میسر میگردد که عالیترین مرکز تعلیم و تربیت که در آن مرقی ترین اصول آموزش و پرورش تدریس میگردد کاملاً با مدارس پائین تر که اصول ابتدائی تعلیم و تربیت در آنها حکمفرماست کاملاً مربوط گردد.

تمام هم اولیای امور مدارس در صورتیکه پای بند نیک بختی شاگردان باشند باید مصروف تأمین ارتباط بین محیط مدرسه و محیط

زندگی عادی گردد. هدف کارهای دستی در مدارس کشورهای متمدن تربیت متخصص و یا تعلیم حرفه‌هایی مانند آشپزی و خیاطی و نجاری و بنائی نیست بلکه از لحاظ اجتماعی هدف تعلیم این کارهای عملی نشان دادن ارتباط مدرسه با زندگی خارج و از لحاظ انفرادی ارضاء غرایز ذاتی کودک از قبیل کار کردن و ابراز استعدادهای فطری و میل با انجام دادن کار و استفاده از قوای خالق روح اوست و اهمیت بزرگ بیشتر این کارها در آنست که بین جنبه انفرادی و اجتماعی حیات کودک موازنه قابل ستایشی ایجاد میکند کودک میتواند آنچه را که در خانه فرا گرفته است در مدرسه بکار بندد و آنچه را که در مدرسه آموخته است در خانه بموقع اجرا گذارد. همین ارتباط مهم است که در خارج کردن مدرسه از حال انزوا بزرگترین نقش را بازی میکند.

تعلیم و تربیت هنگامی بمجرای حقیقی خود می‌افتد که کودک با آزمایش‌های نوینی که در خانه کرده است قدم در صحن مدرسه نهد و هر بار که از مدرسه خارج میشود فکر و یا ابتکار تازه‌ای همراه داشته باشد که بیدارنگ آنرا در خانه مورد استفاده و آزمایش قرار دهد. متأسفانه هنوز هم در این قرن طلایی تمدن، بسیاری از شاگردان معمولاً با يك بدن سالم ولی يك ذهن آشفته و غیرروشن داخل در مدرسه میشوند و شاید هم اصلاً مغز خود را همراه خویش بمدرسه نمی‌آورند. زیرا در مدرسه محیطی که درخور ادامه زندگی طبیعی مغزو تأمین پرورش آن باشد وجود ندارد. البته اگر مغز آدمی طوری ساخته شده بود که بدانشتن چیزهای مبهم و انباشتن معلومات غیرروشن رغبت و علاقه‌ای داشت ممکن بود گفت شاگرد هنگام ورود بمدرسه مغز خود را نیز از

خانه همراه می‌آورد. لکن مغز آدمی تنها بچیزهای صریح و روشن و قابل ادراك علاقه دارد و مادام که این چیزهای صریح بحد و فور در آموزشگاه یافت نشود و محیط آن ازهر حیث برای مغز کودک قابل ادراك نباشد شاگرد نمیتواند مغز خویش را همراه بدن بمدرسه بیاورد. هنگامی ما میتوانیم باصول تعلیم و تربیت خویش ببالیم که درپرتو اجرای آن شاگرد با تمام بدن و مغز خویش داخل مدرسه شود و با مغزی صریح تر و غنی تر و بدنی سالم تر و نیرومندتر مدرسه را ترك گوید.

آموزگاری که درست بفلسفه تعلیم و تربیت پی برده و لزوم ارتباط مدرسه را با زندگی معمولی کاملاً احساس کرده باشد همیشه سعی میکند که ارتباط هر درسی را با زندگی محسوس روشن کند. ممکن است آشپزی را طوری آموخت که هیچ ارتباطی با زندگی معمول و مباحث مختلف علم جغرافیا نداشته باشد و شاید هم تاکنون همین طرز آموزش معمول بوده و باین روابط هیچ اشاره ای نشده است. با اینهمه گمان نمی کنم کسی در این حقیقت تردید داشته باشد که تمام موادی که وارد آشپزخانه میشود از نقاط مختلف کشور بدست می آید و قسمت اعظم آن در زمین میروید و از آب تغذیه میکند و نور در آن تأثیر فراوان دارد و بطور کلی محیط اقسام مختلف در آن مؤثر میباشد. کودک در پرتو این ارتباط بتدریج از محیط تنگ باغ مدرسه یا خانه خارج شده و طبعاً بمطالعه علوم رغبت کامل پیدا میکند و پیوسته از خود میپرسد چرا این نباتات میرویند؟ شرط لازم برای نمو آنها چیست؟ ارتباط آنها با زمین چه میباشد؟ آب و هوای مختلف چه تأثیری در

رشد آنها دارد؟ همه میدانیم که گیاه شناسی مثلاً سابقاً فقط عبارت از جمع آوری گل‌های زیبا و متنوع و فشردن و طبقه‌بندی کردن و انتخاب نامی برای برگ‌های مختلف و انواع و اقسام طبقات گل و نباتات بود. عبارت دیگر گیاه‌شناسی عبارت از مطالعه در نباتات بدون کمترین اشاره بزمین و کشور و چگونگی رشد و نمو آنها بود و حال آنکه در کشورهای که در تعلیم و تربیت پیشرفت لازم کرده‌اند گیاه شناسی امروز نباتات را با توجه بمحیط طبیعی و چگونگی استفاده از آنها نه تنها از لحاظ خوراك بلکه از جهات کلیه موارد تأثیر آنها در زندگی اجتماعی انسان مطالعه میکند. آشپزی در عین حال که کار بسیار مفیدی است ممکن است تبدیل به طبیعی‌ترین وسیله برای تحریک شاگرد بمطالعه شیمی گردد و کودک را وادار به کشفیاتی نماید که بیش از پیش به تجربه روزانه‌اش کمک نماید. يك بار از خانم تحصیل کرده‌ای شنیدم که میگفت در حیرت است چگونه میتوان بکودکان خردسال علم آموخت زیرا نمیتواند درك کند کودکان خردسال معنی اتم و مولکول را چگونه میفهمند؟ این خانم در حقیقت از آنجا که نمیتوانست بفهمد چگونه چیزهای فوق‌العاده مبهم را میتوان بطور مستقل از تجربیات روزانه شاگرد باو آموخت نمیتوانست درك کند که چگونه میتوان موفق بآموختن علم بشاگردان خردسال شد. شاید اظهار این خانم بنظرماند کی تمسخر آمیز جلوه کند. با اینهمه باید اعتراف کنیم که او در این اظهار تنها نیست بلکه قسمت اعظم آموزگاران نیز با وی در این گفته همداستانند. هر آموزگاری باید بداند هر علمی به علوم دیگر ارتباط دارد چنانچه ارتباط نجاری و کارگاههای نساجی با دنیای

خارج کاملاً عیان و مشهود است بدینقرار که از طرفی با کشور که منبع تأمین مواد اولیه است و از طرف دیگر با فیزیک که علم استفاده از نیرو است ارتباط کامل دارند و گذشته از این از لحاظ معماری و تزئین نیز با هنر مربوط میباشند و همچنین با دانشگاه و آزمایشگاه هم ارتباط دارند. شاید هیچ چیز مانند اطاق مطالعه در آموزشگاه برای دانش-آموزان مفید نباشد. اطاق مطالعه محلی است که کودکان تجربیات و اشکالات و سؤالات و نکات جالب توجهی که یافته‌اند در آنجا مورد مطالعه قرار میدهند و از انوار نوینی که از تجربیات دیگران میتابد بهره‌مند میگردند و از خرمن عقل و تجربه جهانیان از آغاز خلقت تا کنون که در کتابخانه انباشته شده است خوشه‌های چینند. ارتباط بین نظر و عمل عبارت از آنست که نه تنها کودک کاری انجام دهد بلکه معنی کار خود را نیز درک کند و هم از آغاز کار پرتوی از نیروی فکری بر کارش تابیده و اهمیت آنرا روشن کند و درعین حال به چشم مشاهده نماید که هر اندیشه‌ای بطور مستقیم یا غیر مستقیم در زندگی آدمی مؤثر است.

در اینجا میتوان ضمناً از اهمیت حقیقی کتاب و مطالعه در تعلیم و تربیت آگاهی یافت. بدین معنی که بطور محسوس ادراک میکنیم هر گاه کتاب را جانشین تجربه نمائیم از هدف اصلی تعلیم و تربیت دور میشویم ولی درعین حال باید اذعان کنیم که کتاب برای کمک بتجربه نهایت ضرورت را دارد. يك آموزشگاه ایده آل همواره مرکز فعالیت و عمل و تجربه است. در گوشه‌ای آزمایشگاهها و در گوشه دیگر هنر گاهها جلب توجه میکند. مسائل شیمیائی و فیزیکی که در آشپزخانه

و کارگاه پیش می‌آید در آزمایشگاه بمورد عمل و تجربه گذاشته میشود و لاینقطع فرصتهائی برای توسعه معلومات و تصریح اندیشه های کودک پیدا میشود. مثلاً چندی پیش دسته‌ای از شاگردان قدیمی تر که بافندگی علمی فرامیگرفتند و کار آنها مستلزم استعمال چرخ پیچ بود دیا گرام جهات قوا در چرخهای مختلف و نسبت سرعت بین چرخهای گوناگون را بمورد آزمایش گذاشتند.

همچنین نباتاتی که از طرف شاگردان در آشپزی بکار برده میشود ممکن است توجه و علاقه کودک را بگیاه شناسی جلب کند و کودک را تحریک نماید که شخصاً بمطالعه گیاه شناسی بپردازد. در یکی از مدارس (بستن) دروس عملی کودکان چندین ماه متوالی اختصاص بچگونگی رشد و پرورش پنبه یافته بود زیرا هر روز سؤالی تازه و موضوعی بدیع پیش می‌آمد. ما امیدواریم عین همین طرز تدریس در مورد کلیه نباتات دیگر که در بافندگی مورد استفاده قرار میگیرند پیش بیاید و نیز امیدوارم این مثالها ارتباط بین آزمایشگاه و سایر قسمتهای مدرسه را روشن کند.

نقاشی و موسیقی و رسم و بطور کلی هر يك از صنایع ظریفه مظهر عالی ترین و زیباترین و کاملترین نوع يك کار است. من عقیده دارم هر کسی که صنایع ظریفه را بنظر خیلی شاعرانه و ادبی ننگرد تصدیق خواهد کرد که آثار ظریف نوع کامل کاریك صنعتگر است و آثار ظریف دوره رنسانس بیشتر از آنجهت جنبه جاودانی و عظمت خاص یافت که از کارهای دستی روزانه زندگی سرچشمه گرفت و در يك محیط جدا از زندگی معمول بشر پدید نیامد. مدرسه باید این ارتباط را همیشه

در نظر بگیرد. البته نباید هنرهای زیبا را تنها بدیده حرفه‌های معمولی نگریست لکن ضمناً اگر تصور کنیم هنرهای زیبا جدا از صنایع معمولی و یکنوع خاصی از صنعت است که تعلیم آن بهمه کس میسر نیست يك جنبه اجباری و تصنعی بخود میگیرد. من نمیگویم که کلیه صنایع ظریفه را باید جزء جزء بکارهای دیگر مدرسه ارتباط داد لکن عقیده دارم که هرگاه بین هنرهای زیبا و سایر کارهای مدرسه ارتباطی موجود باشد بیش از پیش بر ارزش و قیمت هنرهای زیبا افزوده میشود. البته بوجود آوردن هر اثر ظریفی مستلزم آنستکه از اعضای فیزیکی خود مانند چشم و گوش و دست و صدا استفاده کنیم لکن این اثر ظریف تنها محصول ابراز فعالیت برخی از اعضای بدن نیست بلکه بوجود آوردن آن ضمناً مستلزم داشتن فکرويك استعداد داداد برای تجسم معنویات است. در عین حال نمیتوان گفت که يك اثر ظریف عبارت از مخلوق چند اندیشه یا عقیده زیبا است بلکه در حقیقت اتحاد زنده‌ای بین فکرو وسیله ابراز استعداد های ذاتی است. بنا بر این میتوان گفت که دريك مدرسه ایده آل هنرهای زیبا و آثار ظریف در حقیقت همان آثاری است که در کارگاه بدست میآید منتهی بر اثر توجه و مطالعه زیبایی و ظرافت بیشتری حاصل میکند.

برای روشن کردن این موضوع کارگاه نساجی را مثال میآوریم: البته منظور کارگاه نساجی مدارس نمونه‌ای است که خوشبختانه امروز بر عده آنها فوق العاده افزوده شده و در آینده نزدیکی باید در سرتاسر جهان جانشین مدارس ناقص کنونی گردد. این کارگاه نساجی عبارت از محلی است که در آن شاگردان بدوختن و بافتن و نساجی اشتغال

دارند. در این کار گاه کودکان مستقیماً با مواد مختلف مانند ابریشم و پنبه و کتف و پشم تماس حاصل میکنند و خواهی نخواهی در باره این مواد اطلاعات لازم بدست میآورند و از منبع و تاریخ پیدایش و چگونگی پیشرفت انواع و اقسام ماشین آلاتی که با آن مواد خام را تبدیل بمنسوجات میکنند و موارد استعمال آنها کاملاً آگاه میشوند و از لحاظ نظری و عملی نیز بنظم و انضباط فکری خوی میگیرند. گذشته از این در کار گاه کودکان با هنرهای زیبا نیز که نوع کامل و بی نظیر کار آنهاست آشنا میشوند بدینقرار که از طرفی چون از اهمیت علمی و تاریخی کار خود آگاه شدند بتدریج با چگونگی تبدیل فکر بعمل و ریختن افکار زیبا در قالب آثار جاودان آشنا میشوند و از طرف دیگر با اهتمام در ایجاد نوع کامل و بی نقص کار کم کم بفکر ایجاد آثار ظریف میافتنند. در یک مدرسه ایده آل باید وسائل زیر حتماً وجود داشته باشد: نخست یک موزه صنعتی که نمونه مواد اولیه مختلف و چگونگی تغییر و تبدیل آنها و همچنین ساده ترین ابزار تا پیچیده ترین ماشین آلاتی را که برای کار کردن با این مواد ساخته شده است نشان دهد. دوم یک مجموعه عکس و نقاشی هایی که منبع و محل پیدایش این مواد را نشان دهد. این مجموعه در حقیقت طرز پیدایش و تحول هنر و علم و صنعت بشر را برای کودکان مجسم میسازد. سوم نمونه های کاملترین نوع نساجی مانند منسوجات ایتالیائی و فرانسوی و ژاپنی و شرقی و غیره. چهارم اشیائی که رنگ های مختلف پارچه و چگونگی تحول و پیشرفت آنها را نشان دهد. ادبیات نیز از لحاظ مشخص کردن صنایع مهم جهان در تقویت و توسعه روح هنر پرستی کودکان اثر فراوان دارد مثلاً پندلوف

در ادیسه از لحاظ اینکه يك مرحله صنعتی زندگی اجتماعی را مجسم میکند دارای اهمیت فراوان در پرورش روح هنرپرستی کودکان میباشد. از دوره همرتا امروز داستانهای بیشمارى راجع بآثار ظریف و هنرهای زیبا از كلك هنرمندان تراوش کرده است كه نقل آنها در تقویت روح هنرجوئی شاگردان بی تأثیر نیست. از موسیقی نیز استفاده فراوان میتوان كرد و از ترانه های بیشمارى كه شعرا و موسیقی دانهای بزرگ در باره چرخ نساجی و سایر مظاهر هنرهای زیبا سروده اند مدد زیاد میتوان گرفت خود كارگاه نیز باید مزین بتصویرهای زیبا باشد كه تحول تاریخی صنعت و چگونگی تبدیل آنرا به هنرهای زیبا و آثار جاودان در برابر دیدگان كودك مجسم سازد.

بدین طریق من سعی كردم این نکته را روشن كنم كه چگونه میتوان مدرسه را بازندگی ارتباط داد تا كودك كلیه تجربیاتی را كه در محیط خانواده بدست آورده است در مدرسه بمورد استفاده گذارد و در عوض آنچه را كه در مدرسه می آموزد در زندگی روزانه بكار برد و در نتیجه آن آموزشگاه تبدیل بیک مجموعه متجانس و زنده گردد.

هرگاه ما همیشه اصل تشبیه مدرسه را با اجتماع در نظر داشته باشیم تفكیک دروس و جدائی قسمتهای مختلف مدرسه از میان میرود و كلیه تجربیات كودك دارای جنبه های جغرافیائی و هنری و ادبی و علمی و تاریخی میگردد. همه دروس مربوط بیک نوع زمین و يك نوع زندگی میشود و ما دیگر در دنیاهاى مختلفى كه يكی از آنها دارای جنبه جغرافیائی و دیگری واجد جنبه فیزیكى و سومى دارای جنبه تاریخی

باشد بسر نخواهیم برد و دیگر نخواهیم توانست بتنهایی دریکی از این کرات زندگی کنیم و این حقیقت همواره در نظر ما مجسم خواهد بود که ما در جهانی زندگی می کنیم که همه چیز آن بهم مربوط است و کلیه دروس ناشی از ارتباط بین اجزای آنست. هنگامیکه کودک دائماً مواجه با ارتباط صریح قسمتهای مجزای این جهان واجد باشد بطور مسلم ارتباط دروسش بطور طبیعی تأمین میگردد و دیگر مسئله ارتباط دروس وجود خارجی نخواهد داشت و آموزگار ناگزیر نخواهد بود بکلیه وسائلی که در اختیار دارد متشبهت گردد تا اندکی ریاضیات را با درس تاریخ مخلوط کند یا ارتباط درسی را بادرسی دیگر در مقابل چشم کودک مجسم سازد. مدرسه را با زندگی ارتباط دهید فوراً ملاحظه خواهید کرد که چگونه همه دروس خود بخود بهم مربوط میگرددند.

گذشته از این هر گاه مدرسه بصورت مجموعه واحدی بازندگی مربوط گردد هدفها و ایده آلهای مختلف آن از قبیل تربیت و نظم و تحصیل دیگر اختلاف زیادی نخواهد داشت و برای رسیدن بهر کدام از آنها ما ناگزیر بتدریس درس جداگانه ای نخواهیم بود بلکه در اینصورت هدف اساسی مدرسه عبارت از پرورش توانائی و شایستگی کودک برای تطبیق با زندگی اجتماعی و خدمت کردن با اجتماع خواهد بود و هدفهای دیگر مانند نظم و انضباط و تربیت و کسب معلومات جزو مراحل مختلف این پرورش در خواهند آمد.

لازم است چند کلمه دیگر در باره ارتباط مدارس ابتدائی و دبیرستانها بادانشگاه بمیان آورم. موضوع اساسی در تعلیم و تربیت

امروزی آنستکه عوامل مختلف آنرا طوری باهم مربوط سازیم که تبدیل بمجموعه واحد زنده ای گردد و با زندگی روزانه ارتباط دائمی و وحدت تزلزل ناپذیر داشته باشد. کلیه دانشسراهای مقدماتی باید نمونه ای برای تأمین این وحدت گردد و ارتباط بین کاریک کودک چهار ساله را با کاریک دانشجوی دانشگاه تأمین نماید. البته تا کنون دانشگاهها در این راه قدمهای برجسته برداشته اند و سعی کرده اند از افکار و پیشنهادها و تجربیات دانشجویان دبیرستانها که برای ادامه تحصیل بدانشگاه داخل میشوند حتی المقدور استفاده نمایند لکن این اقدامات هنوز کافی نیست بلکه باید کاری کرد که وحدت عوامل مختلف تعلیم و تربیت بطور کامل تأمین گردد و آن سدهائی که تعلیم و تربیت کودکان را از آموزش و پرورش بزرگسالان جدا میکند بکلی درهم شکسته شود و تعلیمات ابتدائی و عالی یکسان گردد بطوریکه هر چشمی ببیند که تعلیمات ابتدائی و عالی مجزائی وجود ندارد بلکه فقط تعلیم و تربیت وجود دارد.

البته امروز در بسیاری از کشورهای جهان و مخصوصاً در امریکا میکوشند علوم نظری را با عمل توأم کنند و در این راه نیز پیشرفتهای شایان حاصل شده است لکن بنظر من این پیشرفت بسی ناچیز است زیرا هنوز در اکثر کشورهای جهان مدارس برای تعلیم و تربیت کودکان بعوض آنکه متشبه بعمل و تجربه گردند بتدریس علوم نظری و قرائت و کتاب متوسل میگرددند. آنچه که در امریکا در این خصوص پیشرفت حاصل شده است هنوز کم است و باید کاری کرد که آموزشگاه و دبیرستان و دانشکده بیش از پیش بهم مربوط گردند و وحدت آنها کاملاً تأمین

شود. دانشگاه باید برای کشف طریق صحیح تعلیم و تربیت و تدریس علوم سودمند و پیرارزش کلیه منابع خویش را با اختیار آموزشگاه بگذارد و آموزشگاه نیز در عوض تبدیل بیک آزمایشگاه گردد که دانشجویان عموماً و دانشجویان علوم تربیتی خصوصاً اصول و افکار خود را در آنجا بمورد عمل و آزمایش گذارند و آزادانه به بحث و انتقاد پردازند و حقایق نوینی کشف کنند. ما باید کاری کنیم که چگونگی ارتباط بین آموزشگاه و دانشکده نمونه‌ای برای تجسم وحدت تعلیم و تربیت باشد.

البته راجع بمضرات افراط در پرداختن به تجربه بمایاد ایراد میگیرند چنانکه شنیدم روزی یکی از آموزگاران پس از سرکشی بمدرسه عملی ما چنین ایراد گرفته بود: البته باید تصدیق کنید که آموزشگاه شما يك مدرسه تجربی است و شاگردان شما در محیطی غیر از محیط شاگردان ما تربیت میشوند البته این اعتراض وارد است که تجربه‌ای که بدرد دسته‌ای از شاگردان میخورد برای دسته‌ای دیگر هیچ فایده ندارد و یا لااقل يك دسته از شاگردان باندازه دسته دیگر احتیاج بتجربه زیاد ندارند و گذشته از این تجربه مستلزم داشتن وسائل و فراغت و آزادی کامل است و آزمایش کنندگان باید تمام منابع لازم برای آزمایش را در اختیار داشته باشند و در عین حال در راه پیشرفت کار آنها هیچ مانع و اشکالی وجود نداشته باشد چنانکه امروز کلیه مؤسسات بازرگانی و صنعتی مهم و کارخانه‌ها و کارگاهها دارای آزمایشگاه‌های مکمل و منابع لازم و کافی برای آزمایش میباشند با اینهمه این نکته را نباید فراموش کرد که آزمایشگاه تنها جنبه

تجارتی و انتفاعی ندارد و هدف اساسی آن افزایش سود تجارتي يك مؤسسه بازرگانی نیست بلکه بین آزمایش کردن از لحاظ تجارتي و كشف و آزمایش يك حقيقت نوین و يا يك طريق جديد بمنظور بكار بردن آن در محیط وسیع تر و برای جماعات بیشتر فرق فراوان است و آنچه که در تعلیم و تربیت بیش از هر چیز دیگر ارزش دارد و مدار تمدن دنیا را تشکیل میدهد كشف حقایق جدید است . البته نباید چنین پنداشت که همه آموزشگاههای عملی و تجربی باید يك نوع باشد بلکه منظور اصلی آنست که وحدت قسمتهای مختلف مدرسه و ارتباط عوامل مؤثر در تعلیم و تربیت باید از هر حیث تأمین گردد و برای نیل باین هدف نیز باید حتی المقدور مدرسه را بزندگی حقیقی مربوط ساخت .

روانشناسی تعلیمات ابتدائی

نکته‌ای که بیش از هر موضوع دیگر مورد علاقه و توجه اولیای شاگردان است آنست که بدانند مدرسه از لحاظ نتیجه‌ای که برای کودک دارد تاچه اندازه مفید است زیرا آنان پسران و دختران خویش را برای بدست آوردن نتایج شخصی و رسیدن به هدفهای خصوصی روانه مدرسه میکنند و چندان عنایتی با اصول تعلیم و تربیت و مجاهدتی که باید برای اصلاح آن بکار رود ندارند . مردی که بدیدن يك مدرسه میرود پیشرفت مدرسه و ارزش تعلیم و تربیت را با توجه بمشهودات خویش قیاس میکند و وقت آنرا ندارد که هدف‌های عالی مدرسه را مورد توجه قرار دهد و بارتباط تعلیم و تربیت با مسائل اساسی زندگی که مدرسه مورد توجه قرار داده است عنایت نماید . هر مدرسه‌ای که بخواهد اعتماد اولیای شاگردان را نسبت بخود حفظ کند و مانع آن گردد که شاگردانش دسته دسته مدرسه را ترك و بمدرسه دیگری که ظاهراً فریبنده تر است انتقال یا بند این نکته را باید همیشه در نظر داشته باشد .

با اینهمه نباید فراموش کرد که بین مدارس معمولی و مدارس

نمونه که تحت نظر دانشگاهها برای اصلاح اصول تعلیم و تربیت اداره میشود فرق فراوان است. از لحاظ دانشگاه مهمترین جنبه کاریك مدرسه نمونه جنبه علمی آن یعنی سهمی است که در پیشرفت و اصلاح اصول آموزش و پرورش دارا میباشد. تربیت یکعده شاگرد چندان دلیل موجهی نیست که دانشگاه را از پیروی مقررات معمول خویش یعنی تنها موافقت با دخول فارغ التحصیلان دوره متوسط در دانشگاه چشم پوشد و ایجاد يك آموزشگاه را در دانشگاه اجازه دهد لکن هدف عالی تحقیقات علمی یعنی در حقیقت ایجاد يك نوع آزمایشگاه تعلیم و تربیت دلیل موجهی برای دانشگاه در دائر کردن يك مدرسه ابتدائی در محیط دانشگاه میباشد. چنین مدرسه ای عبارت از آزمایشگاه روانشناسی عملی است که در آن تجلیات روح کودک بتدریج که بمنصه ظهور میرسد مورد مطالعه قرار میگیرد و آزمایش کنندگان پیوسته در تکاپوی عوامل و موجباتی هستند که پرورش طبیعی کودک را تسهیل نماید.

این مدرسه يك دانشسرای مقدماتی و یا سازمانی برای تربیت معلم و یا يك مدرسه نمونه بتمام معنی نیست و نیز هدف آن اثبات اصول یا افکار تربیتی مختلف نمیباشد بلکه مقصود آن مطالعه در تعلیم و تربیت کودکان با توجه با اصول مسلمی است که روانشناسی نوین کشف کرده است. بنا بر این دامنه کار این مدرسه فوق العاده وسیع است. این مدرسه باید تعلیم و تربیت را نظراً و عملاً مورد توجه قرار دهد و محیطی بوجود آورد که در آن استعداد های ذاتی کودک بدون هیچ مانعی ابراز گردد و برای حل اشکالاتی که در راه این پیشرفت حاصل میگردد

راهی بیابد .

از لحاظ عملی این آزمایشگاه تعلیم و تربیت باید يك رشته دروس عملی که مطابق با مراحل طبیعی رشد و پرورش کودک و مؤید استعداد و شایستگی و تجربه وی باشد پیدا کند . وظیفه این آزمایشگاه آنست که نوع و نسبت و چگونگی موضوعهائی را که درخور احتیاجات حقیقی و توانائی کودک در دوره معینی است مشخص سازد و نیز معلوم کند که موضوع درس را چگونه باید بکودک آموخت که کاملاً جنبه طبیعی داشته باشد و جزئی از زندگی ویرا تشکیل دهد . ما نمیتوانیم برای اطلاعات و یا مجهولات خویش در جهان تعلیم و تربیت حدی قائل شویم و هیچ دانشمندی از لحاظ علمی درباره عوامل روانشناسی سالهای مختلف زندگی کودک اطلاعات قطعی ندارد و این ادعا که بهترین موضوع درس برای سال معین دوره تحصیلی کودک یافت شده است ادعای بیموردی است زیرا موضوع درس هر قدر هم خوب باشد از آن بهتر نیز میتوان یافت . ایجاد يك آزمایشگاه تربیتی برای پی بردن بر موز تعلیم و تربیت کافی نیست بلکه بیشتر با اتکاء بمعلومات پیشین است که ما میتوانیم معلومات جدیدی بدست آوریم . مهمترین نتیجه تجربی آنست که عقاید شخصی ما را در ذهن استوار و ایمان ما را بحقایق محکمتر میکند . نکته اساسی آنست که آزادی شاگردان برای تحقیق و اکتشاف کاملاً تأمین گردد و زمینه عمل کردن دروس نظری کاملاً فراهم شود و از اتکاء بمعلومات قشری و افکاری که نسل به نسل بانسان انتقال یافته است جلوگیری شود . تنها در این مورد است که مدارس نمونه تبدیل بیک آزمایشگاه حقیقی در دنیای تعلیم و تربیت

خواهد شد.

اکنون باید دید که تعلیم و تربیت نوین چه اصولی را از روانشناسی کسب کرده است؟ اصول آموزش و پرورش جدید تا چه اندازه به روانشناسی تطبیق میشود؟ این نکته را تنها با مقایسه روانشناسی نوین و ارتباط مستقیم آن با تعلیم و تربیت و روانشناسی قدیم نیک میتوان دریافت. این مقایسه از سه لحاظ درخور توجه است. در گذشته روانشناسی ذهن را بمنزله یک عامل مستقل و شخصی تلقی میکرد که با عوامل بیرونی تماس و ارتباط مستقیم داشت و تنها مسئلهای که روانشناسی میبایستی حل کند آن بود که تعیین نماید ذهن و دنیای خارج از چه راههایی یکدیگر را تحت تأثیر قرار میدهند. معنی این عقیده آن بود که در حقیقت در جهان ذهن مستقلی وجود دارد که عوامل مختلف در آن مؤثر است و حال آنکه امروز روانشناسی ذهن را بمنزله یکی از عوامل زندگی اجتماعی تلقی میکند که خودش بتنهایی قادر بانجام کار و یا پرورش نیست بلکه پیوسته تحت تأثیر و تحریک عوامل اجتماعی قرار دارد و تنها از قوای اجتماعی تغذیه میکند و پرورش مییابد. اصل وراثت مبنی بر آنست که نیروی فکری و جسمانی افراد میراث نژاد است که از اجداد بما انتقال مییابد. اصل تحول مبنی بر این عقیده است که ذهن را نمیتوان بمنزله یک عامل شخصی و انحصاری دانست بلکه ذهن مظهر رنج و کوشش و فکر بشر است و محیطی که در آن پرورش مییابد هم جسمانی و هم اجتماعی است و شاید بتوان گفت عوامل اجتماعی بیش از عوامل جسمانی در پرورش آن تأثیر دارد و اختلاف بین بربریت و تمدن بسته به چگونگی طبیعتی نیست که هر ملتی اعم از وحشی یا

متمدن با آن مواجه می‌گردد بلکه بیشتر بسته به وراثت اجتماعی و محیط اجتماعی است.

مطالعات دقیق در زندگی کودک اثبات کرده است که آنچه ذهن از لحاظ اجتماعی از اجداد خویش بارش برده است تنها وقتی در زندگی کودک اثر عمیق می‌بخشد که کودک در محیط اجتماعی مناسبی که در خور ابراز و خودنمایی غرایز اجتماعی باشد قرار گیرد. طبیعت محرکات فیزیکی از قبیل نور و صدا و حرارت و غیره را تأمین میکند لکن اهمیت این عوامل و طرز استفاده از آنها بسته به آنست که محیطی که کودک در آن زندگی میکند چگونه نسبت باین عوامل عکس العمل نشان میدهد. تنها پی بردن بچگونگی تأثیر نور در زندگی کافی نیست بلکه باید با اهمیت آن در فعالیت های اجتماعی پی برد. کودک از راه تقلید و تلقین و علم مستقیم بتأثیر و اهمیت عوامل اجتماعی پی میبرد و در تحت تأثیر همین عوامل است که آنچه را بشر طی قرون متمادی با رنج و زحمات فراوان کسب کرده است کودک در ظرف چند سال تکرار می‌کند.

بطور کلی چه معلم بخواد و چه نخواهد بین آموزش و پرورش و روانشناسی يك نوع هم‌آهنگی بتدریج ایجاد می‌گردد زیرا هر دو متکی بر يك نوع حقایق می‌باشند. از آنجا که ذهن بر اثر تماس مستقیم با جهان رشد و پرورش می‌یابد برای تأمین احتیاجات تعلیم و تربیت باید کودک را مستقیماً با حقایق خارجی که جغرافیا و ریاضیات و دستور زبان و غیره شرح میدهد مربوط ساخت. تا کنون این دروس تنها بعنوان شرح فعالیت های انسان در گذشته تدریس میشد و بهیچ روی

جنبه اجتماعی نداشت و برای وادار ساختن کودک بفعالیت کمترین استمدادی از گزینه اجتماعی وی نمیکردند بلکه آموزگار برای وادار ساختن ذهن کودک بفعالیت پیوسته بوسائل خارجی از قبیل تشویق و تنبیه و خواهش و اندرز متشبه میگردید و حال آنکه تنها يك اشاره بعوامل اجتماعی کافی بود که موضوع درس را کاملاً برای شاگرد روشن سازد. تا کنون کسی درست نمیدانست که منتهای استفاده را از تعلیم و تربیت تنها زمانی میتوان کرد که درس تنها بعنوان يك موضوع خارجی بر کودک عرضه نگردد بلکه روابط مسلم آن با زندگی و اجتماع روشن شود. تا کنون فراموش شده بود که درس برای آنکه در رفتار و خوی کودک اثر قطعی و دائمی داشته باشد باید کاملاً هضم شود و از صورت اطلاعات مبهم و ساده خارج گردد و جزئی از احتیاجات و مقاصد حقیقی کودک را که طبعاً اجتماعی است تشکیل دهد. از لحاظ دیگر روانشناسی پیشین در حقیقت روانشناسی معلومات و ذهن بود و بعاطفه و کوشش زیاد اهمیت نمیداد. روانشناسی سابق از احساسات زیاد بحث میکرد لکن بحركات چندان توجهی نداشت. درباره اینکه افکار چگونه از احساسات و برخی از فعالیت های ذهنی سرچشمه میگیرند بحث فراوان بمیان میآمد لکن بامکان پیدایش افکار از احتیاج آدمی بعمل اشاره ای نمیشد و تأثیر عمل بر رفتار و خوی و طبع يك تأثیر خارجی تلقی میگردید اما حالا بقول ویلیام جیمس عقیده داریم که ذهن یعنی محیط احساسات و افکار ما يك محیط ناتمامی است که از میان فعالیت های متعدد و بفرنج آن نمیتوانستیم این حقیقت را درست تشخیص دهیم که وظیفه اساسی آن رهبری فعالیت های درونی ماست.

در اینجا نیز بین اصول تعلیم و تربیت و روانشناسی خود بخود يك نوع هم آهنگی بوجود می آید. تا چندی پیش تحصیل در مدارس از فعالیت های حقیقی و طبیعی کودک مجزا شده و صورت هدف معینی را پیدا میکرد. اصول و قوانین و اطلاعات مختلف و معینی پایه برنامه های تحصیلی را تشکیل میداد. اختلاف بین تعلیمات نظری و عملی تنها این بود که عده ای میگفتند بهتر است موضوع تحصیل کاملاً صریح و مجسم باشد و حال آنکه دسته ای دیگر از افکار مبهم و اصول کلی و اندیشه های بزرگان یعنی در حقیقت نوشتجات و افکار پیشینیان که در کتابها جمع آوری شده بود طرفداری میکردند اما در هیچ موردی تحصیل و تعلیم و تربیت را با رغبت و مصالح حقیقی کودک وفق نمیدادند. بنابراین اگر بخواهیم اصول روانشناسی را با حقایق زندگی تطبیق دهیم باید دست بیک تغییر اساسی در تعلیم و تربیت بزنیم.

سومین اختلاف روانشناسی جدید و قدیم مربوط بذهن است. توضیح آنکه روانشناسی جدید ذهن را بمنزله يك نیروی قابل رشد و پرورش میداند و حال آنکه روانشناسی قدیم ذهن را قوه ثابتی میپنداشت. روانشناسان قدیم عقیده داشتند که ذهن ذهن است و هیچ تغییری در آن حاصل نمیشود آنها بر آن بودند که ذهن همیشه محیط یکسانی است زیراچه در کودکان و چه در بزرگان ذهن متشکل از استعداد های مشخصی است و تنها فرقی که بین ذهن کودکان و سالمندان وجود دارد آن است که برخی از استعدادها مانند نیروی حافظه زودتر ابراز میشود و حال آنکه سایر استعدادها از قبیل قضاوت و استقراء وقتی ابراز میگردد که کودک پس از مدتی از راه از حفظ کردن و مطالعه افکار دیگران زمینه

را برای بروز این استعدادها فراهم ساخته باشد و تنها اختلاف مهم ذهن کودکان با بزرگان بسته به میزان معلومات آنان است. آنها می گفتند کودک مرد کوچکی است و ذهنش نیز ذهن کوچکی میباشد و از هر لحاظ جز از حیث بزرگی ذهن کودک فرقی با ذهن بزرگان ندارد بلکه دارای استعداد های ساخته و پرداخته از قبیل دقت و حافظه و غیره میباشد. اما امروز ماعقیده داریم که ذهن قابل رشد و پرورش است و بنابراین پیوسته در حال تغییر و تبدیل میباشد و در مراحل مختلف زندگی توانائی و قدرت آن تغییر میکند. البته از لحاظ مداومت زندگی ذهن تغییر نمیکند لکن در هر مرحله از زندگی کلیات و خصوصیات جدا گانه دارد.

در گذشته تحصیل همیشه متکی بر این اصل بود که چون ذهن و استعداد های آن تغییر ناپذیر است موضوع درس کودکان و بزرگسالان نیز باید یکسان باشد منتهی درس کودکان باید اندکی آسانتر باشد نتیجه این تصور آن بود که بین ذهن کودک و بزرگ هیچ فرقی قائل نمیشدند و تنها مقدار تحصیلات را برای کودکان کم و برای بزرگان زیاد میکردند. تمام معلومات بشر را بچند رشته و هر رشته را بچند بخش تقسیم کرده هر بخش را بسال معینی از تحصیل اختصاص میدادند. در تهیه برنامه بهیچ روی بمر احل پرورش ذهن توجهی نمیشد مگر اینکه درس های آسانتر بسالهای اول تحصیل اختصاص مییافت (ها کمان) در باره این برنامه بلحن تمسخر آمیزی چنین میگوید: «گوئی خدا با آموزگاران جغرافیا سر محبت و دوستی داشت که دنیا را پنج قاره تقسیم نمود تا آنها پنج قطعه را درست پنج سال تحصیلی تقسیم کنند».

هر گاه ما پرورش ذهن عقیده داشته باشیم از آنجا که این پرورش مراحل مختلف دارد باید يك تغییر اساسی در اصول تعلیم و تربیت امروزی قائل شویم و مسلم است که انتخاب و طبقه بندی مواد تحصیلی باید با اتکاء بفعالیت ذهن کودک در مراحل مختلف تحصیلی صورت گیرد و نه آنکه معلومات ساخته و پرداخته معینی بزور بمغز کودک فرورود .

البته پیشنهاد اصول نوین تعلیم و تربیت و همچنین انتقاد از وضع کنونی مدارس و تذکر لزوم مبادرت بیک تغییر و تبدیل اساسی در تعلیم و تربیت بسی آسان است لکن اشکال در عملی کردن این اصول و افکار است . باید دید چه مواد و اصولی در يك مرحله معین تحصیلی سودمند و مؤثر خواهد بود؟ در اینجا نیز ما باید مجدداً با آزمایشگاه متوسل شویم زیرا ما نمیتوانیم از پیش خودمان باین پرسشهای بفرنج تعلیم و تربیت پاسخ دهیم . اصول تعلیم و تربیت عادی و قشری نیز بدرند نمیخورد زیرا متکی بر روانشناسی جدا گانه ای است . تفکر و تعقل هم ما را بساحل مقصود هدایت نخواهد کرد زیرا موضوع در اینجا يك موضوع عملی است و تنها با اجتهاد و آزمایش است که میتوان به نتیجه رسید. هر گاه ما از کوشش در راه تجربه کوتاهی کنیم و سخت بسنت و اصول معمول بچسبیم و از تجربه و آزمایش احتراز جوئیم خویشتن را جدا از استقرار اصول منطقی و عقلانی در تعلیم و تربیت محروم میکنیم .

نکاتی که در اینجا بدان اشاره میکنیم مربوط بتحقیقاتی است که تنها در ظرف پنج سال اخیر در راه سوق تعلیم و تربیت بشا هراه حقیقی صورت گرفته و تازه بنتایج مثبت رسیده است . البته این نتایج فعلاً جنبه کوشش های مقدماتی دارد لکن راه را برای پیشرفتهای بیشتر و

در خشانتری بسوی تعلیم و تربیت صحیح در آینده هموار میسازد. ضمناً نباید فراموش کرد که در موارد بیشماری بر اثر اهمال دولت، اشکالات مختلف از قبیل کمی بودجه و نداشتن ساختمان مناسب و یاپول برای پرداخت حقوق مکفی بآموزگاران مانع آن گردیده است که افکار جدید و اصول مثبت تعلیم و تربیت نوین چنانکه باید بمورد اجرا درآید. در حقیقت با افزایش عده مدارس و شاگردان بسیار دشوار است که بدون تسهیلات لازم بتوان بتجربیات جالب توجه در تعلیم و تربیت پرداخت. هیچ جنبه‌ای از آموزش و پرورش مانند جنبه روانشناسی آن حائز اهمیت نیست. مهمترین مشخصات مرحله اول تعلیم و تربیت کودک (مثلاً از سن چهار تا هشت سالگی) عبارت از استفاده از رغبت‌های اجتماعی و ارتباط بین احساسات و افکار و عمل است و مهمترین نکته‌ای که باید مورد توجه قرار داد ایجاد زمینه‌ای برای ابراز رغبت‌ها و استعدادها و تمایلات درونی کودکان است و بنا بر این موضوع درس و تعلیم و تربیت کودک در این سالها باید از صور زندگی خود کودک و محیط اجتماعی پیرامون آن انتخاب گردد. موضوعهائی باید اختیار شود که در پرتو آن کودکان بتوانند بحال اجتماع بوسیله بازی و یا کارهای مختلف و یا تقلید صنایع و نقل داستان و تصویر تخیلات و مکالمه تمرین و آزمایش نمایند. در مرحله اول باید موضوعهائی برای تدریس و تعلیم انتخاب شود که زندگی کودک و زندگی خانوادگی و محیط اطرافش نزدیکتر باشد و سپس دامنه آنها اندکی وسیعتر گردیده و مربوط باشغالات اجتماعی مخصوصاً مسائل مربوط بمناسبات بین شهر و مملکت گردد و بتدریج منتهی به تحولات تاریخی کارهای اساسی زندگی

و مسائل اجتماعی مربوط بآنها شود. این مواد تحصیلی نباید بصورت درس و مواد ساخته‌ای برای آموختن درآید بلکه باید از تجربیات خود کودک و فعالیت‌های شخصی وی مانند بافندگی، آشپزی، نقاشی و نمایش و مکالمه و مباحثه و داستان سرائی و غیره استخراج گردد. این فعالیت‌های خود کودک باید در عین حال بمنزله عوامل مستقیم تعلیم و تربیت تلقی گردد و وسائل ابراز استعدادهای ذاتی کودکان را فراهم کند. این فعالیت‌های ذاتی باید طوری در برنامه مدارس رعایت گردد که ارتباط نزدیک بین دانستن و عمل کردن که از مشخصات اساسی این مرحله از زندگی کودکان است کاملاً محفوظ شود. فلسفه مدرسه در این دوره از زندگی کودک آن نیست که یک محلی مستقل از خانه برای پرورش فکر کودک ایجاد گردد بلکه معنی مدرسه در این مرحله از زندگی کودکان عبارت از مکانی است که در آنجا کودک تجربیاتی را که در خارج از مدرسه اندوخته است بطور مرتب‌تری تجدید نموده و آنها را روشن و کاملتر کند.

در مرحله دوم تعلیم و تربیت که تقریباً از سن هشت یا نه سالگی آغاز می‌گردد و در سن یازده یا دوازده سالگی ختم می‌شود هدف تعلیم و تربیت آنست که کودک را در تشخیص تغییراتی که بر اثر تقویت حواس و تجربیات مرحله اول در ذهنش حاصل شده است کمک نماید و میل ویرا در رسیدن به نتایج مثبت‌تر ارضاء کند و وسائل نیل ب نتیجه را با و ارائه دهد. بدیهی است هنگامیکه کودک هدفهای مشخص تر و صریح‌تری در خارج تشخیص داد و وقتش متوجه نیل بآن هدفها گردید تنها ابراز فعالیت ذاتی میل او را ارضاء نمی‌کند بلکه ذاتاً باید احساس کند که کار

مفیدی انجام میدهد و برای رسیدن به هدف معینی تلاش میکند. بنا بر این شناختن اصول عمل یعنی وسایل مقتضی برای بدست آوردن نتایج اساسی و تعلیم طرز بهترین استفاده از این نتایج باید کاملاً در برنامه‌های تحصیلی رعایت گردد.

از لحاظ تربیتی اشکال اساسی در انتخاب موضوع تدریس و یا تعلیم است. باید کاری کرد که تجربیات مبهم کودک دسته‌بندی و تفکیک گردد. موضوعهای تحصیل‌طوری انتخاب شود که هر کدام اهمیت لزوم احراز تسلط بشر را بر عوامل طبیعت و طرز فکر و عمل صحیح را برای رسیدن به هدفهای عالی زندگی بنیکوترین وجهی مجسم سازد. از لحاظ طرز تعلیم نیز اشکال تقریباً شبیه با اشکال از حیث تربیت است بدین معنی که باید بوسائل مدبرانه کودک را بر آن داشت که لزوم تحول و تکاملی را در ذهن و روح خودش احساس نماید و طوری استعداد های ذهنی خویش را تقویت کند که هم بوسائل رسیدن بمقصود مسلط گردد و هم معنی نتایج کار و فعالیت خویش را دریابد.

مثلاً در امریکا تاریخ امریکا مخصوصاً دوران استعمار و آبادی از لحاظ اجتماعی بهترین موضوع درس برای شاگردان در این مرحله تعلیم و تربیت است زیرا تاریخ امریکا بهترین موضوع برای نشان دادن و مجسم کردن روح بردباری و شجاعت و ابتکار و قضاوت دائمی بشر برای پیدا کردن وسیله و طرز فائق آمدن بر مشکلات است و گذشته از این موضوع آنقدر صریح و زنده است و بسا چنان سهولتی در حیطه تخیلات و تجربیات کودک قرار میگیرد که سرعت جزء و جدانیات وی درمیآید. نظر باینکه در این مرحله از زندگی تحصیلی کودک هدف

اصلی از لحاظ اجتماعی ادراك عوامل اجتماعی است که منجر بحصول نتایج اجتماعی میگردد هیچ لزومی ندارد که تاریخ امریکارا از لحاظ تسلسل حوادث و نظم زمان برای کودک شرح و بسط دهیم بلکه چند مثال کوچک از قبیل تاریخ شهرشیکاگو و یا منطقه شمال باختری دره میسیسیپی و ویرجینیا و نیویورک و یا نیواینگلند کافی است مراد اصلی نشان دادن تنوع آب و هوا و اوضاع محلی و اشکالات مختلف و وسائل حل این اشکالات و چگونگی عادات و سنت اقوام مختلف است و برای نیل بمقصود باید بجزئیات پرداخت و محیط پیرامون هر منطقه و ابزار کار و طرز لباس پوشیدن و خوراك خوردن و چگونگی وسائل زندگی روزانه اهالی آن منطقه را کاملاً از نظر کودک گذراند بطوریکه کودک بتواند عملاً پیشرفت تدریجی ملل را دریابد و احساس کند و درمورد لزوم آنها تجربه نماید نه آنکه مقداری بر معلومات تاریخی خویش بیفزاید. بدین وسیله عوامل اجتماعی و نتایج اجتماعی کاملاً محسوس کودک میگردد. گذشته از این کودک پس از مطالعه زندگی اجتماعی اقوام در گذشته و مقایسه آن با تمدن و مقتضیات کنونی اشکالاتی را که بشر در گذشته مرتفع ساخته است کاملاً درمییابد و از طرز فائق آمدن بر مشکلات اجتماعی که در آینده ممکن است پیش آید آگاه میشود.

منظور اساسی یعنی تطبیق وسائل با هدف باید کاملاً در تدریس این تاریخ رعایت گردد. از این لحاظ میتوان برای این درس دو جنبه قائل شد: جنبه جغرافیائی و جنبه تجربی. چون همانطور که قبلاً یاد آور شدیم تاریخ مبنی بر شناسائی محیط طبیعی و منابع زمینی است که بسته

بمسائل بيشمارى مىباشد بايد بعوامل طبيعى از قبيل كوه ورود و دشت و زمين و آب و هواى هريك از ايلات اهميت فراوان داد. شناسائى اين عوامل ايجاب مىكند كه كودكان پيوسته گردش علمى كنند تا حتى المقدور بامشاهده عينى حقايق را دريابند و سپس با اتكاء بآن حقايق بكمك نيروى تخیل خویش تاریخ را تجدید کنند.

جنبه تجربى دائر بر مطالعه عواملى است كه براى بشر ارزش مثبت دارد. فعاليت كودك در دوران اول زندگى چندان تحقيقى نيست بلكه بيشتر جنبه توليدى دارد و تمام مظاهر فعاليت وى مانند بازپها دو جنبه كار و جرئت دارد ولى بعداً سعى مىكند در اين نكته تحقيق نمايد كه چگونه عوامل مختلف را براى بدست آوردن نتايج مثبت بايد هم آهنگ ساخت. بنا بر اين بخوبى ميتوان دريافت كه فعاليت كودك در اين دوره با تجربه از لحاظ علمى كه اختصاص بدوره متوسط دارد و دائر بر كشف حقايق و تحقيق اصول است كاملاً متمايز مىباشد. نظر باینكه در دوران اول زندگى كودك علاقه بانجام كار شديدترين ميل كودك است جنبه تجربى درسهاى وى بيشتر بايد مطالعه در اطراف چگونگى انجام تجربيات علمى باشد و نه تحقيق در اطراف خودعلوم كه هم با ميل و هم با توانائى فكرى وى منافات دارد در اين مرحله از تعليم و تربيت و كارهاى كه در زندگى مردم مستعمرات اهميت فراوان دارد از قبيل سفيدكارى و رنگرزي و صابون پزى و شمع سازى و ساختن بشقابهاى سفالى و طرز تهيه مربا و ترشى كه منتهى بمطالعه برخى از عوامل شيميايى و روغن و چربى و آهن كارى مقدماتى مىگردد بايد براى درس تجربى كودك انتخاب كرد مطالعه فزيك هم از همين

لحاظ عملی شروع میشود . کودک باید راجع با انتقال نیرو و بچرخهای بافندگی و موارد استفاده از اصول مکانیکی در قفل و ترازو و غیره و سپس در ادوات الکتریکی از قبیل زنگ اخبار و تلگراف و غیره مطالعاتی نماید .

برای نشان دادن روابط بین وسیله و هدف از کارهای دیگر نیز میتوان استفاده نمود . از لحاظ هنر باید بمسائل عملی مناظر و مرایا و نسبت بین اجسام و سطوح و موازنه و تأثیر اختلاط رنگهای متضاد و غیره اهمیت زیاد داد . در آشپزی باید با اصول ترکیب غذاها و تأثیر عوامل مختلف در پختن غذا توجه نمود بطوریکه کودکان بتوانند حتی المقدور خود قوانینی استخراج نمایند . در خیاطی باید طرز برش و اندازه گیری را نخست با عروسک و سپس با پارچه بکودک تعلیم داد .

بدیهی است که با ایجاد تنوع بین رشته های کار و علاقه کودک که منتهی به توسعه حس ابتکار و استقلال کودک در دروس مختلف میگردد باید دقت کامل کرد که این دروس زیاد از هم جدا نباشند که در ذهن کودک اثرات متشتت بخشد و عقیده وی را نسبت بامور جهان مبهم سازد .

تا کنون راجع بیکمی از عوامل مهمی که در توسعه و بازرسی تجربه تأثیر فراوان دارد یعنی سمبلهای اجتماعی یا قراردادی مانند سمبل زبان و سمبل مقدار و غیره بحث نکرده ایم . اهمیت این عوامل بعدی است که تقریباً ۶۰ تا ۸۰ درصد برنامه چهار یا پنج سال مدارس ابتدائی بآنها اختصاص دارد .

این عوامل ازدو لحاظ دارای جنبه اجتماعی است زیرا از یکطرف مظهر و سائلی است که جامعه در گذشته برای ادامه تحقیقات فکری و علمی خود تعمیم کرده است از طرف دیگر بمنزله کلیدی است که کودک بوسیله آن میتواند درخزانه و گنجینه های اجتماعی گرانبهای را که در دسترس تجربیات شخصی وی قرار ندارد بگشاید اما با آنکه سمبل از دو لحاظ که ذکر شد دارای اهمیت خاصی در تعلیم و تربیت میباشد در استفاده از آن باید شرائط چندی را رعایت نمود. بطور کلی در یکی از دو صورت زیر میتوان از سمبل استفاده کرد:

(۱) وقتی که کودک از لحاظ تجربیات شخصی احتیاج بحصول آشنائی با حقایق اجتماعی و فیزیکی داشته باشد. تازه در این صورت باید جداً مانع آن شد که سمبل جانشین قراردادی حقیقت گردد.

(۲) هنگامی که کودک برای حل مسائل و مشکلاتی که بر اثر تجربیات شخصی وی پیش میآید نیازمراجعه بکتاب دارد. بدیهی است که هرگاه کودک قبل از مراجعه بکتاب فاقد تجربیات شخصی باشد و مواجه با اشکالی نگردد بدون عطش فکری و آمادگی قبلی وبدون میل بتحقیق بکتاب مراجعه میکند و در نتیجه آن قوه تفکر وتحقیق وی پرورش نمییابد و این نقص چون توأم بامیل شدید آدمی بمطالعه بمنظور تحریک نیروی تخیل وفرار از جهان حقایق بدنای فریبنده تخیلات گردد اثر بسیار نامطلوبی در زندگی کودک خواهد داشت.

بنابراین نکات زیر را باید همواره در نظر داشت :

(۱) کاری باید کرد که زمینه باندازه کافی برای ابراز فعالیت شخصی خود کودک در کلیه شئون زندگی اعم از کارهای مختلف ومکالمه و

تجربه و غیره فراهم گردد بطوریکه شخصیت اخلاقی و فکری وی بر اثر افراط در پرداختن بتجربیات دیگران که در قالب کتاب ریخته شده است ناپدید نگردد .

(۲) تجربیات کودک را باید طوری رهبری نمود که نیاز توسل بمحصول تجربیات دیرین اجتماعی بشر را احساس کند لکن از این تجربیات بمنزله منبع فیضی برای تقویت قدرت شخصی خویش استفاده نماید و نه آنکه غلام حلقه بگوش افکار و تجربیات دیگران گردد. هنگامی این نکته در نظر گرفته شود دیگر زبان و ادبیات و ریاضیات و دروس دیگر جنبه درسهای قالبی و مکانیکی بخود نخواهد گرفت و دیگر بیم آن نخواهد بود که کتاب از حدود وظیفه طبیعی و منطقی خویش خارج گردد و کاملاً ذهن کودک را تحت تسلط خویش قرار دهد. لازم بتذکار نیست هنوز اهمیت نکاتی که بدان اشاره نمودیم درست برآموزگاران محسوس نشده است چنانکه هنوز در همه جاشکایت بلند است که با داخل کردن موضوعهای نوین در برنامه مدارس توجه کودکان از دروس کلاسیکی و علوم پرمغز که موجب توسعه معلومات میگردد منحرف میشود و در نتیجه آن سطح معلومات در مدارس بیش از پیش پائین میآید و حال آنکه خود تجربه و دروس عملی بهترین وسیله تقویت نیروی فکر و توسعه معلومات کودک است و هر آموزگاری بعیان حقایق زیر را بچشم دیده است :

(۱) کارهای دستی و تجربیات علمی و عملی موارد بشمار میآید برای خواندن و نوشتن و هجی کردن پیش میآورد و باید از این فرصت ها حداکثر استفاده را نمود .

(۲) دروس تجربی و عملی بطور محسوس وقت كودك را ذخیره میکند و آنچه را كه كودك طی چند هفته و حتی چند ماه مطالعه در میابد در پرتو تجربه ممکن است در ظرف چند ساعت فرا گیرد

(۳) استعمال سمبول چه در خواندن و چه در ریاضیات و یا انشاء نه تنها جنبه مکانیکی ندارد بلکه بر صراحت ذهن میافزاید و نیروی تفکر را تقویت میکند.

بعبارت دیگر تجربیات روز افزون نکات زیر را تقریباً روشن و مدلل ساخته است :

(۱) در سالهای اولیه ضمن تدریس طرز شناختن و استفاده از سمبول بکودك ممکن است بنیروی تولید و اختراع وی متوسل گردید از این راه كودك میتواند بطور صریح میزان پیشرفت خویش را اندازه گیرد.

(۲) عدم توجه باین حقیقت موجب آن خواهد گردید كه برخی از مراحل فعالیت كودك بتعویق افتد و گذشته از این از آنجا كه كودك از لحاظ عقلانی پرورش محسوس یافته است آنچه را كه سابقاً صورت يك نیروی تولیدی و محرکی داشت اکنون بمنزله يك كار بی ثمر و خسته کننده ای تلقی خواهد كرد.

(۳) در برنامه مدارس گاهی باید ب برخی دروس توجه كامل نمود و گاه از اوقات مدتی از توجه زیاد بدانها خودداری كرد یعنی بعوض آنكه جای مساوی برای دروس مختلف در برنامه قائل شویم باید تشخیص اهمیت دروس را بخود كودك و اگذار نمائیم تا بتواند آن دروسی را كه مطابق استعدادهای طبیعی اوست انتخاب نماید و برای ابراز

تمایلات درونی خویش وسیله مساعدی پیدا کند .

سومین مرحله تعلیم و تربیت ابتدائی مرحله‌ای است که درست با مرحله متوسطه تماس دارد. این مرحله هنگامی شروع میشود که کودک آشنائی کافی با حقایق مختلف پیدا کرده و با اندازه لازم نیروی تحقیق و تفکر درباره مراحل مختلف تجربه دروی تقویت یافته است که بتواند فرق بین دروس مختلف و هدفهای فنی و فکری هر درس را از هم تشخیص دهد . امید است با تجربیات گرانبھائی که طی سالهای اخیر بدست آمده است بتوان از این پس احتیاجات و اشکالات تعلیم و تربیت کودکان را در مرحله ابتدائی تشخیص داده و ابواب جدیدی را بروی کودکان خویش بگشائیم .

فصل پنجم

اصول تربیتی فروبل *Froebel*

یکی از افرادی که در روزهای اول تأسیس آموزشگاه نمونه دانشگاه شیکاگو از این آموزشگاه دیدن کرد تقاضا نمود که باغچه کودکان را تماشا کند و چون بوی گفته شد که هنوز باغچه کودکان تأسیس نشده است سؤال کرد آیا سرود و نقاشی و کارهای دستی و بطور کلی توجه بروابط اجتماعی کودکان معمول است یا خیر و چون بسؤالات وی پاسخ مثبت داده شد بالحن رضایت آمیزی گفت که اتفاقاً منظور وی از باغچه کودکان جز اینها چیز دیگر نیست و در این صورت این اظهار که آموزشگاه باغچه کودکان ندارد بیمورد است . این اظهار نظر اگر در ظاهر درست نباشد در باطن کاملاً حقیقت دارد . بطور کلی آموزشگاه های امروزی در تمام مدت دوره خود که اختصاص بتعلیم و تربیت کودکان از سن چهار سالگی تا سیزده سالگی دارد سعی میکند برخی از اصول فروبل را بمورد اجرا گذارد . این اصول بقرار

زیراست :

(۱) وظیفه اساسی آموزشگاه آنست که کودکان را بحال اشتراکی تربیت کند و حس همبستگی و روح همکاری را بیش از پیش در آنها تقویت نماید و آنها را برای استفاده از این همکاری رهبری کند.

(۲) ریشه هر فعالیت تربیتی درغرایز و تمایلات و استعدادهای طبیعی خود کودک قرار دارد و نه در مواد خارجی از قبیل افکار و تمایلات و احساسات دیگران و بهمین جهت کلیه فعالیت های طبیعی کودکان از قبیل بازی و تفریح ها و حتی حرکات ناچیزی که بنظر مابنی ثمر و شاید هم نامطلوب می آید درخور استفاده تربیتی است و شاید هم اساس تعلیم و تربیت بر همین فعالیت های طبیعی متکی باشد .

(۳) این تمایلات و فعالیت ها را باید طوری رهبری کرد که بتوان از آن بنفع عموم استناده کرد و با اتکاء بهمین فعالیت ها باید جامعه بزرگتری را که کودک بالاخره داخل آن میشود در نظرش مجسم کرد و همیشه این نکته را در نظر داشت که تنها بر اثر استفاده از این فعالیت هاست که میتوان بر اطلاعات و معلومات کودک افزود .
وقتی نیک بماهیت این موضوع دقیق شویم ملاحظه میکنیم که آموزشگاه حقیقی باید ترجمان افکار و عقاید فروبل باشد و اتفاقاً کوشش فراوان میشود که امروز در کلیه آموزشگاهها در تعلیم و تربیت کودکان از سن چهار سالگی تا دوازده سالگی این اصول بمورد اجرا گذاشته شود . باینهمه برای اینکه این کوشش ها بنتیجه مثبت رسد و روح افکار و عقاید فروبل کاملاً رعایت شود باید برخی اصطلاحات جزئی و فنی در

آموزشگاهها حاصل گردد .

نظری بیازپای کودکان

بازی کودک با هیچ يك از کارهای خارجی وی قابل مقایسه نیست. بازی در حقیقت تا اندازه زیاد مشخص چگونگی فکر و شخصیت کودک است . تنها بازی آزاد است که به نیکوترین وجهی تمایلات و رغبت کودکان را نشان میدهد . همانطور که شخصیت مرد بالغ وقتی به بهترین وجهی نمایان میشود که از فشار اقتصادی و لزوم تأمین زندگی دیگران و تعهد مسئولیت‌های سنگین و معین مصون باشد شخصیت کودک نیز هنگامی به نیکوترین وجهی ابراز میگردد که کاملاً آزاد باشد و تحت تأثیر محرکهای خارجی قرار نگیرد . بازی يك حقیقت بزرگ فلسفی را اثبات میکند بدین معنی که نشان میدهد مهمترین هدف کودک رشد و پرورش قوای جسمانی و ابراز استعدادها و قوای درونی است .

این تعریف البته خیلی کلی و در عین حال مبهم است لکن هرگاه در جزئیات آن دقیق شویم و در چگونگی اجرای آن مطالعه نمائیم مشاهده میکنیم که برای توجه بمفهوم حقیقی آن باید يك انقلاب بزرگ در وضع کود کستانهای خویش حاصل نمائیم . هرگاه این تعریف را خیلی خشك تفسیر کنیم چنین معنی میدهد که چون بازی مظهر روحیه و قوای درونی کودک است پیروی از دستورهای معین و اصول مشخص و طریقه های مختلف در بازی کودکان هیچ ثمری ندارد و بهترین طریق همانست که کودک را کاملاً آزاد گذاریم . اما آموزگاری که نظری وسیعتر و نیروی قضاوتی بیشتر از حد معمول داشته باشد در عین حال

که از کتاب «بازی مادر» و سایر کتابهای فروبل و مریدانش دستور میگیرد و برای انتخاب فعالیت های ویژه مراحل مختلف زندگی کودکان از افکار بدیع فروبل و پیروانش مدد میخواهد کلیه افکار و اصول فروبل را بنظر انتقاد مینگرد و درست تحقیق و تفحص میکند که آیا پیشنهادهای فروبل کاملاً مقتضی شاگردانش میباشد یا اینکه این اصول و افکار تنها در شرایط و مقتضیات اجتماعی خاصی در گذشته مؤثر و سودمند واقع شده است زیرا پیروی کورکورانه از اصول پیشنهادی فروبل و پیروانش موجب آن خواهد شد که نتوانیم بعداً مفهوم افکار نغز و اصول عالی ویرا درباره فعالیت ها و کارهای خارجی کودکان اجرا نمائیم.

هر آموزگاری در تحقیق و یا استمداد فکری از هر منبعی که بخواهد درباره بازی کودکان آزاد است لکن قبل از هر اقدامی باید این دو پرسش را از خود بنماید :

نخست اینکه آیا نوع بازی که فروبل یا دیگران پیشنهاد نموده اند کاملاً درخور شاگرد وی میباشد؟ آیا ریشه این بازی در نهاد خود کودک قرار دارد و در پرورش قوایی که آتشی بجان وی افکنده است مؤثر خواهد افتاد؟

دوم اینکه آیا بازی پیشنهاد شده تمایلات درونی کودک را طوری ارضاء خواهد کرد که برصراحت فکر و میزان معلومات وی بیفزاید یا تنها او را تحریک نموده و پس از بازی ویرا در همان حال اولیه با حرص و ولع بیشتری برای تحریک زیادتری در آینده باقی خواهد گذاشت؟

هیچ شك نیست در اینکه فروبل با نهایت دقت و توجه در اطراف بازیهای کودکان دوره خود و وسائل سرگرمی که مادران برای اطفال خود فراهم میکردند مطالعات گرانبهایی نمود و نیز در کتاب «بازی مادر» با زحمت فراوان سعی کرد از این مطالعات اصول کلی گرانبهایی استخراج کند و مخصوصاً این حقیقت بزرگ را بنسل زمان خود افشاء کرد که کارهای اطفال تنها از آن لحاظ که بدست کودکان انجام مییابد فعالیتهایی بچگانه و بی ثمر نیست بلکه رمز پرورش آنها در همین بازیها نهفته است. با اینهمه من بهیچ روی تصور نمیکنم که وی معتقد بود تنها بازیهای که او پیشنهاد کرده است برای پرورش شخصیت کودک ارزش دارد و یا آنکه تعریفهای فلسفی وی کامل و آخرین حرف است بلکه برعکس معتقدم که وی انتظار داشت پیروانش مطالعات ویرا ادامه داده و بعضی آنکه بی تأمل به بازیهایی که او پیشنهاد کرده بود بچسبند در مقتضیات کنونی و تمدن امروزی بررسیهایی نموده و روز بروز مکتب ویرا کاملتر و وسیعتر کنند. علاوه بر این تصور نمیرود که خود فروبل از میزان ترقیاتی که در زمان او در روانشناسی و فلسفه حاصل شده بود رضایت داشت بلکه برعکس او بیش از هر فیلسوف تربیتی آرزوی آنرا داشت که یک روانشناسی علمی و تجربی و عملی بوجود آید که بتوان اصول آنرا در تعلیم و تربیت کودکان حجت دانست و بهمین جهت است که در پیروی اصول فروبل هرگز نباید نظرات نقادی را از دست داد.

سمبولیسم

باید بیاد آورد که قسمت اعظم سمبولیسم فروبل نتیجه مختصات اساسی عصر او و مخصوصاً دو نکته زیر بوده است :

نخست اینکه بر اثر اطلاعات ناقص روانشناسی و اصول علمی آن زمان در باره چگونگی پرورش کودک فروبل ناگزیر بتوضیحات نارسا و سطحی راجع به بازی و تأثیر آن در زندگی کودک اکتفا کرده است بطوریکه بدیده يك ناظر بیطرف کاملاً روشن است که بسیاری از توضیحات و تعریفات وی ناقص است و دلائل او در مورد مسائلی که امروز روانشناسی بآنها پاسخ قطعی و صریح داده است مبهم مینماید .

دوم اینکه سیاست عمومی و اوضاع اجتماعی آلمان در زمان فروبل طوری بود که تصور مداومت زندگی آزاد و مشترکی در کودکان جهان خارج محال بنظر میرسید بطوریکه فروبل نمیتوانست کارهای مدرسه را کاملاً منطبق با فعالیت جامعه نماید . جامعه در زمان فروبل چنان دربند قیود بود و طوری تحت فشار حکومت قرار داشت که کارهای آنرا ممکن نبود بتوان در مدرسه سرمشق قرار داد . بنابراین فروبل ناگزیر بود که اصول فلسفی و اخلاقی جامعه را بطور نمونه (سمبول) و مبهم در مدرسه ذکر کند و حال آنکه امروز در امریکا و بسیاری از کشورهای مرقی با اندازه کافی اوضاع اجتماعی نسبت بآلمان در زمان فروبل تغییر حاصل شده است که بتوان کارهای کودکان و آموزشگاه را طبیعی تر کرد و آنها را مو بمو منطبق با حقایق جاری زندگی نمود.

حتی میتوان گفت که عدم سازش اصول فلسفی فروبل با اصول سیاسی آلمان اولیای امور آلمان را نسبت بکود کستان مظنون ساخت بطوریکه علمای تربیتی مانند فروبل ناگزیر شدند که حقایق ساده و روشن را بمنظور احتراز از فشار اولیای امور مستبد در لفافه توضیحات مبهم علمی مستور سازند .

تخیل و بازی

افراط در اتکاء به سمبولیسم بطور قطع در چگونگی پرورش نیروی تخیل کودک تأثیر نامطلوب دارد . شك نیست که کودک در جهان تخیلات بسر میرد و از يك لحاظ همیشه سعی میکند خود را در باره حقیقت چیزهائی که مشاهده میکند متقاعد سازد . فعالیت وی متکی بر جهانی است که او را احاطه کرده است و از آنجا که تمام اشیاء پیرامون وی نمونه و مظهر چیزهای بزرگتر و حقیقی تر است میتوان گفت که تا اندازه ای در يك دنیای سمبولیک سیر میکند . هر گاه اشیائی که پیرامون کودک را فرا گرفته است مانند چیزهائی که بزرگان با آن سروکار دارند حقیقی و صریح نباشند نتیجه آن خواهد شد که مغزش بیش از پیش خسته شود و احساساتش بعد افراط تهییج گردد و قوای روحیش تحلیل رود .

در بسیاری از کودکان این فکر رواج دارد که چون فعالیت کودک بسته بمخلوقات است که نیروی تخیل در ذهن وی ایجاد میکند و یا در مقابل دید گانش مجسم میسازد بنابراین بهتر است کارها و یا چیزهائی که برای سرگرمی کودکان انتخاب میگردد جنبه تصنعی داشته

باشد و اصلح آنست که کودک را با احتیاط از چیزهای حقیقی بازداریم. بنابر همین فکر غلط مشاهده میکنیم که باغبانی کودک مثلاً عبارت از آب پاشی ریک بجای دانه حقیقی است و یا اینکه مثلاً کودک یک اطاق تصنعی را با جاروب و پارچه های فرضی جاروب و گرد گیری مینماید. بعوض آنکه از کاغذ پشقاب حقیقی ببرد اشکال هندسی مسطحی میسازد که هیچ شباهت پشقابیکه در خارج از کودکستان مشاهده میکند ندارد. عروسکها، لوکوموتیوها، قطارها، اتوموبیلها و بطور کلی همه بازیچه های وی آنقدر از شکل حقیقی دور است که چندان تأثیری در پرورش نیروی تخیل وی ندارد.

این نظر بکلی غلط است نیروی تخیل کودک عبارت از آمیزه ای از افکار و تصورات و تلقینات ذهنی در پیرامون چیزهائی است که اطراف ویرا فرا گرفته اند و هیچ شك نیست در اینکه هر چه اشیاء پیرامون وی طبیعی تر و حقیقی تر باشند اساس پرورش نیروی تخیل او محکمتر و استوارتر میگردد. آشپزی و ظرف شوئی و گرد گیری معمولی کودکان که هیچ نتیجه عملی بر وجود آن مترتب نیست مانند همه بازیهای مبتذل آنان بی ثمر است. بنابراین تا اندازه ای که موقعیت و محیط اجازه میدهد بازیهای کودکان و فعالیت های آنان باید منطبق با زندگی حقیقی و کار طبیعی گردد.

اما انتخاب فعالیت های حقیقی و طبیعی کافی نیست بلکه باید این فعالیت ها را با ذوق فطری کودک نیز ارتباط داد. برخی چنین میپندارند که برای تعلیم اصول فلسفی و روحی بیشتر باید بنیروی تخیل متشبهت شد و حال آنکه این تصور نیز بی اساس است. مرد بالغ فرق بین

حقیقت و سمبول و ارتباط آنها را با یکدیگر نیک تشخیص میدهد ولی چون ذهن کودک چندان وسیع نیست که حقایق دور را در یاد سمبولی که بزرگان را در ادراک حقایق فهم یاری میکند برای کـودک هیچ ثمری ندارد . بطور کلی کودک از هر چیزی تنها معنی فیزیکی و حسی آنرا درمییابد . هنگامیکه ما تصور میکنم حقایق معنوی را بوسیله سمبول بکودکان یاد میدهیم در حقیقت مشغول تدریس مطالب مبهم و نارسا بآنها هستیم بنابراین موادی که در دسترس کودک گذاشته میشود باید حتی المقدور حقیقی و طبیعی باشد . اینک بنوع کار در کود کستان میرسیم .

فروع کار

خانه با متعلقاتش از قبیل اثاثیه و تزئینات اطاق و مبلمان و همچنین کارهائی که در آن انجام میگردد از آنجا که با کودک روابط مستقیم و حقیقی دارد و تصویر آن پیوسته در ذهن کودک نقش می بندد بهترین موضوع فعالیت و کار در کود کستان بشمار میرود . کارهای خانه در عین حال با اندازه کافی جنبه معنوی و اخلاقی دارد که از لحاظ اخلاقی احتیاجات روح کودک را تأمین نماید . البته برنامه ای که تنها متکی بر کارهای خانه باشد نسبت ببرنامجی که بر روی کود کستان چندان وسیع نخواهد بود لکن اگر نیک بنگریم همین محدودیت ببرنامج خود دارای فوائد بیشماری خواهد بود زیرا وقتی ببرنامج کار کودک خیلی وسیع بود و شامل موضوعهای پرمایه از قبیل صنایع و ارتش و مذهب و غیره گردید کار جنبه سمبولیک خویش را از دست میدهد و گذشته از این هضم قسمت

بیشتر مواد این برنامه از توانائی ذهن کودک خارج است بطوریکه کودک تنها از این مواد عوامل جسمانی وحسی آنرا استخراج کرده و بر خود ماده رسوخ نمیکند. ضمناً یکی دیگر از خطرات این قبیل برنامه‌ها آنست که عکس العمل نامطلوبی در ذهن خود کودک میبخشد بدین معنی که چون کودک بسرعت فراوان و بدون تعمق همه چیز دنیا را بطور سطحی سیر کرد ذهنش اشباع میشود و عطش طبیعی وی برای درک جزئیات مسائل از بین میرود بطوریکه هنگام دخول در آموزشگاه چنین احساس میکند مطالبی را که بوی تدریس میشود قبلاً فرا گرفته است. بدینظریں مشاهده میشود که فعالیت و کار سطحی در کود کستان لطمه بزرگی بکودک میزند و مانع آن میگردد که از سالهای تحصیلی بعد چنانکه باید استفاده نماید.

علاوه بر این کودک معتاد باین عادت خطرناک میشود که از یک موضوع بموضوع دیگر بپرد. باید دانست که اگر چه کودک دارای روح شکیبائی و استقامت خاصی است با اینهمه تجدد و تنوع را بسیار دوست دارد و از هر فعالیتی که ویرا بمیدان تازه ای رهبری نکند و راه تحقیق واکتشاف جدیدی در مقابلش نگشاید زودتر متنفر میگردد بطوریکه طبعاً آماده برای فرار از هر موضوع قابل دقت است و بهمین جهت هرگاه برنامه کارش سنگین و زیاد متنوع باشد مانند پرنده ای سبک سر از این شاخ بآن شاخ میپرد و در هیچ جا آشیانه نمی سازد. البته نباید تصور کرد که من طرفدار یکنواختی و مخالف تنوع هستم بلکه بر آنم که در کارهای خانه باندازه کافی تنوع و تجدد وجود دارد که غریزه تنوع جوئی کودک را چنانکه باید ارضاء نماید. در کارهای خانه چه از لحاظ

صنعتی و چه از جهات اخلاقی نکات قابل تعلیم و توجه فراوان است و گذشته از این با پرداختن باین کارها که با هم پیوستگی خاصی دارند حس مداومت که اساس دقت و هر گونه پرورش ذهنی است تقویت میگردد.

اکثر اوقات موضوع درس طوری است که این مداومت را از میان میبرد از لحاظ کودک وحدت بسته بموضوع درس و کارهای آنی است که شباهت فراوان بکارهای خانه دارد. هر گاه کودک لایق قطع از يك مرحله زندگی در خانه بیک مرحله دیگر، از يك کار بکار دیگر، از يك معلوم بمعلوم دیگر، از يك رابطه برابطه دیگر بجهد اگر چه دقتش موقتاً باین مراحل مختلف کار و فعالیت جلب میگردد با اینهمه این دقت باندازه کافی نیست که مصالح لازم برای ساختن کاخ وحدت را چنانکه باید بطور صریح تشخیص دهد و کاملاً آگاه از موضوع کار گردد. کودک در تمام دوره زندگی طفولیت در تجسس وحدت است و پیوسته سعی میکند که معلومات خویش را در باره اشیاء این جهان در ذهن تصریح نماید و بستگی آنها را بایکدیگر تشخیص دهد و از ربط دادن این معلومات تصویر روشنی در ذهن از اشیاء این جهان رسم کند. وقتی که موضوعهای تعلیم و تربیت فوق العاده متنوع شد مداومت کار از میان میرود و شاگرد نمیتواند معلومات صریحی کسب کند. بنا بر این برنامه سال یا هفته و یا ماه مدرسه را باید با اتکاء باین اصل تنظیم کرد که توانائی ذهن کودک برای فرا گرفتن قسمتی از برنامه در این مدتها چقدر است و نه آنکه سعی فراوان نمود که حتی المقدور نکات اخلاقی و تربیتی و علمی بیشتر و متنوع تری در برنامه گنجانده شود. تنها از این راه است که میتوان کودک را بشاهره

حقیقی تعلیم و تربیت هدایت نمود .

طریق تعلیم و تربیت

موضوع اساسی در مراحل اولیه تعلیم و تربیت طبعاً آنست که تمایلات و غرایز طبیعی کودک را تشخیص دهیم و از آن طوری استفاده نمائیم که کودک بیش از پیش بر نیروی ادراک و قضاوت خویش بیفزاید و معتاد بعبادات مطلوبی گردد و بر امور زندگی مسلط تر شود . هرگاه این نتیجه عاید نگردد بازی و کار تنها جنبه تفریحی خواهد داشت و هیچ گونه ارزش تربیتی بر وجود آن مترتب نخواهد بود .

بطور کلی کارهایی که نتیجه عملی و مثبت داشته باشد و کودک را وادار بساختن یا ایجاد چیزی نماید چه توأم با قصه و آواز و بازی باشد و چه توأم نباشد بهترین وسیله برای بدست آوردن دو نتیجه زیر است :

(۱) تشخیص تمایلات و غرایز طبیعی کودک .

(۲) تربیت و تقویت این غرایز برای پرورش شخصیت کودک ...

این قبیل کارها کودک را با مواد مختلف از قبیل چوب و حلبی و پوست و نخ و غیره آشنا میکند و زمینه را برای بکار بردن این مواد در موارد استعمال آنها فراهم میسازد ، حواس را تحریک و نیروی مشاهده را تقویت میکند ، کودک را وادار بر رسیدن به هدف معینی مینماید که نیل بدان مستلزم ابراز حس ابتکار و ابداع است ، دقت را متمرکز و حس مسئولیت شخصی را تقویت مینماید و بطور کلی چنان نتایج مثبت و صریحی از آن عاید میگردد که کودک میتواند بعیان نتیجه کار خود را ببیند و در باره آن قضاوت نماید و بیش از پیش نتیجه کار خویش را اصلاح کند .

بیمورد نیست در اینجا کلمه‌ای چند از روانشناسی تقلید و تلقین از لحاظ کار کودک کستان بمیان آورم. در این نکته شك نیست که در کودک حس تقلید شدید است و بعلاوه ذهن وی کاملاً آماده برای تلقین می‌باشد و نیز هیچ شبهه نیست که نیروی ادراک نارس و معلومات مبهم وی باید پیوسته از خارج تقویت گردد لیکن باید همیشه طرز استفاده از حس تقلید و تلقین را (که کاملاً جنبه خارجی دارد) برای کمک بتعلیم کودک و تحریک غرایز و تمایلات طبیعی وی تشخیص داد. بطور کلی هر گز نباید تقلید را پایه و اساس فعالیت کودک قرار داد زیرا هر گونه فعالیت طبیعی که در پرورش شخصیت کودک اثر فراوان و مطلوب دارد فعالیتی است که از نهاد خود کودک سرچشمه میگیرد و محرکات خارجی در آن بی تأثیر است تنها اثر سرمشق آنست که کودک را در درك هدف خود کمک میکند و ذهن وی را در راه نیل بمقصود روشن تر میسازد. ارزش و اهمیت سرمشق در آن نیست که کودک موبه مواز آن تقلید کند بلکه تنها برای راهنمایی کودک در تصحیح اشتباهات و پرهیز از لغزش است و بدیهی است که هر گاه کودک از قوای درونی و استعداد و ذوق شخصی خویش برای انجام کار استفاده ننماید کاملاً تابع سرمشق خواهد شد و بهیچ قوای طبیعی و استعدادهای شخصی وی پرورش نخواهد یافت. بطور کلی اثر تقلید کمک بکودک در احتراز از اشتباهات و انجام کار بی نقص است و بهیچ وجه نباید آنرا بمنزله مایه کار و فعالیت تلقی کرد.

البته نباید تصور کرد تا موقعی که کودک ابراز میل بکاری نکرده است آموزگار باید کاملاً مهر سکوت بر لب زند و از هر گونه تلقینی خود داری ننماید بلکه يك آموزگار کار دان و زبردست بهتر از خود کودک

از چگونگی غرایز و منظوره‌های وی اطلاع دارد و میتواند با تلقین بمورد
 با بر از تمایلات فطری کودک و پرورش شخصیت وی کمک فراوان نماید
 اما این نکته را باید همواره در نظر داشت که تلقین باید تنها جنبه محرکی
 را داشت باشد و کارهایی را که کودک کورکورانه انجام میدهد واضح تر
 و صریح تر کند.

بر اثر مشاهده رفتار کودک و دقت در روشی که نسبت به تلقین‌های
 ما پیش میگیرد بخوبی میتوانیم درک کنیم که آیا این تلقین‌ها عامل
 مؤثری در پرورش شخصیت او میباشد یا آنکه کاملاً جنبه خارجی دارد و
 از پرورش طبیعی شخصیت کودک جلو گیری میکند.

عین همین اصل منتهی باشدت بیشتری در کارهای امری و دستوری
 صدق میکند. هر گاه ما تصور کنیم حدفاصلی بین آزاد گذاشتن کودک و
 توجه کامل بتمایلات و غرایز او از یکطرف و بازرسی فعالیت‌های وی
 بوسیله راهنمائیهای مدبرانه امری و دستوری از طرف دیگر وجود ندارد
 دچار اشتباه بزرگی شده ایم اگر بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم باید
 تصدیق نمائیم ضیفه آموزگار است که تشخیص دهد در دوره‌های معین
 پرورش کودک چه قوایی آماده برای خود نمائی است و چه نوع فعالیت
 هائی در خور تشویق ابراز این قوا میباشد و بنا بر این چه وسایلی را برای
 ابراز این قوا و استعدادها باید تأمین نمود؟ مثلاً تلقین کودک بیادآوری
 چیزهایی که قبلاً دیده است و یا نگاه کردن بطرز کار شاگردان دیگر
 کاملاً برای راهنمائی فعالیت‌های يك کودک عادی پنجساله کافی است
 تقلید و تقلین بدون شبهه از لحاظ کمک به ارضاء تمایلات و ابراز افکار
 کودک دارای ارزش فراوان است. زیرا این دو عامل آنچه را که کودک

بطور مبهم و درهم و برهم و بی نتیجه انجام میدهد صریح تر و روشن تر و مثبت تر میکند. از لحاظ روانشناسی میتوان گفت هنگامی معلم ناگزیر بر اهنمائی های دستوری و امری متوسل گردد که منظور و هدف کار کودک بروی معلوم نباشد و هر گاه کودک با بکار بستن این دستورها بر قدرت بازرسی فعالیت و کار خود بیفزاید مثل آنستکه قسمتی از وقت خویش را بهدر داده باشد.

در خاتمه این نکته را نیز باید یادآور شوم که موضوع کار و طرز تعلیمی که بدان اشاره نمودم بیشتر مربوط بکار کودکان شش ساله (یعنی کار سال اول ابتدائی) است. بدیهی است که تجدید کارهای خانه در مدرسه طبعاً مستلزم آنست که در کارهای اجتماعی که خانه بدان ارتباط دارد مطالعات بیشتری بنمائیم و گذشته از این بر انگیزختن کودک بابر از استعداد و شایستگی خویش در راه انجام کارهای خانه او را بر آن میدارد که بیشتر در باره مسائل متنوع زندگی دقت و تأمل کند. نباید فراموش کرد که تجدید نظر در اصول تعلیم و تربیت کودکان در مراحل اولیه زندگی بمنظور تأمین مداومت تعلیم و تربیت بین کودکان و سال اول ابتدائی نباید تنها از راه اصلاح و تجدید نظر در برنامه سالهای اول ابتدائی صورت گیرد بلکه این تغییر باید بطور تدریجی و غیر محسوس انجام یابد و برای نیل باین منظور نیز کودکان بایست همواره سعی کنند که استعداد های خفته و قوای خداداد کودک را طوری بیدار و آماده بکار و ادراک امور ابتدائی زندگی نمایند که هنگام ورود بمرحله ابتدائی غافلگیر و مبهور نگردد.

فصل ششم

روانشناسی کار

منظور من از کار « فعالیت خاص » یا تمرینی نیست که کودک را از بیکاری و بازیگوشی باز دارد بلکه يك نوع فعالیتی است که منجر به تجدید برخی از صور زندگی اجتماعی بدست کودک گردد. در مدارس نمونه منظم بدانشگاه این نوع کار عبارت از نجاری و آشپزی و خیاطی و نساجی است .

مهمترین نکته روانشناسی يك کار آنست که بین جنبه فکری و جنبه عملی آن موازنه‌ای وجود داشته باشد. البته این کار مانند هر نوع فعالیتی جنبه مکانیکی دارد و بوسیله آلات جسمانی مانند چشم و گوش انجام میگردد لکن مبادرت باین نوع کار در عین حال مستلزم مشاهده دائمی ابزار و آلات کار و تعقل و تفکر است زیرا در غیر این صورت نتیجه عملی منظور از کار گرفته نمیشود. بنابراین فرق این نوع کار را با آسانی از کار معمولی که نخستین منظور آن بدست آوردن نتیجه تجارتي است نيك میتوان تشخیص داد. این کار مدرسی با کار معمولی بیشتر از این

لحاظ فرق دارد که هدفش درخودش نهفته است یعنی این کار فایده خارجی ندارد لکن کودک را بر آن میدارد که لایتنقطع برای بدست آوردن نتیجه عملی بذهن خود فشار وارد آورد و راه نیل بمقصود را پیدا کند و از این راه قدرت فکری خویش را بیش ازپیش تقویت نماید واستعداد های ذاتی وقوای فطری خود را پرورش دهد .

البته میتوان این کار را تبدیل بکاربازرگانی نمود بطوریکه جنبه عملی یا جسمانی آن بر جنبه فکری وروحي از هر حیث بچربد لکن در این صورت کار جنبه يك عادتي را پیدا میکند وارزش تربیتی خود را کاملاً ازدست میدهد . هر گاه در کارهای دستی ویا فرا گرفتن حرفه تنها محصول وتهیه برخی اشیاء هدف اساسی باشد و بشاگرد فرصت داده نشود که يك نوع مسئولیت فکری درانتخاب مواد و ابزاری که بیشتر درخور کار باشد بعهده گیرد ویا آنکه خودش نقشه کار را طرح و اجرا نماید تا شخصاً با شباهات خویش پی برد و راه تصحیح آنرا تشخیص دهد ، کمترین ارزش وفایده تربیتی بوجود آن مترتب نخواهد بود بنابراین مادام که تنها نتیجه خارجی کار در نظر گرفته شود و بجنبه فکری ومعنوی وتأثیر آن در پرورش استعداد های کودک در حین انجام عمل توجه نگردد کار را ممکن است کار دستی نامید لکن نمیتوان بر آن نام کار مدرسی یا تربیتی نهاد . البته شك نیست که نتیجه اعتیاد زیاد بهر کاری آن است که آن کار کاملاً جنبه مکانیکی پیدا میکند و کار گر بهیچ روی شاعر بمقصود وهدف کار خویش نیست و حال آنکه منظور ما از کار در مدارس آنست که شاگرد را حتی المقدور بر مقصود وهدف کاری که انجام میدهد آگاه وروشن سازد .

كودك بر اثر اشتغال بهر كار مدرسی هم باید بر تجربه و معلومات خود بیفزاید و هم از هدف و ارزش حقیقی آن كار آگاه گردد. مثلاً در نساجی هم كودك باید بتدریج طوری كردان و چابك گردد كه بنپروی فكر و دست بدون ارتكاب اشتباه یا الغزشی نتیجه مطلوب را بدست آورد و هم با تجدید اختراعات بشر از آغاز تا پایان از ارزش اجتماعی كار خود كاملاً آگاه گردد.

هر گاه در كار هر دو جنبه رعایت گردد هم كودك كار و حرفه‌ای فرا میگیرد و هم معتاد بانضباط فکری و روحی میگردد. نقص کارهای معمولی که برای پرورش و تقویت حواس تعلیم میشوند آنست که هدف مشخصی ندارند و حال آنکه در زندگی طبیعی افراد همیشه يك علتی برای هر کاری و يك احتیاجی برای نیل بمنظوری وجود دارد و در نتیجه هر فردی میکوشد و سائلی بدست آورد که او را در رسیدن بمقصود یاری نماید. احساسات طبیعی همیشه جنبه كمك و محرکی را دارند لکن خود غایت و هدف کار نیستند.

کارهای دستی هر گاه از احتیاجات طبیعی و هدف اصلی خود جدا شوند جنبه کارهای مکانیکی و یا محرکی را پیدا نمیکنند و برای تربیت و پرورش قوای كودك و تکمیل شخصیت وی پیشیزی ارزش ندارند. همین اصل در فکر کردن معمولی نیز صدق میکند. تفکر معمولی نیز خود هدف خاصی نیست لکن در عین حال بدون علت صورت نمیگیرد بلکه ناشی از احتیاج رفع اشکال و تلاش در راه پیدا کردن بهترین وسیله برای رفع آن و طرح يك نقشه ذهنی برای رسیدن بمقصود و اتخاذ تصمیم های لازم برای پیشرفت تدریجی بطرف منظور است.

يك نکته تربیتی دیگر که روانشناسی کار در تصریح و روشن کردن آن تأثیر فوق العاده دارد تعیین محل میل و رغبت در کارهای مدرسه است. یکی از اشکالاتی که پیوسته برای رعایت میل و رغبت کودکان در کارهای مدرسه ذکر میکنند عدم امکان تشخیص و تفکیک امیال و رغبتهای کودکان است. میگویند کودک طبعاً دارای همه نوع میل و رغبت است: میل بد، میل خوب، میل بی نتیجه و ضرر و غیره و بنابراین نهایت ضرورت را دارد که بین امیال و رغبتهای مهم و ناچیز و گذران و یا امیال مفید و مضرو یا آنی و پایدار فرق قائل شویم.

اما با همه این احوال باید تصدیق کرد که کودک بطور کلی بکارهای دستی همیشه علاقمند است. نظری بآموزشگاههایی که بکار دستی توجه میکنند این حقیقت را ثابت میکند. در خارج از مدرسه قسمت اعظم بازی کودکان کم و بیش یامینیا تور کارهای اجتماعی و یا تلاش برای تکرار کارهای بزرگان است. دلائل بشمار اثبات میکند که میل و رغبت کودک باین قبیل کارها يك میل شدید و پایدار و درخور هر گونه استفاده تربیتی است و کارهای دستی بهترین وسیله برای تحریک میل و رغبت حقیقی کودک بشمار میرود و بهیچ روی جنبه محرکهای موقتی و ناپایدار ندارد.

بطور کلی هر میل یا رغبتی از يك نوع غریزه یا عادت پدید میآید که متکی بر يك غریزه اساسی و فطری آدمی است البته من نمیگویم که ارزش همه غرایز یکسان است و یا اینکه غرایز ما همه بی نقص است و پیروی از آنها در پرورش شخصیت ما مؤثر میباشد بلکه برعکس عقیده دارم برخی غرایز را بعوض ارضاء باید اصلاح کرد تا بدرزندگی

بخورد اما این نکته را تأیید میکنم غریزه‌ای که اساس رغبت و میل کودک را بکارهای دستی تشکیل میدهد يك نوع غریزه پدیدار و سودمند و شایسته پیروی است. یکی از شیرین‌ترین و لذت خیزترین غرایز بشر همواره آن بوده است که مواد و قوای طبیعت را برای نیل بمقصود در تحت اختیار خویش درآورد و بوسیله آنها زندگی خود را تأمین کند و وسایل سعادت خویش را فراهم سازد. بشر برای زنده ماندن همیشه ناگزیر بکار کردن بوده است. انسان بوسیله کار توانسته است بر طبیعت فائق آید، زندگی خویش را روز بروز بهبودی بخشد، از قدرت و وسعت قوای خفته و خداداد روح خویش آگاه گردد، بفکر اختراعات بزرگ بیفتد و از کسب مهارت و شایستگی در استفاده از منابع طبیعت برای بهبود وضع زندگی خویش لذت برد. بطور کلی میتوان گفت کلیه کارهای مربوط بمناسبات اساسی انسان با دنیائی که در آن زندگی میکند و هدف آن تأمین زندگی است، از قبیل بدست آوردن خوراک برای سد جوع، تهیه لباس برای حفظ بدن در مقابل سرما و یا حرارت آفتاب، ساختن يك خانه برای زندگی کردن، همه متکی بر رغبت و میل حقیقی و فطری کودک است و باشکال میتوان باور کرد امیال و رغبت‌هایی که از آغاز تاریخ پیدایش بشر تا کنون جوهر زندگی انسان بوده است امیال و رغبت‌هایی بی‌ثمر و بی‌فایده است.

در عین حال نباید فراموش کرد این امیال نه تنها کودک را بر آن میدارد که فعالیت‌های اساسی نژاد بشر را تجدید کند بلکه او را بر میانگیزد کارهایی را نیز که در محیط خود مشاهده میکند تکرار نماید. او پیوسته بزرگتران خود را مشغول بکار می‌بیند و هر روز با چیزهایی

سروکار دارد که همه محصول کارهای اجتماعی است. هرگاه اشیائی را که کودک در زندگی روزانه خود با آنها تماس دارد از زندگی اجتماعی جدا کنیم مشاهده مینمائیم که چیز جالب توجهی باقی نمیماند. نه تنها فعالیت‌های مادی بلکه فعالیت‌های فکری و معنوی و اخلاقی و روحی نیز در صورتیکه ارتباط با زندگی اجتماعی نداشته باشد اصلاً قابل اعتناء و توجه نخواهد بود.

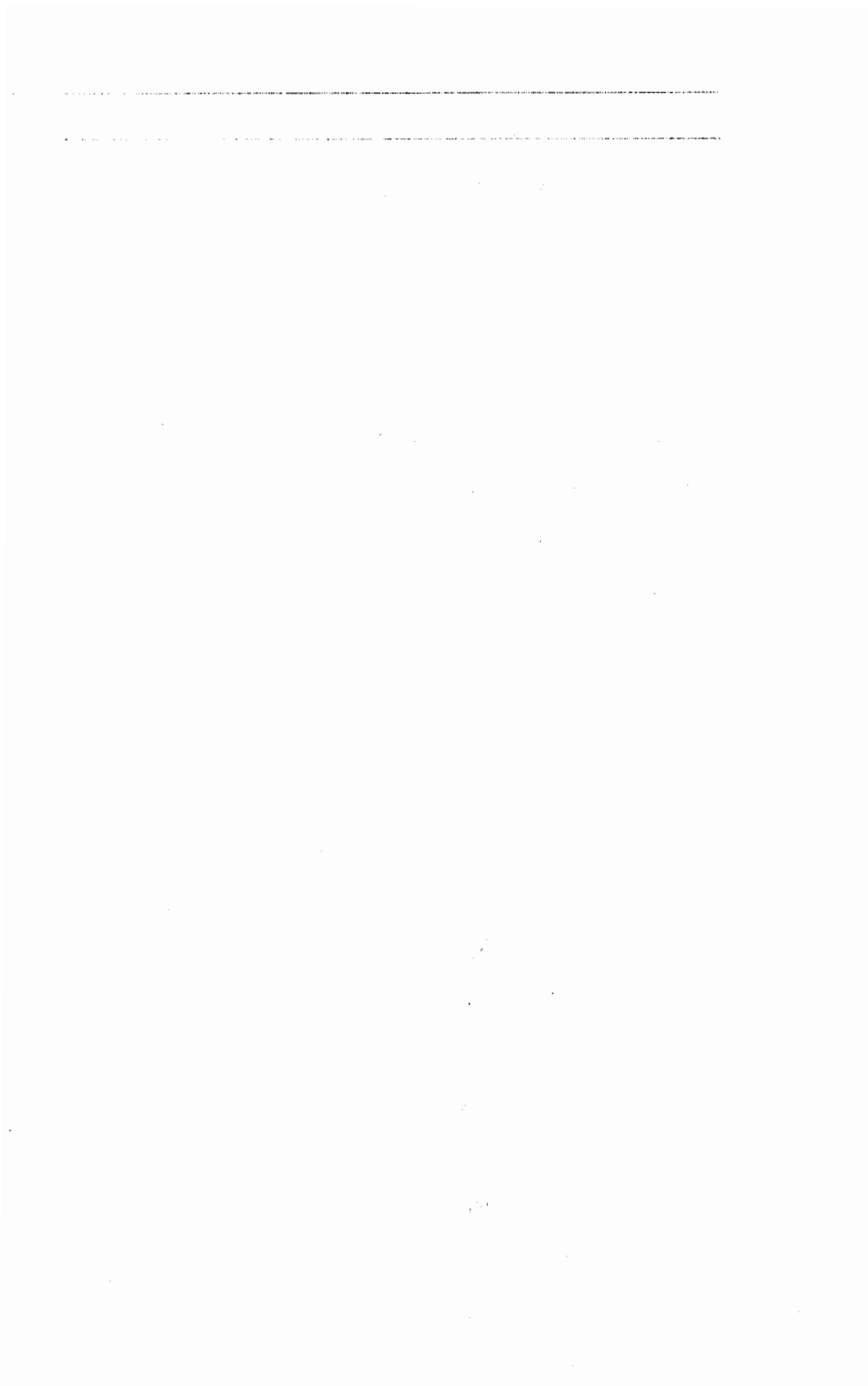
بنابراین علاقه غریزی کودک بکارهای اجتماعی بر اثر چیزهائی که پیوسته در پیرامون خود میبیند و یا میشنود بیش از پیش تقویت میگردد. در این راه لاینقطع افکاری برای وی ایجاد میشود و قوای خفته‌اش بیدار میگردد و بدون اراده نیروی ذاتیش بطرف کار و فعالیت میگراید و بنابراین باز هم مشاهده میشود که اگر بگوئیم غرایز و امیالی که تا این اندازه بزندگی کودک ارتباط دارد و هر روز هزار بار تحریک میگردد غرایزی پایدار و پرازش نیست از حقیقت فرسنگ‌ها دور شده‌ایم.

باری یکی از اعتراضهای دیگری که بر ضد رعایت اصل رغبت در تعلیم و تربیت اقامه میکنند آنست که رعایت این اصل موجب آن میگردد که دقت و توجه ذهنی کودک پیوسته متفرق گردد و بطرف چیزهای متعدد جلب شود و از این رو مداومت فکری ویرا کاملاً متزلزل سازد. اما این اعتراض هم وارد نیست زیرا هر کار دستی مثلاً نساجی که در بالا بدان اشاره کردیم يك کار مداومی است و نه تنها چند روز بلکه ماهها و شاید سالها هم ممکن است دوام داشته باشد. این کار نه تنها قوای روحی و جسمانی را متفرق نمیکند بلکه آنها را بیش از پیش برای نیل

بمقصود و بدست آوردن محصول متمرکز و مجهز میسازد. عین این حقیقت در مورد هر کار دیگری مانند خیاطی و آشپزی و آهنگری و غیره نیز صدق میکند. کارهای دستی بطور کلی همچون آهن ربائی قوا و استعدادهای متفرق فطری کودک را جذب و متمرکز ساخته و یک نیروئی فیاض هم برای پرورش شخصیت کودک و هم برای بدست آوردن نتیجه مثبت ایجاد میکند و بنابراین مشاهده میشود که رعایت اصل رغبت در کارهای مدرسی نه تنها زیانی ندارد بلکه بهترین و مطمئن ترین وسیله برای پرورش شخصیت کودک است.

هفتاد و نه ساله را که در این سن است
 در این سن که در این سن است
 و واقعه

نکته دیگر این عمل است که در این سن است
 از این سن که در این سن است
 می باشد



فصل هفتم

پرورش دقت

یکی از مهمترین مسائلی که امروز توجه علمای تعلیم و تربیت را بخود جلب نموده است آنست که کارهای کودکان را با تحصیلات و کارهای سال اول دبستان طوری وفق دهند که کودک پس از تمام دوره کودکی در دبستان خودیشتن را در محیط عجیب و غریبی نیابد و در وادی حیرت و ندانستگی سرگردان نگردد .

باید دانست که موضوع مشاهدات و افکار اطفال کوچک همیشه اشخاص است و کودکان پیوسته در این اندیشه هستند که اشخاص چه میکنند ، در مقابل مسائل مختلف زندگی چه روشی پیش میگیرند، بچه کارهایی مشغول هستند و بچه موضوعهایی توجه دارند؟ در حقیقت توجه آنها بیشتر جنبه شخصی دارد و بمیل و رغبت آنها نمیتوان زیاد اهمیت فکری داد . اما از همین توجه آنان با اشخاص میتوان برای پرورش فکرشان استفاده فراوان نمود بدینقرار که اشخاص مختلف را بوسیله قصه های مدبرانه و جالب توجه بوسیله يك سلسله حوادث بهم مربوط

ساخت و با شرح احساسات و رفتار و افکار آنها قوای روحی و فکری کودک را بیش از پیش تقویت نمود.

کودک در خانه همیشه با کارهای خانه و ارتباط خانه‌ها با یکدیگر و مناسبات آنها با دنیای خارج سروکار دارد. اما در کود کستان ممکن است ویرا با کارهای جامعه بطور وسیعتر آشنا کرد یعنی میتوان از رغبت و میل کور کورانه کودک که تنها متوجه ارضاء غرایز شخصی است قدمی فراتر نهاده او را با اشیاء محسوس و اشخاصی که همیشه مورد دقت و توجه اوست آشنا ساخت.

در سالهای اول دبستان میتوان از موضوعهای زیر برای تعلیم و

تربیت و پرورش شخصیت کودک استفاده نمود:

(۱) مطالعه در اطراف اشیاء طبیعی و روابط آنها با زندگی آدمی در سال اول میتوان دقت کودک را با مشاهده دقیق دانه و طرز رشد آن و نگاه کردن دقیق به نباتات، درختان مختلف، حیوانات و اوضاع جغرافیائی زمین، آب و هوا و روابط متقابل زمین و خشکی تقویت نمود. مسئله اساسی از لحاظ تعلیم و تربیت آنست که نیروی مشاهده کودک را رهبری کنیم و میل و رغبت شدید وی را بمشخصات اساسی دنیائی که در آن زندگی می کند ارضاء نمائیم و یک محیط مساعدی برای جولان افکار و احساسات او ایجاد کنیم یعنی در حقیقت یک محیط زندگی طبیعی برای او بوجود آوریم.

بطور کلی برای کودک بین جنبه اجتماعی کار و ارتباط آن با فعالیت های مختلف اجتماعی و علم از لحاظ قوای فیزیکی و نیروی طبیعت فرق زیادی وجود ندارد زیرا آنها اشخاص بزرگ در پر تو تفکر و تعقل میتوانند

با این فرق پی برند و هر گاه ما بخواهیم کودک را اجباراً و ادا بر این تفکر نمائیم نه تنها در پرورش نیروی تعقل وی کمترین نتیجه نمیگیریم بلکه ذهن وی را بیش از پیش مغشوش میکنیم. برای کودک محیط پیرامون محیطی است که کاملاً جنبه محسوس داشته باشد و هر گاه ما بخواهیم این محیط را از هم متلاشی کنیم و اجزای آنرا منفرداً از نظر کودک بگذرانیم مثل آنست که طبیعت را از صورت حقیقی آن خارج سازیم و آنرا تبدیل بجزئیات بی معنی و بی ارزش نمائیم.

پیروان تعلیم و تربیت نوین غالباً در تعریف اجسام محسوس مثلاً سنگ و پر تقال و گربه و غیره دو چار اشتباه میشوند بدینقرار که وجود و امکان تجسم شیئی را دلیل بر محسوس بودن آن میدانند و حال آنکه موضوع محسوس بودن و یا مبهم بودن شیئی يك موضوع روانشناسی است یعنی هر گاه آن شیئی باندازه کافی توجه و دقت کودک را بخود جلب کند محسوس و گرنه مبهم است. بهمین جهت است که اشیاء وقتی برای کودک وجود خارجی پیدا میکند که محسوس باشد و دقت و توجه ویر اکاملاً بخود جلب نماید.

البته نزدیک شدن بطبیعت بوسیله ادبیات، یا تجسم يك درخت کاج بوسیله يك داستان جذاب از لحاظ تقویت نیروی تخیل و توسعه فکر کودک بی ارزش نیست لکن هر گز مانند تماس مستقیم با خود شیئی ذهن کودک را در باره اشیاء این جهان روشن نمیکند. عبارت دیگر موضوع اساسی آن نیست که فکر کودک را بطبیعت ارتباط دهیم بلکه ارتباطی را که بین کودک و جهان خارجی طبعاً وجود دارد باید صریحتر و روشن تر کنیم.

(۲) پیوستگی کلیه مطالبی که بکودك تعلیم و یا تدریس میشود باید طوری روشن و محسوس باشد که کودك بعین مشاهده کند کلیه عوامل زندگی از نبات گرفته تا حیوان و عوامل جغرافیائی و آب و هوا و بازی و غیره همچون حلقه های زنجیر بهم پیوسته اند و بر طبق اصل علیت هیچکدام بنهایی نمیتوانند وجود خارجی داشته باشند. در سالهای اول تحصیلی نیاز زیادی بآموختن خواندن و نوشتن بکودك نیست با اینهمه اگر خداندن و نوشتن برای کودك لازم بنظر رسید باید همیشه اصل وحدت و مداومت را در نظر داشت و متوجه بود که تنها ذکر چند دستور و یا تدریس چند اصل اخلاقی خشک چندان بدرد کودك نمیخورد.

(۳) در سالهای اول تعلیم و تربیت کودکان دو نیروی مؤثر و اساسی در پرورش شخصیت آنان تأثیر کامل دارد که متأسفانه بعوض آنکه ارتباط آنها رعایت گردد و از آن استفاده کامل بعمل آید بر اثر غفلت اولیای امور فرهنگ ما در مقابل هم قرار گرفته و تأثیر یکدیگر را خنثی میکنند. یکی از این دو نیرو تجربیاتی است که کودك اندوخته و از آن برای پرورش فکر او میتوان استفاده فراوان نمود. دیگری نیروی تخیل است که یکی از مؤثرترین استعداد های ذهن بشمار میرود. مهمترین مسئله تعلیم و تربیت ابتدائی آنست که این دو نیرو را بعوض آنکه بطور جدا گانه بکار اندازیم توأم امور در استفاده قرار دهیم. امروز بطور کلی برخی از مربیان در استفاده از نیروی تجربه و بعضی دیگر در بکار انداختن نیروی تخیل راه افراط می پیمایند و در نتیجه هیچ يك از دو دسته به نتیجه مطلوب نمیرسند. ارتباط بین افسانه و رؤیا و چیزهای

غیر حقیقی با چیزهای حقیقی رعایت نمی‌گردد. برخی از آموزگاران تشخیص نمی‌دهند که تخیل تنها نیروی تصور چیزهای غیر عملی نیست بلکه يك قدرت خالقه برای كمك با دراك مسائل دشوار این جهان است. البته نکته اساسی آن نیست که لاینقطع كودك را بیاد چیزهایی بیندازیم که قبلاً با آنها آشنا شده است و یا آنکه توجهش را با شیاء مأنوس و محسوس جلب نمائیم بلکه باید ذهن كودك را درباره اشیاى که دیده است و نکاتی که قبلاً بدان برخورد و لى اهمیتش را در نیافته است روشن سازیم و این خود در حقیقت پرورش نیروی تخیل است. برخی از مربیان چنین می‌پندارند که نیروی تخیل كودك همواره در پیرامون اساطیر و قصه‌های موهوم دوره‌های کهن چرخ می‌خورد و یا آنکه پیوسته مشغول ترسیم و نقاشی پرده‌های افسون‌گری در باره آفتاب و مهتاب و ستارگان است و حتی برخی از آنان پیشنهاد کرده‌اند که علوم در ادوار اولیه تحصیلی طوری در لفافه اساطیر پیچیده شود و با چنان صورت افسون‌گر و جذابی بکودك تدریس گردد که نیروی تخیل شگرف كودك را ارضاء نماید.

اما خوشبختانه این تصور آقایان مربیان بیشتر شامل کودکان معدودی است که قوه تخیل آنان از حد معمول خیلی بیشتر است و با شاگردان عادی فرق بسیار دارند. نیروی تخیل اکثریت کودکانی که ما با آنها هر روز سروکار داریم معمولاً در اطراف حوادث عادی خانواده و محسوسات زندگی از قبیل پدر و مادر و برادر و دوست و زورق و قطار و راه آهن و گاو و گوسفند و زندگی شاعرانه روستائیان و بیشه و جنگل و کرانه و کوه و غیره دور میزند. هم‌ما بیشتر باید مصروف بدان گردد که

زمینه را طوری فراهم سازیم که کودک بتواند خرمن آزمایشهایش را بهتر و آزادانه‌تر با دیگران مبادله کند و اطلاعاتش را آسانتر در معرض استفاده دیگران قرار دهد تا هم با اشتباهات خود برخورد و هم بر اثر تبادل نظر با سایرین بر معلومات خویش روز بروز بیفزاید و گذشته از این نیروی تخیل خویش را بدین طریق پیوسته در حال کار و فعالیت نگاهدارد و از حصول اطمینان درباره معلومات قبلی و کسب اطلاعات جدید لذت برد.

هر گاه بخواهیم دقت کودک را بطور مدبرانه پرورش دهیم باید کاملاً در طریق تعلیم و تربیت کودک تجدید نظر نمائیم. در فصل‌های پیشین من از تمایلات شدید کودکان تا سن هفت سالگی بکسب معلومات بطور مستقیم و عشق بآزمایشهای نوین و شور فراوان بتکمیل تجربیات ناقص و ابراز استعداد های فطری خویش در بازی و غیره بحث کردم. این روش در حقیقت همانست که برخی از نویسندگان آنرا دقت آزاد و بعضی دیگر دقت غیر ارادی میخوانند.

کودک بطور کلی همیشه غرق در کاری است که میکند و همیشه کاری که بمیل و رغبت خودش شروع نموده است بروی تسلط کامل دارد و تمام دقت و نیروی خویش را بدان مصروف میدارد لکن با وجود نیروی زیادی که مصرف میکند از هدف فعالیت و کار خویش آگاه نیست.

هر گاه ما ویرا به هدف و مقصود فعالیتش آشنا کنیم و او را طوری رهبری نمائیم که آسانتر به هدف خویش نائل گردد داخل در مرحله

پرورش دقت بطور غیر مستقیم و یا بقول برخی از کارشناسان تعلیم و تربیت دقت ارادی می‌شویم. وقتی نتیجه و هدف اصلی کار معلوم کودک گردید او نسبت بکلیه مراحل کار که نیل ب نتیجه را تسهیل میکند ابراز علاقه و توجه میکند. جزئیات کار و مراحل مختلف فعالیت که برای نیل بمقصود لازم است ممکن است مطلوب و جالب توجه نباشد لکن وقتی که کودک فکر میکند این جزئیات و مراحل مربوط به هدف و منظور اصلی اوست و بدون توجه بآن نمیتواند بمراد برسد بجزئیات کار هم دقت میکند.

اما دقت ارادی وقتی بطور کامل پرورش مییابد که کودک هدف خویش را بصورت مسئله یا معمائی در نظر آورد و سپس با کوشش و دقت شخصی بکوشد راه حل این مسئله را کشف کند. کودکان مثلاً از سن هشت سالگی تا یازده و دوازده سالگی سعی میکنند با کشف مراحل مختلفی که آنها را به هدف نزدیک میکند این مسئله یا معمارا حل کنند البته در مراحل اول زندگی این اکتشاف بیشتر جنبه عملی دارد لکن هر گاه نیروی تفکر کودک تقویت یابد هدف را در ذهن خویش بطور صریح میبیند و سعی میکند بنیروی تفکر و سائل نیل بمقصود را کشف نماید.

در تدریس تاریخ میتوان برای پرورش دقت کودک مسائلی را تدریس کرد که مستلزم مباحثه و تبادل نظر است. هر گاه ما بوسیله مباحثه موضوعی را که مورد تردید است تبدیل بیک اشکال صریح نمائیم و چگونگی اشکال را کاملاً بنظر کودک روشن سازیم و سپس او را وادار

نمائیم که با نیروی قضاوت شخصی خویش راه حلی برای این اشکال پیدا کند پرورش دقت ذهنی کودک کمک فراوان کرده ایم . در علوم نیز ما میتوانیم کودک را از مطالعه عملی يك ماشین عکاسی بتدریج راغب ببررسی مسائل علمی صرف مانند اصول نور و اندازه گیری زوایا و غیره نمایم .

بطور کلی پرورش دقت ذهنی و فکری کودک یکی از مهم ترین مسائل تعلیم و تربیت کنونی است . کسیکه نیروی دقت ذهنی را کسب کند و بتواند مسائل را باصراحت و نظم خاصی در ذهن خویش جای دهد معتاد بانضباط فکری خواهد گردید و نیروی قضاوت وی نیز روز بروز محکمتر و استوارتر خواهد شد . بدون این دقت و انضباط فکری ذهن بازیچه ای دردست رسوم و سنن جاری غلط و تلقینات خانه برانداز خارجی خواهد شد . یکی از بزرگترین اشتباهاتی که معمولا مربیان ما در پرورش دقت مرتکب میشوند آنست که گمان میبرند کودک تنها وقتی بکاری دقت میکند که کاملاً بمیل و رغبت خویش آنرا آغاز کرده باشد و هر گاه بدان کار دقت نکند علامت آنست که بدان کار هیچگونه میل و رغبتی ندارد . دروس مختلف از قبیل ریاضیات و جغرافیا و دستور زبان و غیره را بکودک تدریس میکنند و از او انتظار دارند که این دروس را کاملاً یاد گیرد . از دو حال خارج نیست یا کودک باین دروس میل و رغبت دارد و یا ندارد . هر گاه میل بفرا گرفتن موضوع درس داشته باشد دقتش بطور غیر ارادی بدان جلب میگردد و کاملاً غرق در آن میگردد بدون آنکه فرصتی یا محلی برای پرورش نیروی دقت فکریش

یافت شود. هر گاه برعکس کودک رغبت و میلی بفرافرفتن این دروس ابراز ندارد آنگاه معلم بر طبق عادت و توانائی کودک و سابقه مدرسه سعی میکند بوسائل مصنوعی خارجی یادرس را طوری جذاب کند که کودک موقتاً بدان توجه نماید و یا اینکه بوسیله تهدید از قبیل نمره کم دادن، جلوگیری از ارتقاء بکلاس بالاتر، حبس و توبیخ و یا فریادی های متوالی « گوش بده ! دقت کن ! » و غیره اورا وادار بدقت نماید .

اما دقتیکه باین وسیله حاصل میشود اولاً ناقص و تجزیه شده است و ثانیاً پیوسته بستگی بیک محرك خارجی دارد و هنگامیکه این محرك از میان رفت دقت نیز ناپدید میگردد و بدین طریق دقت ذهنی کودک بهیچ روی پرورش نمییابد و ثالثاً هدف چنین دقتی تنها انباشتن جوابهای حاضر و آماده در ذهن برای پرسش دیگران است . علاوه بر این دقت حقیقی و فکری مستلزم قضاوت و تفکر و مباحثه است و نشانه آنست که کودک خودش موضوعی دارد که سعی میکند برای حل آن پاسخ مقتضی پیدا نماید و چون پرسش او شخصی است دقت وی بیش از پیش تحریک میگردد و معلوماتی که فرامیگیرد کاملاً در ذهنش نقش می بندد .

لازم بتذکر نیست که تعلیم و تربیت معمول امروزی بر اصل تعلیم و تدریس مواد ساخته و پرداخته از قبیل کتاب و دستورهای خشك اخلاقی و سخنرانیهای يك نواخت معلم استوار است و کودک طوری موظف به پس دادن این معلومات ساخته و پرداخته است که کمتر فرصت برای پرورش دقت حقیقی و فکری وی پیدا میشود. از آنجا که بدین طریق بکودك فرصت داده نمیشود مسائل را بمنزله مسائل شخصی تلقی

کند و دقت ذهنیش طبعاً جلب گردد موضوع پرورش دقت ارادی روز بروز دشوارتر میشود و آموزگاران بی تجربه بعوض آنکه دقت کودک را از راه آشنا کردن وی به هدف تقویت کنند میکوشند بوسیله تهدید یا تشویق یعنی بوسائل تصنعی و خارجی دقت او را پرورش دهند.

پایان

کتابخانه شخصی